

از
سری

میراث
درخان عارفان

قرن نهم

میراث عارفانہ جاودانہ

از:

امیر سید محمد نور بخش

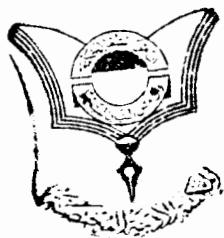
عارف نامی قرن نهم بحری

باہتمام:

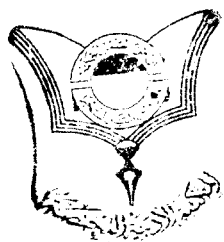
قشتل
مس

قیمت ۱۲۰ ریال

۱۰۰
امشارات
مروکی



بسم الله الرحمن الرحيم



میراث عارفانہ جاودانہ

از:

امیر سید محمد نور بخش

عارف نامی قرن نہم ہجری

باہتمام:

قشتل
مس

شناسنامه

میراث عارفانه جاودانه

از: امیر سید محمد نوربخش عارف کامل واصل قرن هشتم و نهم
به اهتمام: حسین حیدر خانی مشتاق علی
تصحیح: محمد بهشتی

حروفچینی: مؤسسه همراه

فیلم و زینگ: لیتوگرافی البرز

چاپ: اول

تیراژ: ۲ هزار نسخه

قطع: وزیری

تاریخ چاپ: ۱۳۷۱

ناشر: انتشارات مروی

آدرس: ناصر خسرو - تلفن ۳۱۳۶۲۵

فهرست عناوین کتاب

عنوان	صفحه
فشرده‌ای درباره زندگی.....	۱۵
نیاکان امیر سید محمد.....	۱۶
هجرت به لحصاء.....	۱۶
هجرت عبدالله بن محمد بخراسان.....	۱۷
تولد امیر سید محمد.....	۱۸
دوران طفولیت.....	۱۸
ایام کودکی.....	۱۹
شوق فراگیری.....	۱۹
استفاده از علامه حلی.....	۲۱
استفاده از علامه شیرازی.....	۲۱
درد طلب.....	۲۲
حکیم الهی.....	۲۲
سرمنزل مقصود.....	۲۳
مذهب امیر سید محمد نوربخش.....	۲۴
نقش امیر سید محمد در ظهور تشیع ایران.....	۲۸

- قیام بر علیه شاهرخ تیموری ۲۹
- شناخت شاهرخ گورکانی ۳۰
- علت قیام نوربخشی ۳۲
- انتخاب نوربخش جهت قیام ۳۳
- اختلاف در زمان قیام ۳۳
- نتیجه قیام بر علیه شاهرخ ۳۵
- لغو حکم شهادت نوربخش ۳۶
- تبعید به شیراز ۳۷
- بازداشت دوم ۳۸
- منبر تاریخی میرسید محمد نوربخش ۳۸
- آزادی از سیاه چال ۴۰
- نامه شدیدالحن امیرسید محمد به شاهرخ میرزا ۴۱
- توطئه درباریان تیموری و تحریف نامه‌ها ۴۴
- بیعت خواجه اسحاق با میرسید محمد ۴۷
- مراسم خرقه پوشانی بر امیرسید محمد ۴۷
- تحلیل عقائد مخالف و موافق ۴۸
- علامه شهید نورالله شوشتری ۵۰
- دلیل دوم ۵۱
- پاسخ دلیل دوم ۵۲
- طریق اجازه امیرسید محمد ۵۵

۵۶.....	اویسیه
۵۶.....	نتیجه
۵۶.....	سوم
۵۸.....	دوران آرامش
۵۹.....	وفات امیر سید محمد
۶۱.....	قبله آمال و روضه حاجات
۶۲.....	تجلی علوی
۶۴.....	آثار سید محمد نوربخش
۶۵.....	مکتوبات
۶۷.....	رسالات
۶۸.....	آثار منظوم
۶۹.....	انتساب سادات به امیر سید محمد
۷۱.....	انتساب مشایخ به امیر سید محمد
۷۲.....	رساله حاضر
۷۲.....	مؤلف رساله
۷۳.....	زمان نگارش رساله
۷۴.....	نشر معارف
۷۵.....	مباحث رساله حاضر
۷۹.....	آغاز متن کتاب

امیر سید محمد نوربخش میفرماید:

ای عزیز و ای پسر روحی من، حق را در این زمان
مشکلات زیادی پیش آمده و من دست از جان
شستم و در اینجا حقایقی را برای تبرک نوشتم.

ولیکن تسلط صوفیه مرا زیاد اذیت داده و رموز
علوم مرا پنهان نموده است، لهذا اگر نوشته من
بدست کسی رسید و او قدرت نشر این علوم را
داشت بر او لازم است که آنرا بیان کند و از زیر
پرده، عیان کند حقایق را.

که این راه، راه صواب است و ناشر آن مستحق
ثواب است و منکر آن موعود به عقابست.

«از متن رساله در صفحه ۹۶»

هو العلی الاعلی

حمدی که لمعات صدق آن دیده جان را منور دارد نثار خداوندی که جانهای پاک عارفان را بنور قدس الهیه خویش ابداع و عقول ایشان را به پر تو خورشیدگونه علم و حکمت خود اختراع فرمود. حمدی که نفحات اخلاص آن دماغ دل را معطر دارد نثار خداوندی که دلهای از خلق رسته به او پیوسته را، به انوار محبت و معرفت تجلی نمود و سینه‌های آنان را به نور شریعت منشرح ساخت. معبودی که سرافرازی تاجداران ملک معرفت بر درگاه جلال او از اقامت وظایف مسکنت سرافکندگی است و آبروی سلیمانان مُلک جان، در بارگاه کمال او از ادامت مراسم عبودیت و بندگی است. سلام و صلوات بر اول مخلوقات، مهتر کائنات، بهتر موجودات، خواجه عالم وجود و مظهر تام حضرت معبود، صاحب مقام محمود محمد مصطفی باد که دست هیچ فهمی بذیل عظمتش نرسیده و مرغ هیچ وهمی در اوج حقیقتش نپزیده.

و درود بی پایان بر بسمله کتاب موجود و آغاز مصحف وجود، مشرق طلوع انوار احدیت و نشر اسرار عالم خلقت، مظهر تمام نمای حضرت صمدیت و نفس نفیس ختمی مرتبت، میزان ایمان و معیار ایقان، علی مرتضی شهسوار کشور لافتی و زینت فزای تاج هل اتی باد. که طایر فکر ادراک در طیران هوای هویت او پر و بال ریخته، بوئی از گلزار وصالش نشنیده، و کمند ادراک در جولان فضای حقیقتش از آثار جلالش ندیده.

و صلوات بر اهل بیت او خاصه خاتم ولایت مطلقه و حقیقت کلیه الهیه
ابی الوقت و مولی الزمان حجة ابن الحسن عسکری که محبت و اطاعت و ولایت
ایشان سبب نجات ماست باد.

طالبین طریق هدایت و اصحاب تحقیق و ذکاوت که از اشتیاق این بی بضاعت
نسبت به نشر آثار غواصان بحار تمکین و مقبولان درگاه رب العالمین خبری
داشتند، پیوسته می خواستند، تا ودیعت حیات به موکلان قضا و قدر نسپرده ام و
رخت وجود از دهلیز تنگ اجل بیرون نبرده ام از افاضات مفخرالعرفا، استاد
نحاریرالادبا، معدن اللطائف الروحانیه و مخزن المعارف السبحانیه امیر سید
محمد نوربخش طیب الله تربته و رفع عالم القدس رتبه که نتیجه انفاس نامداران
سلف بود، به سالکان با ارادت و طالبان مناهج سعادت و متعظشان درجات حسنی
و زیادت پدید آرم.

وقت هاگذشت تا بخت یا رشد عزیزی از دیار حبیب، مجموعه ای بی نظیر از
عارفی خبیر به تحفه ام آورد. که در دکان امکان، هیچ متاعی از او گرانمایه تر نتوان
یافت و در بازار ادوار هیچ بضاعت از او با رفعت تر نتوان دید.

به شوق تمام رساله را مطالعه کردم از کلمات معجز بیانش حظ وافر یافتم و
گاهگاه از بیانات طیباتش مطلبی مفروع بسمع اخلاء فی الله میساختم از برکات
کلمات طیبه و فیوضات الهیه اش هزاران شقایق حقایق و یاسمین یقین و نسرین
تمکین در بوستان سینه برادران جسمانی و اخوان روحانی زاهر کرده، تا این
درمانده و امانده را با قصور و کوتاه دستی و قلت سرمایه و عزت متاع، تشویق و
ترغیب می کردند تا جواهر حقایق حکمت و معرفت و لالی لطائف رساله را به
اهل سیر و سلوک تحفه دهم و در صفحه روزگار به یادگار بماند، زیرا کلمات
عارفانه اش چون انفاس مسیح بن مریم دل های مرده را حیات می بخشد و توهّمات
صوفیانه را از معارف عارفانه جدا نموده به حقیقت جویان می شناساند.

چون اصرار احباب که سردفتر وفا و اخوت و عنوان نامه صفا و مروت هستند
از حد گذشت، سعادت نصیب این بی بضاعت گردید تا به جهت احیای قلوب دل

مردگان بدعت‌های صوفیانه دم مسیحائی بوده و برای دورگشته‌گان از حقیقت عرفان اسلامی شیعی مصباحی راه‌نما باشد.

و سالکان مسالک اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز که صراط مستقیم طریق الی الله را به یقین یافته‌اند و بر انوار قرآن و عترت دو امانت جدائی ناپذیر رسول خدا صلوات الله علیه طی طریق مینمایند، ریاض جان و روان مصنف را به سحاب دعوات صالحه تازه و نامی دارند و اگر در عبارات این مسکین خللی یا زللی مشاهده کردند آنرا به اصلاح آورند و ذیل عفو بر هفوة وی پیوشانند. حضرت حق تعالی همگان را از فتن ابلیسان آدم روی که در کمین نهشته‌اند تا پاک‌باختگان دل به کف را از صراط حقیقی منحرف نمایند و به بیراهه خیالات و اوهام خویش کشانند در امان بدارد. «این دعا را از همه خلق جهان آمین باد».

خاک پای شیعیان

حسین حیدرخانی مشتاق علی

عفی الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه

فشرده‌ای دربارهٔ زندگی

فخرالمحدثین، شمس‌المفسرین، اورع‌الفقهاء
والمجتهدین، سلطان‌العارفین، کشف‌الواصلین مربی
السالکین، سید‌المجاهدین، غوث‌المتاخرین، امیر
سید محمد نوربخش، که یگانه زمان و نادرهٔ دوران
خویش بود.

نیاکان امیر سید محمد

نیاکان حضرت امیر سید محمد نوربخش یکی از طوائف سرشناس و خوش نام قطیف، سادات موسوی هستند که انتساب شجره طایفه طاهره آنان به ساحت اقدس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام میرسد.

سرشناس ترین و برجسته ترین شخصیت طایفه موسوی قطیف (در قرن هفتم و هشتم هجری قمری) سید عبدالله بن محمد قطیفی لخصاوی است^۱ که ملجا و پناه ستمدیدگان و رنج کشیدگان عصر خویش می بود، دردمندان و درماندگان جز او نمی شناختند، توجه و ارادت و اعتقاد مردم قطیف موجب شده بود، صاحب منصبان و امرای حکومت نسبت به او حریم گیرند و از هرگونه بی حرمتی نسبت به او دوری گیرند زیرا مباداروزی ارادتمندان و معتقدان او که از ایمان و ایقان وجودشان لبریز می باشد، به سپاهی تبدیل شوند و با اساس حکومتشان مخالفت نمایند^۲ زیرا دیده بودند که در یکی از سالهای عمر شریفش اراده زیارت بیت الله الحرام نمود، قسمت اعظم ساکنان قطیف با او هم صدا شدند تا در این سفر ملتزم رکابش باشند^۳ خلاصه این طایفه چشم و چراغ مردم قطیف بودند.

هجرت به لخصاء

سید محمد جد بزرگوار امیر سید محمد بن عبدالله که در قطیف بدنیا آمده بود^۴ بر اثر دعوتی که شیعیان لخصاء از او کرده بودند حدوداً در سال ۱۲۰۲ میلادی وارد بر لخصاء شده از آن پس لخصاء را برای زندگی اختیار نمود، و همان شأن و منزلتی را که در قطیف داشت، دارا بوده، به حل و فصل امور مردم

۱ - انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۰

۲ - تذکره المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۰

۳ - انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۰

۴ - انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۲

لحصاء می پرداخت^۱ تا این که خداوند بر او و همسرش که از سادات طباطبائی بود^۲ فرزند پسری عنایت کرد که نامش را عبدالله نهادند^۳

هجرت عبدالله بن محمد بخراسان

سید عبدالله بن محمد قطیفی تا دوران جوانی تحت تعلیم و تربیت پدر بزرگوارش بوده، با مرگ پدرش، عازم خراسان گردید تا بر زخمهای فراق پدری وارسته و بحق پیوسته را با شرف عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان علی بن موسی الرضا علیه السلام مرهم گذارده^۴ از بی پناهی و بی پدری رهائی یابد. پس از توفیق زیارت و سعادت آستان بوسی حرم مولایش عازم قائن که مرکز قهستان^۵ بود گردید.

به عللی که متأسفانه تاریخ به آن اشاره ای ننموده، قائن را جهت زندگی اختیار کرد^۶ منطقه ای که سید حیدر تونی و سید علی همدانی مردم آن سامان را با عرفان و عارفان آشنا کرده بودند^۷ خلق خوش و رفتار توام با محبت سید عبدالله بن محمد موجب شد که در اندک زمانی مورد توجه مردم قائن قرار گیرد، در پی همین خوش نامی بود که خانواده ای از شیعیان او را به دامادی انتخاب کردند و دختر خویش را به نکاح او درآوردند^۸

۱ - انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۱

۲ - انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۰

۳ - انساب خاندانهای مردم نائین ص ۱۵۹

۴ - محفل الاوصیاء ورقه ۵۵۳ ب

۵ - معجم البلدان یا قوت

۶ - محفل الاوصیاء ورقه ۵۳۳ - ب

۷ - نوربخشی مشربان هند ص ۱۱۱

۸ - انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۳

تولد امیر سید محمد

در یکی از ماه‌های سال ۱۷۵۹ مطابق ۱۳۹۲ میلادی^۲ در شهر قائن از ایالت قهستان پا بعرصه وجود نهاد. هنوز اربعینی از تولدش نگذشته بود که طایفه مادری به سنت خویش فرزند دلبندشان را به ارض اقدس طوس بردند تا نخستین دریافت او از تربت معطر و مشهد مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام باشد^۳.

دوران طفولیت

سید محمد بن عبدالله از آن لحظه که دیده به دنیا گشود، در دامن مادری معتقد به ولایت ائمه معصومین علیهم السلام و ارادتمندان به خاندان وحی ایام اولیه عمر را می‌گذرانید. عشق و طهارت، پاکی و محبت را در آغوش گرم او فرا گرفت.

اندوخته این دلبند تاریخ آفرین قائن از پدرش عبدالله بن محمد که مردی زاهد و صالح و صاحب حال بشمار میرفت، همان بود که برای او در جامعه جایگاه مخصوصی بوجود آورد و بعدها در زندگی او اثر دریافت‌های این ایام را مشاهده می‌نمائیم که چگونه خشت‌های اولیه زندگیش زیربنای محکم و استوار شخصیت او گردیده‌اند، تا حدی که زمان ناگزیر شده است صفحاتی از تاریخ را به او اختصاص داده، رویدادها و وقایع زندگیش نشانه شناخت انسان کامل و پر نتیجه‌ترین زندگی سالکانه بشمار رود.

۱ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۳۱۳ تاریخ ادبیات در ایران از صفاح ۴ ص ۵۹ طرائق الحقایق ج ۳

ص ۷۱

۲ - دائرة المعارف انگلیسی ص ۹۶۱

۳ - تذکرة المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۰

ایام کودکی

پس از گذشت دوران اولیه حیات که آنرا طفولیت نامیدیم، اولین روزهای کودکی از راه میرسند، سخن گفتن، راه رفتن، محبت شناختن را برای انسان دوره طفولیت به هدیه می آورند.

سالهای کودکی هر کدام دارای موقعیت مخصوص بخودی هستند که مطرح کردن آنها در این رساله امکان پذیر نیست، لکن بدون تردید انسان این ایام خواسته هایش روزانه رشد می کنند و در پی گذشت روزها هفته ها شکل می گیرند و در آغوش زمان ماهها به آن دلبستگی پیدا می نمایند، و آنگاه که به سالی رسید، انسان این دوره را وادار به شکل دادن و حفاظت از آن آموخته ها و دریافت ها می کند، باگذشت سالها اگر تربیت گونه ای باشد که انسان دوران کودکی را به راستی و دوستی، محبت و عطف، پاکی و طهارت، رشادت و شهامت، ایثار و سخاوت، عفو و اغماض سپری کرده باشد، زشتی ها را شناسائی نموده از صحنه زندگی خویش دور می سازد و اگر برخلاف آن زمان را پر کرده باشد، موضوع برعکس خواهد بود. روشنائی تبدیل به تاریکی و ظلمت جایگزین نور می گردد.

امیر سید محمد نوربخش در دامن مادری و تحت سرپرستی پدری، عمر را می گذراند که صراط توحید را شناخته و آنرا برای ادامه زندگی خویش انتخاب کرده بودند. بهمین جهت دلبندشان وقتی به سن هفت سالگی میرسد، قرآن را حفظ داشته است^۱

شوق فراگیری

مستفیض شدن از فیوضات کلام الهی، لذت آموختن را به او چشاند و به این راز پی برد که درک معانی و حقایق پنهانی قرآن نیاز به دانستن علوم و معارفی دارد که او از آن محروم می‌باشد. پس از پی بردن به این حقیقت اغلب روزها در مجالس و محافلی که در حضور پدرش برقرار می‌شد شرکت می‌کرد، هم‌چنانکه حاضرین از بیانات و مواعظ و نصایح پدرش بهره‌ها می‌بردند، او نیز نصیبی بر دامن عمر میریخت.

پس از گذشت زمانی کوتاه احساس کرد نصایح و مواعظ پدر او را سیراب نکرده، آتش شوقش را فرو نمی‌نشاند، بهمین جهت از والدین خواست که او را به نزد استادی بفرستند تا مقدمات را فراگیرد^۱

عبدالله بن محمد، از شوق و اشتیاقی که فرزند دلبندهش سید محمد را پر کرده بود لذت برده، او را به یکی از اساتید قائن سپرد و سفارش کرد تا گلهای استعداد فرزندش را شکوفا نماید، با سپری شدن زمانی نه چندان طولانی استادان قائن چنین صلاح دانستند که سید محمد را به خارج از قائن اعزام کنند. بهمین جهت حوزه علمیه خراسان را برای ادامه تحصیلات او انتخاب نموده به صلاح دید والدینش او را به ارض اقدس فرستادند.

مدتی نه چندان زیاد در آن محیط سراسر قدس و طهارت در جوار سیدنا علی بن موسی‌الرضا علیه السلام به کسب علوم متداوله پرداخت تا آنکه فاضلی زبردست گردید، شور و هیجان او بهنگام مباحثات علمی و ذوق و شوقش برای بیشتر فهمیدن او را پر آوازه نمود، در اغلب مدرسه‌ها، نام او شنیده می‌شود و این که فرزند قائن این همه دریافت مسائل علمی را از کجا فرا گرفته، مسئله‌ای بود که همه و همه توجه داشتند علاوه بر امداد غیبی و عنایات الهی که نصیب سید محمد گردیده، بعضی دیده بودند که سید محمد بهنگام تشریف به عتبه بوسی حضرت علی بن موسی‌الرضا زبانش را بر ضریح مطهر مالیده عاجزانه استمداد مینماید که

در کسب علوم و معارف اسلامی عاجز نباشد^۱

استفاده از علامه حلی

سید محمد پس از این که به حد نصاب از محضر شخصیت‌های علمی برجسته حوزه علمیه خراسان بهره‌مند گردید، جهت درک محضر حضرت شیخ اجل جمال‌الدین ابوالعباس احمد بن شمس‌الدین محمد بن فهد اسدی حلی که از مفاخر بزرگان و مشاهیر علمای امامیه قرن نهم، فقیه و محدث، عالم و زاهد، و عابد کم نظیری بوده، مقامات علم و فضل و عرفان و مراتب علمی و عملی را توأم داشته، جامع معقول و منقول، فروع و اصول بوده^۲ عازم حله می‌شود.

مانند شخصیت‌های برجسته علمی آن عصر چون زید بن علی بن هلال جزایری، محقق کرکی، ابن ابی جمهور احسائی، علی بن محمد طائی، عبدالسمیع بن فیاض اسدی حلی، رضی‌الدین حسین الشهیر به ابن راشد قطیفی، زین‌الدین علی بن محمد بن عاملی، علی بن فضل بن هیکل حلی و سید محمد بن فلاح موسوی^۳ در حوزه علمی ابن فهد حلی تلمذ نموده^۴ به مراتب عالی نائل آمد.

استفاده از علامه شیرازی

مقتدای اهل الله، افتخار العلماء المتأخرین، افضل الحكماء المتألهین، امیر سید علی الشریف شیرازی از جمله شخصیت‌های علمی است که در فنون حکمت و عربیت مهارت مخصوص داشته، حضرت امیر سید محمد نوربخش از او نیز استفاده‌های علمی برده‌اند.^۵

۱ - تذکره المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۱

۲ - ترجمه عدة الداعی ص ۲ مقدمه

۳ - ترجمه عدة الداعی ص ۳ و ۴ و ۵ مقدمه

۴ - تشیع و تصوف ص ۲۸۴ و ۳۱۱ و طرائق الحقایق ج ۱ ص ۴۸۶

۵ - شرح گلشن راز ص ۳۴۲ پاورقی

خلاصه سید محمد به سرعت در همه علوم تبحر یافت^۱ و باگذشت زمانی شمع شبستان محدثان و ستاره درخشان آسمان تفسیر و شمس شمس قفاهت گردید و در حکمت نیز بقول خودش «نه کم ز پور سینا»^۲

درد طلب

چون از تکمیل علوم رسمی و تألیف بعضی رسالات و تدریس در فنون گوناگون تسکین قلبی نیافت، شوق و درد طلب الهی در جان پاکش هویدا شده قوه معاشرت با ظاهرینان و اهل علم و تدریس و تألیف را از او سلب کرد، جذبه الهی اش در ربود و به انجام عبادات و طاعات و تحمل ریاضات بدنی بیش از گذشته مشغول گردید.

ولی درد ایشان را دوائی نبود و سر سودازده آن نامور سامانی نمی یافت، سرگردانی و پریشانی به نهایت رسید. دانست که باید در پی یکی از واصلان مکمل و اولیاء صاحب دل به جستجو پردازد، بهمین جهت همیشه گرد درویشان می گشت^۳ تا این که پس از چند سال کشش و کوشش و سرگردانی به خیال پایگاه جوانان بودن، نسیم عنایت الهی وزیدن گرفت، بوئی از نفخه روحانی به مشام جانش رساند.

حکیم الهی

ایامی که در هرات مشغول تحصیل بود به این سعادت سرافراز گردید. شیخ ابراهیم ختلانی که از جمله خلفای حضرت خواجه اسحاق ختلانی بود با وی ملاقات نموده، چون دید که سید جوان قابلی است وی را به خدمت خواجه

۱ - محفل الاوصیاء ورقه ۵۵۳ - ب

۲ - رساله واردات از مجموعه خطی ۶۱۷ مجلس شورای اسلامی

۳ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۴۹

اسحاق دلالت کرد، وقتی متوجه آن صوب شد^۱

سید محمد به اتفاق شیخ ابراهیم ختلانی، پس از طی منازل به ختلان رسیده، عازم آستان قبله راستان می‌گردد.

خادم خانقاه او را اذن ورود داده، در کنجی غریب‌وار ایستاد و به افق سعادتش خیره شده بود تا لحظهٔ دمیدن سپیده دولت دیدار را مشاهده کند، در غلبهٔ حیرت و شیدائی بسر می‌برد که صدائی او را به درون طلبید^۲ ناگهان آتشی از آن کلام بر جاناش افتاد، وارد بر روضهٔ مبارکه شده، بدون اختیار سر بر زانوی حکیم الهی خود نهاد، چون مادری فرزند مرده، زار زار گریست، حکیم الهی دست نوازش بر سرش می‌کشید و به لفظ دلنواز و لطف غم‌گداز میفرمود: «شاکر باش که سلامت به مقصد رسیدی»^۳ سید محمد چون ذرات دیگر هم جنس خویش جذب حقیقت گردید.

دستور غسل دادند، سپس شربت قبولت به حلقوم تشنه‌اش ریختند، خرقه ریاضت و مجاهدت به او پوشانیدند^۴ دستور خلوت و عزلت دادند، سید نیز از سر درد به خلوت نشسته به یاد خدا مشغول شد^۵

سر منزل مقصود

سید محمد بهمت مردانه قدم در خلوت نهاد، روزها را روزه داشت و اغلب به شربت آبی و مختصر نانی که از خوان ولی نعمتش حضرت خواجه اسحاق ختلانی اضافه می‌ماند، افطار می‌نمود که خود میفرماید: «هر چه فتوح و گشایش

۱ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۴۹

۲ - تذکرة المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۱

۳ - تذکرة المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۲

۴ - نوربخشی مشربان هند ص ۱۵۶

۵ - تذکرة المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۴

نصیب شد، از بازمانده سفره خواجه علی الاطلاق بود^۱ شب را دائماً در قیام به عبادت حق تعالی و ذکر به صبح میرسانید و روزها را در حالی که صائم بود به تلاوت قرآن و مراقبه بر حال خویش، به این ترتیب صحن دلش محفل طاعات شد، پس از این که نفس بهیمی را به نار ریاضت گذاخت، صورت غیبی از دریچه دلش سرزد و مفتاح کرامات گردید^۲ در همین اوقات که به نصیب ازلیش سرافراز گشته، در جذبه الهی آیتی روشن و در سلوک طریق ربانی اعجوبه‌ای بی‌بدل شده بود. صبح گاهی، ناگهان درب خلوت خانه‌اش گشوده شد، دیده رمد دیده‌اش به مشاهده جمال جانان روشن گردید که خطابش فرمود: دل خوش دار که ظاهر و باطن را از غبار اغیار پاک گردانیدی و قلب را به مرتبه آئینگی درآوردی که جمال مطلوب و حسن محبوب در آن میتوان مشاهده کرد. حضرت حق تعالی به حضرت خویش راحت داد و به درگاه قرب هدایت فرمود. از قبض و بسط گذشتی، وادی انس و هیبت را در نوشته به صدر ایوان وجود پیوستی.^۳ «الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون»^۴ نقد وقت او گردیده، از ناحیه مقدسه پیر و مرادش لقب نوربخش گرفت^۵ همدم محرمان حریم قدس و هم‌نشین صدرنشینان مجلس انس شد، که مرتبه ایشان بلندتر از آنست که در فضای خاطر عطرشان جز آفتاب جمال حضرت محبوب حقیقی چیز دیگر جلوه نماید.

مذهب امیر سید محمد نوربخش

یکی از مسائل بسیار حساس و مهمی که در تدوین احوالات عرفای عظیم‌الشان اسلامی باید مورد توجه قرار گیرد تحقیق و پژوهش پیرامون مذهب

۱ - تذکرة المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۴

۲ - نوربخشی مشربان هند ص ۱۵۶

۳ - ریحانة الادب ج ۶ ص ۲۵۱

۴ - سوره یونس آیه ۶۲

۵ - ریحانة الادب ج ۶ ص ۲۵۱

آن عارفان غیر صوفی است، و نه این که تاکنون به چنین مهمی عزیزان محقق توجه نفرموده‌اند، بلکه به جهاتی گاهی به خطا رفته‌اند و نتوانسته‌اند حقیقت را همانطور که هست بدست آورند مثلاً بعضی آنجا که دربارهٔ شیخ شهید نجم‌الدین کبری ابرمرد تاریخ عرفان نوشته‌ای را تدوین نموده‌اند بدون توجه داشتن به موقعیت خاص زمانی آن بزرگوار فقط و فقط به ظواهر اکتفا کرده‌اند او را یک مسلمان غیر شیعی شناسانده‌اند، در حالی که شیخ شهید خود با یک رفتار بسیار حساس و دقیق اعتقاد مذهبی خویش را برای تازه آیندگان بیان نموده‌اند، می‌نویسند: «طالب راهی که حنفی مذهب بود، دست ارادت به شیخ شهید داده بود تا به مقصد اقصی رسد، پس از مدتی به شیخ عرض کرد که با این خلوات و اربعینات مرا گشایش بخشایشی رخ نداده است شیخ میفرماید: مذهب مالکی را اختیار کن، باز تغییری در حال مشاهده نمی‌کند، میفرماید حنبلی شو، شاید گشایشی در سلوک آید ولی باز نشد بدستور شیخ شافعی شد، ولی اثری نیافت و از هیچکدام مذاهب اربعه نتیجه‌ای عایدش نگشت خسته و نالان به نزد شیخ آمد و از حقیقت امر جو یا شد، شیخ آرام دور از اغیار به او خطاب کرد جز از طریق مذهب جعفری نمی‌توان سلوک کرد و طالب، مذهب حقهٔ جعفری را پذیرفت^۱ و به نتیجه رسید.

یا آنجا که دربارهٔ رکن‌الدین احمد علاءالدوله سمنانی نظر می‌دهند باز او را هم مسلمان غیر شیعی معرفی مینمایند در حالی که اگر محقق و پژوهشگر اجتهاد در تاریخ و تحقیق را آموخته باشد به نامهٔ شیخ حسن کرکری که از علاءالدوله سمنانی دربارهٔ مذهب و عقیده‌اش نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام سؤال نموده و آن بزرگوار جوابی بسیار قاطع داده‌اند که از آن جز تشیع علاءالدوله استفاده نمی‌شود^۲ دیگر نمی‌نویسد که او مسلمان غیر شیعی

۱ - طلب اولین وادی سلوک ص ۱۸۸

۲ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۰ رجوع شود.

بوده است.

یا دربارهٔ امیر سید علی همدانی با آنهمه نظریات دقیق و اظهارات صریح که ایمان و ایقان او را به مذهب شیعه میرساند باز، عده‌ای او را مسلمان غیرشیعی دانسته‌اند.

این گونه اشتباهات صرفاً از دو جنبه خارج نیست یا می‌خواهند شخصیت‌های برجسته و عالی‌رتبه تشیع را ناجوانمردانه از او جدا کنند یا بر اثر ناآگاهی محقق به روش تحقیق سرچشمه می‌گیرد، که متأسفانه این اشتباه بعدها خوراک تبلیغاتی عده‌ای دشمن هم گردیده است.

نسبت به امیر سید محمد نوربخش نیز چنین بی‌انصافی‌هایی که گاهی از سر بی‌اطلاعی نویسنده به سبک و روش تحقیق است و در بعضی موارد هم بر اثر کینه و عداوت عده‌ای از خدا بی‌خبر صورت گرفته می‌باشد، صورت گرفته است. ولی درباره مذهب آن بزرگوار که تشیع می‌باشد تحقیق را از دو جا شروع می‌کنیم.

الف: ریشه تشیع در نسبت جسمانی و روحانی آن بزرگوارانی که امیر سید محمد تحت سرپرستی آنان تربیت شده، ظاهر و باطنش را شکل داده‌اند. اولاً تشیع در خانوادهٔ امیر سید محمد علاوه بر این که از نظر وراثت دیده میشود چنانکه ایشان به هفده واسطه مفتخر است که از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشند^۱ و مهمتر این که پدرش سید عبدالله بن محمد برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به طوس آمده. بعد از تشریف به عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان آن حضرت در قائن مقیم شده‌اند^۲ یعنی مجاورت آن ذریه معصوم و هشتمین امام شیعیان را گزیده‌اند. و دیگر این

۱ - ریحانة الادب ج ۶ ص ۵۱

۲ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۳ و محفل الاوصیاء ورقه ۵۵۳ ب و ریحانة الادب ج ۶ ص ۲۵۱ و ریاض العارفین ص ۲۵۱

که با خانواده‌ای سرشناس از شیعیان قائن ازدواج نموده که ثمره آن امیر سید محمد نوربخش می‌باشد.^۱

ب: تشیع در نسبت روحانی او نیز تا زمان شیخ شهید نجم‌الدین کبری با حجاب تقیه نزد مشایخ اجازات دیده شده و از زمان شیخ شهید گاهگامی بطور خاصی اعتراف به تشیع نموده‌اند تا زمان علاءالدوله سمنانی که بطور واضح در بیان احکام شرعی و موارد زیاد دیگر مطرح گردیده است^۲ و در زمان سید علی همدانی بیشتر از گذشته به تشیع تظاهر کرده‌اند تا این که زمان خواجه سید اسحاق ختلائی بدون کوچکترین بیم و هراسی به شیعه بودن افتخار می‌کردند^۳ خواجه چنان تعصبی نسبت به تشیع داشته است که حتی شاگرد شایسته خویش امیر سید محمد نوربخش را به ایجاد یک حکومت صوفی شیعی در مقابل دستگاه دیکتاتوری شاهرخ تیموری تشویق و تحریک می‌فرماید^۴ چنانکه خود نیز به این مهم اشاره کرده: در آنچه استاد من خمیرکننده من خواجه جهان اسحاق ختلائی فرموده‌اند اینست که تمسک من از امام کل جهان مظهر تجلیات خدا جانشین بلافصل رسول صورت عالم سر طریق عالم خفی علی مرتضی است^۵ و از این دو جنبه مهمتر نوشته‌های آن بزرگوار است که در تمامی آنها نشانه‌های تشیع بخوبی دیده می‌شود.

مثلاً آنجا که درباره نهضت خویش مطالبی را بیان داشته می‌فرماید: «نسبت من قریشی و هاشمی و علوی و فاطمی و حسینی و کاظمی است و در علوم شریفه جعفری پیرو آدم الاولیاء حضرت علی مرتضی علیه‌السلام هستم»^۶

۱ - به صفحه ۱۷ همین کتاب رجوع شود

۲ - به مقدمه رساله مناظرالمحاضر للناظر الحاضر رجوع نمائید

۳ - تذکرة المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۹

۴ - دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۴

۵ - رساله حاضر در صفحه ۸۹

۶ - جامعه مراسلات اولوالالباب گردآوری ابوالقاسم ابو اعلی نسخه خطی موزه بریتانیا شماره

یا در نامه‌ای که به شاهرخ تیموری می‌نویسد میفرماید: «و او را به شرف من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً برساناد و از خذلان من مات علی بغض آل محمد مات کافراً برهاناد»^۱

یا در نامه‌ای که به میرزا علاءالدوله فرزند میرزا بایسنقر نوه شاهرخ میرزا نوشته‌اند می‌نویسد:^۲

هم ولی را ولی تواند دید مصطفی را علی تواند دید
یا در نامه‌ای که نصیحت به مریدانش می‌باشد میفرماید: چون نبوت ختم شد
به حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله، ولایت ختم می‌گردد بر علی و اولادش
علیهم السلام.^۳

یا در رساله معراجیه میفرماید: «حضرت رسالت در سال رحلت سفارش امت
را به کتاب الله و عترت فرمود: «کما قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و
عترتی...»^۴

نقش امیر سید محمد در ظهور تشیع ایران

پس از مطالعه آثار سید محمد نوربخش به این نتیجه خواهیم رسید، نه تنها او
از مشاهیر و نوابغ عالم تشیع بشمار میرود بلکه مدافع سرسخت حقوق اهل بیت
عصمت و طهارت علیهم السلام بوده، و برای این که حساسیت خویش را نسبت
به تشیع و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ظاهر سازد، سیاه پوشیدن را
سنت خویش و یارانش قرار داده و اعلام می‌کند که ما در پی واقعه هزار غصه

۷۹۸۸

۱ - نسخه خطی شماره ۴۷۷۹ کتابخانه ملک

۲ - مجموعه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه ۳۶۵۴

۳ - نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ۴۷۷۹

۴ - رساله معراجیه نوربخش کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۴۹۷

کربلا عزادار هستیم تا اگر جایی امکان ابراز تشیع را نداشت با این سنت مورد سؤال قرار گیرد و جای صحبت را باز کند این همبستگی بین افکار و آراء امیر سید محمد با تشیع دیده میشود که امثال دکتر کامل مصطفی الشیبی معتقد است تفکیک ناپذیر می باشد.^۱

از طرفی با مطالعه‌ای دقیق و دور از تعصبات دوستی و دشمنی نهضت او بر همین اساس بوده که عده‌ای ظهور نوربخش را نوعی نهضت تشیع دانسته‌اند.^۲ و معتقد شده‌اند که او در فکر ایجاد یک دولت شیعی^۳ بوده و بهمین جهت نوربخشیه در نشر تشیع تأثیر عمده‌یی داشته و حتی دعوت آن فرقه بصورت نوعی از قیام نیز جلوه کرده^۴ است.

قیام بر علیه شاهرخ تیموری

زیربنای هر قیامی را علت و عللی تشکیل می‌دهد که حقیقت آن بشمار میرود، علت ظاهر آن گاهی با علت باطنی‌اش مخالف بوده، زمانی هم ظاهر و باطن هم آهنگ و هم جهت بوده‌اند. لکن در چنین موردی عده‌ای سوداگر که منافع و موقعیت خویش را در خطر می‌بینند برای حفظ خویش شایعه پراکنی‌ها نموده تا شاید بتوانند لطمه‌ای و ضربه‌ای به پیکر آن قیام وارد سازند و مانع شوند که منافع آنان به خطر افتد.

بهنگام تحقیق و بررسی پیرامون علت و علل هر رویدادی، محقق باید برای این که به حقیقت پی ببرد و هر حرکتی را مردمی یا الهی نداند باید از اصیل‌ترین متون تاریخی که در عصر آن قیام تدوین شده تحقیقات خویش را آغاز کند،

۱ - شیع و تصوف ص ۳۲۱

۲ - دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۳

۳ - دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۴

۴ - تاریخ ادبیات ج ۴ ص ۷۸

بی طرفی نویسنده بهترین چراغ راه تحقیق است. پس از این که به ماهیت آن قیام پی برد، باید مخالفت ها را شناسائی نموده و ریشه یابی نماید که چه عاملی موجب شده در قیام مردمی که برای حفظ حقوق انسانها صورت می گیرد یک سرمایه دار به شایعه پراکنی و جو سازی می پردازد. مثلاً اگر قیام مردمی و مذهبی باشد، معلوم است که چرا عناصر فاسد العمل و فاسد العقیده با آن سر ستیز دارند و جهات دیگر که بررسی و نتیجه گیری آن را بعهده تازه آیندگان می سپاریم. اگر به این مقدمه بسیار کوتاه و فشرده، هر نویسنده ای توجه داشته باشد از صراط حقیقت منحرف نشده، همان را می نویسد و تحویل جوامع می دهد که رضای حضرت حق تعالی در آن است.

در مورد قیام امیر سید محمد نوربخش افراط و تفریط زیاد شده است گروهی به حمایت و عده ای به مخالفت توأم با تهمت مطالبی ناصواب به قید تحریر درآورده اند که باید دور از هر تعصبی بین افراط ها و تفریط ها جدائی بوجود آورد و سپس برای شناخت حقیقت قیام آن بزرگوار بر علیه شاهرخ میرزا گورکانی تحقیقی کارساز و بررسی بی غرض را آغاز کرد.

شناخت شاهرخ گورکانی

شاهرخ میرزا تیموری در سال ۷۷۲ متولد و در سنه ۸۰۷ بعد از پدر به سلطنت رسیده است، او تنها پادشاه تیموری است که بر اکثر بلاد ایران آن روز تسلط داشته و شاهزادگان دیگر حکومت هایی جزئی داشته اند. شاهرخ میرزا پس از ۴۳ سال سلطنت در صبح یکشنبه ۲۵ ذیحجه موافق اول نوروز از دنیا رفت، زوجه او گوهرشاد آنجا به میرزا عبداللطیف^۱ که همراه شاهرخ بود دستور داده جسد او را به هرات برد و او چنان کرده، در مدرسه ئی که گوهرشاد آنجا بنا کرده بود بخاک سپردند.

مورخین بر این عقیده‌اند که شاهرخ میرزا مردی متعصب و دیندار بوده که هیچوقت از اداء نماز و دعا فارغ نمی‌نشست و حتی در جنگ سپاه را وادار می‌کرد که از خواندن نماز غفلت ننمایند. شاهرخ میرزا بیشتر ایام فراغت خویش را به مصاحبت با علماء و دانشمندان می‌گذرانید و دربار او مجمع اهل علم و ادب بود چنانکه بیشتر از امراء و وزرای خود را از این طبقه انتخاب کرده بود. این رسم و آئین همهٔ مکاران و دنیاداران مست است که محض عوام فریبی و استحکام پایه‌های حکومت زور و قلدری و اطفاء آتش شهوات نفسانی خویش ظاهر آداب و رسوم مذهبی و معتقدات عوام را محترم می‌شمارند اما اعمال و رفتار آنان نزد عقلاء و خاصه علماء اعلام و رهبران مذهبی فاقد هر نوع ارزش است. زیرا حکومت اینان اسلامی نیست و بدست شخصیت‌های اسلامی اداره نمی‌شود. مثلاً برای عوام فریبی چنین سلاطین جور و حکام و امراء عیاش و خوش‌گذران به آرامگاه بزرگانی چون شیخ احمد جام و علاءالدوله سمنانی و ... رفته‌اند و از تربت آنان طلب همت کرده‌اند و بر درگاه اولیاء بوسه زده‌اند و بر خاک حرم آنان سجده کرده‌اند اما اولیاء حی و حاضر زمان‌ها را زجر داده‌اند و به زندان و شکنجه و مرگ محکوم کرده‌اند، منصورها را بالای دار می‌برند و عین القضاة‌ها را آتش می‌زنند و شهاب‌الدین‌ها را مقتول و مسموم می‌سازند و بعد از خاک آنان طلب همت می‌کنند و نذرها و نیازها تقدیم می‌دارند^۱

و شاهرخ میرزا تیموری درست از جمله سلاطینی می‌باشد که مطالب فوق درباره‌اش صدق می‌کند، عده‌ای از عرفاء و علماء اصلاح طلب را که از مفاسد اجتماعی رنج می‌بردند و از لگدمال شدن حقوق محرومان جامعه بدست شاهزادگان و درباریان به ستوه آمده بودند قیام کردند را بدرجۀ رفیعۀ شهادت رسانیدند.

علت قیام نوربخشی

آنجا که تاریخ سکوت کرده است به سختی می‌توان صحیح و ناصحیح را تشخیص داد و درست را با نادرست هم دوش نمود، و باید دانست که هم‌خانه شدن حق و باطل انسان جوینده حقیقت را به بیراهه می‌افکند و لحظه به لحظه او را از حقیقت دور می‌سازد، در چنین موقعیتی نویسنده محقق باید در هر اشارتی، بشارتی دریافت دارد، تا نشانه راه تحقیق باشد، و او را تا حد امکان به مقصد اقصای آرزویش برساند. یکی از آن موارد، موضوع قیام امیر سید محمد نوربخش بر علیه شاهرخ میرزای تیموری می‌باشد که قسمتی از تاریخ را بخود اختصاص داده است. باید جهت‌ها و علت‌های قیام شناخته شوند تا زیربنای قیام او را بتوان بررسی کرد و بهتر به ماهیت قیام او پی برد.

الف: نخستین علتی که نظر را بخود جلب مینماید، علوی بودن خواجه سید اسحاق ختلانی است که مؤمن به مبانی اصول اعتقادی تشیع روح اسلام ناب محمدی بوده است و معتقد بوده که خلافت اسلامی از زمان کودتای سقیفه آن بنای بی‌بنیاد از مسیر الهی‌اش منحرف شده، غاصبان بدون داشتن کوچکترین حقی آنرا غصب نموده به ظالمانی پس از خود سپرده‌اند. و چون خواجه اسحاق ختلانی همیشه ترویج مذهب شیعه در خاطر عاطرش جلوه می‌نمود و از استیلاء سلاطین اهل سنت خصوصاً شاهرخ میرزا به غایت معلول بود، بر آن شد که به طریق بعضی از اکابران سلف که بر متغلبان عباسی و غیر هم خروج کرده‌اند، او نیز وسیله‌ای آغازد که عالم را از وجود متغلبان زمان پاک سازد^۱ در اینصورت خواجه در فکر ایجاد یک دولت صوفی شیعی^۲ بوده است و پیوسته می‌کوشیده تا وسائل قیام بر علیه شاهرخ میرزا را فراهم آورد.

۱ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷

۲ - دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۴

انتخاب نوربخش جهت قیام

خواجه اسحاق ختلانی که با چنین آرزویی به سر می برد و بدنبال فرصت قیام و مهیا نمودن لوازم آن می بود، و می کوشید برای فرماندهی این حرکت انقلابی شخصی را انتخاب نماید که شایستگی آنرا داشته باشد، بهمین جهت پیوسته ارادتمندان و معتقدان خود را مورد مطالعه قرار می داد تا این که در سید محمد نوربخش آن نژاد عربی هوشمند و دلیر^۱ آثار رشد و نجابت و انوار علم و همت و شجاعت در ناصیه میر دید^۲ بر مراتب استعداد و کمال سید^۳ پی برد، او را مورد تکریم فوق العاده ساخت و داعیه خروج بر سلطان وقت را که در سید هم پیدا شده بود نیز در وی تأیید و تقویت کرد^۴ و به او جرأت داده تا بر علیه پادشاهی مقتدر و عوام فریب شاهرخ تیموری قیام کند.

اختلاف در زمان قیام

مسلماً مشورت در تمامی امور یکی از عوامل بسیار مؤثر در تکامل عقیده و پیشرفت بشمار میرود چنانکه حضرت حمید در قرآن مجید به این مهم امر فرموده میفرماید: «و شاورهم فی الامر»^۵ و رسول خدا صلوات الله علیه هم در جاهای مناسب با نزدیکان مشورت فرموده اند، اگر یکی از آنان که رسول خدا برای مشورت انتخاب می کردند، نظری می داد که با رأی ختمی مرتبت صلوات الله علیه تطبیق نمی کرد، لکن خیر و صلاح امت اسلامی در آن بود، نه

۱ - محفل الاوصیاء ورقه ۵۵۳ - ب

۲ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷

۳ - دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۴

۴ - دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۴

۵ - محفل الاوصیاء ورقه ۵۵۴

۶ - سوره آل عمران آیه ۱۵۹

تنها مورد سرزنش و نکوهش قرار نمی‌گرفت بلکه نظرش را می‌پذیرفتند و به آن عمل می‌نمودند چنانکه در جنگ خندق رسول‌الله (ص) به پیشنهاد سلمان فارسی بر اطراف شهر خندق حفر فرمودند.

در زمان قیام بر علیه شاهرخ میرزا تیموری، امیر سید محمد نوربخش به پیروی از این سنت اسلامی نه بعنوان اعتراض به مرادش، پیشنهاد کرد که زمان قیام را تا آمادگی کامل به تأخیر اندازند و خواجه اسحاق موافقت ننموده، امیر سید محمد نوربخش هم، همان کرد که پیرو مرادش به آن امر فرموده بود.

آنگاه جای بسی تعجب است که بعضی به این عمل ایراد می‌گیرند و می‌نویسند: «تمامی بزرگان اولیاء و مشایخ اتفاق و اجتماع دارند که مرید را شایستگی رد و قبول فرمان مراد نیست، بلکه باید جملگی تابع امر شیخ و دستور رهبر باشد یعنی کالمیت بین یدی‌الغسال از خود اراده‌ای ابراز ندارد^۱ به این دلیل امیر سید محمد نوربخش را مورد حمله قرار داده و بر او ایراد گرفته‌اند که چرا در مقابل زمان تعیین شده قیام از طرف پیر و مرادش، نظری داده آن زمان را نپذیرفته است.

باید به چنین سینه چاکان گفت: خواجه شهید ما اسحاق ختلائی هرچه بزرگ باشد در مقابل ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه به حساب ناید و علاوه اگر سید محمد نوربخش به عنوان مخالفت با زمان قیام هم نظری داده‌اند، فقط صرفاً به جهت عملی شدن آرزوی پیر و مرادشان بوده است، اگر مخالف بودند، بدون تردید در جنگ بر علیه شاهرخ فرماندهی سپاه را نمی‌پذیرفت. علاوه چون بهمان مسئله‌ای که امیر سید محمد نوربخش اشاره کرده بود توجهی نشد، جنگ نتیجه‌ای مطلوب نداشت یعنی شکست خوردند.

علاوه عمل به یک سنت بسیار مهم اسلامی شیعی را نباید چوب تکفیر کرد پس از هفتصد سال بر سر امیر سید محمد نوربخش فرود آورد. بازار دیگران را

گرم کرد. بر فرض اینکه در این گونه بازارهای حب جاه دکانی هم به انسان بدهند آخر باید دکان را گذاشت و رفت و در یوم المحشر پاسخ این گونه رد و قبول ها را داد.

بگذریم به سال ۸۲۶ در کوه تیری از قله های ختلان^۱ از ناحیه خواجه اسحاق ختلانی دستور قیام صادر شد، امیر سید محمد نوربخش معتقد بود که تا آمادگی کامل باید اعلام قیام را به تأخیر انداخت^۲ بهمین جهت به پیر و مرادش عرض کرد: حالیا استعداد این کار چنانکه می باید نیست و با پادشاهی مثل شاهرخ میرزا که بر ایران و توران و هند و عرب و عجم متسلط است بی استعداد تمام مقاومت نمی توان کرد^۳ ولی خواجه اسحق از شدت هیجان عجله کرد^۴ دستور حمله داد، و امیر سید محمد نوربخش هم اطاعت نمود.

نتیجه قیام بر علیه شاهرخ

سید محمد پس از این که متوجه شد پیر و مرادش خواجه اسحاق ختلانی بر این عقیده است قیام بر علیه شاهرخ میرزا را به تأخیر نباید افکند، تصمیم گرفت مطیع امر باشد. پیروان خواجه از صوفی و غیر صوفی که همه از ارادتمندان و معتقدان بودند و عده حرکت جنبش را در یکی از قله های ختلان که در کوه تیری^۵ واقع بود گذاشتند، مفسدان و رقیبان سلطان بایزید را که از جانب شاهرخ میرزا حاکم آن دیار بود از داعیه خواجه و میر واقف ساختند^۶ حاکم دست نشاندۀ شاهرخ میرزا قبل از این که مرکز حکومت را در جریان امر بگذارد اقدام

۱ - طرایق الحقائق ج ۱ ص ۴۸۵

۲ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۴

۳ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۴

۴ - تشیع و تصوف ص ۳۱۵

۵ - تشیع و تصوف ص ۳۱۵

۶ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

به تعقیب اتباع خواجه و سید کردند، خواجه اسحاق در کوه تیری که شامل قلعه‌ای نزدیک ختلان بود بعد از اعلام خروج به‌مراه سید و چند تن دیگر از مشایخ وقت دستگیر شدند^۱ در همین موقع خبر قیام نوربخشیان به شاهرخ میرزا تیموری رسید، شاهرخ که از انتشار دعوت حروفیه در ارتش خود قبلاً بر آشفته بود، با پدید آمدن این حرکت تازه در صدد برآمد هر دو را ریشه کن سازد^۲ بهمین جهت فرمان قتل شورشیان نوربخشی را صادر کرد که خواجه و برادرش و میر سید محمد نوربخش را به قتل برسانند^۳ پس از این حکم بود که خواجه اسحاق ختلانی و برادرش^۴ و دو پسر و قریب به هشتاد تن از صوفیه و جمع دیگر^۵ در بلخ شهید شدند^۶

لغو حکم شهادت نوربخش

در مورد به شهادت نرسیدن حضرت امیر سید محمد نوربخش پس از اراده الهی میتوان به دو علت اشاره نمود که آن دو علت نیز برای تحقق یافتن اراده الهی به ظهور پیوسته است.

الف: حضرت میر سید محمد به اندازه‌ای مورد علاقه مردم بود که ظاهراً شاهرخ جرأت نکرد او را بکشد^۷

ب: و این که نقل کرده‌اند شاهرخ میرزا پس از صدور فرمان قتل سید محمد نوربخش به درد شکم مبتلا شد و طبیب مخصوص از معالجه آن عاجز گشت و

۱- دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

۲- تشیع و تصوف ص ۳۱۵

۳- مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

۴- طرائق الحقایق ج ۱ ص ۴۸۵

۵- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۵۰

۶- مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

۷- تشیع و تصوف ص ۳۱۵

بالاخره مسئله را پیش خود حل کرده بعرض شاهرخ رسانید که به قتل سیدی که در عالم از نظر تقوی و زهد و کمالات صوری و معنوی و علم و ریاضت بی نظیر است فرمان داده‌اید، داروی این درد، در نقض آن حکم است، شاهرخ رای طبیب را پذیرفته و از قتل حضرت سید محمد منصرف گشت مقارن همین احوال درد شکمش تسکین یافت و او را تنبهی حاصل شد.^۱

پس از لغو حکم شهادت امر کرد که سید را راهی هرات سازند و امرای شاهرخ‌ی او را با جمعی روانه هرات نمودند.^۲

تبعید به شیراز

شاهرخ میرزا پس از ورود امیر سید محمد به هرات از او کیفیت حال را پرسید، گفت: قصد یک موی هیچ مسلمانی نکرده‌ایم و تیری بر روی هیچکس نینداخته‌ایم، او را مقید به حصار اختیارالدین فرستادند و مدت هیجده روز در چاه آن حصار بود، بعد از هیجده روز بیرون آوردند^۳ فرمان داد به شیراز تبعیدش کنند^۴ در شیراز ابراهیم سلطان پسر شاهرخ میرزا که حکومت آن نواحی را داشت بعد از مدتی حکم کرد که بند از پای او بردارند و بگذارند که بهر کجا خواهد برود، حضرت میرزا از آنجا به طرف شوشتر و بصره روانه شدند و از بصره به حله رفتند و مردم آنجا میرسید محمد را وظایف و خدمت‌کاری به جا آوردند و از آنجا به بغداد و زیارت مشاهد متبرکه توجه نمودند^۵ و عتبات مقدس شیعه را زیارت کردند، چندی بعد به گیلان رفت^۶ بهمین سبب‌ها شاهرخ

۱ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

۲ - طرائق الحقایق ج ۲ ص ۱۴۵

۳ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

۴ - تشیع و تصوف ص ۳۱۶

۵ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

۶ - دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

مضطرب شد^۱ مصمم گردید فرمان بازداشت حضرت میر سید محمد را صادر کند.

در همین موقع حضرت میر سید از گیلان عازم کردستان شدند چون خبر وصول میر به کردستان، در آذربایجان به شاهرخ میرزا رسید، به امرای آن حدود نوشت هرجا میر و توابع او را دریابند، بند کرده روانه اردوی وی سازند^۲

بازداشت دوم

با رسیدن فرمان دستگیری، عمال شاهرخی حضرت میر سید محمد را گرفته به اردوی میرزا شاهرخ فرستادند، پس از طی منازل وقتی میر سید محمد به اردوی شاهرخی در آذربایجان رسید، او را به نزد شاهرخ بردند با او عتاب و تهدید بلیغ نمود و چون بر حضرت نوربخش منکشف شد که او عزم قتل دارد، لاجرم به حکم «الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین» تنها فرار نموده سر شب در کوههای پر برف به سر می برد و ماکولی نمی یافت، راه به آبادانی نمی برد آخر الامر از آنجا به خلخال آمد، والی آنجا او را گرفته به اردوی میرزا شاهرخ فرستاد، در اردوی شاهرخی به حکم پادشاه امیر سید محمد را در چاه کردند و بعد از پنجاه و سه روز از حبس بیرون آوردند مقید بهرات بردند^۳

منبر تاریخی

میر سید محمد نوربخش

شاهرخ میرزا بعد از آنکه میر سید محمد به هرات رسید از او خواست که روز جمعه به منبر برود و از دعوی خلافت تبری جوید^۴ روز جمعه همین که خواستند

۱ - تشیع و تصوف ص ۳۱۶

۲ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

۳ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

۴ مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

زنجیر از پاهایش بردارند تا منبر رود حضرت میر مخالفت کرده^۱ با همان غل و زنجیر که بر پاهایشان بود به منبر رفتند فرمودند: «که از این فقیر سخنی می‌گویند اگر گفتیم و اگر نگفتیم ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین» فاتحه خواندند فرود آمدند^۲

در این منبر به سه مهم باید توجه داشت تا فهمید حضرت میر را به این منبر مجبور کرده‌اند و خود کوچکترین علاقه‌ای به مسئله نداشته است.

الف: حضرت سید محمد ناگزیر بوده است برای حفظ جانش پیشنهاد شاهرخ را به‌پذیرد ولی طوری برنامه‌اش را پیاده کند که لطمه‌ای به او نخورد. و تائید شاهرخ نشود.

ب: برای این که به مردم بفهماند او را مجبور کرده‌اند تا چنین کلماتی را بر فراز منبر به زبان آورد، مانع شده است زنجیر از پاهایش باز کنند، با این تدبیر نشان داده که در چنین موقعیتی این کلمات را به زبان می‌آورد و اگر در شرائطی غیر از وضعیت کنونی بودم، همان سخنان خویش را باز می‌گفتم و خلاصه بمردم بفهماند برای حفظ جانم چنین منبری را قبول کردم.

ج: از طرفی تنها وسیله‌ای که حضرت میر سید محمد می‌توانسته به پیروانش بفهماند هنوز زنده است و در سیاه چالهای شاهرخی با چنین وضعی بسر میبرد، قبول پیشنهاد شاهرخ میرزا نموده است.

د: لفظ اگر گفتیم و اگر نگفتیم، بهترین نشانه سیاستمداری و تدبیر الهی اوست، زیرا بدون تردید عمال دربار شاهرخی در کنار آنچه امیر سید محمد نوربخش مدعی آن بوده است و آنرا زیربنا و اساس جنبش اسلامی شیعی خویش قرار داده بود عده‌ای به حيله و تزویر کلماتی به مصلحت دربار تیموری و بر ضرر میر سید محمد، به آن فرموده‌ها افزوده بودند، حضرت میر با این دو کلمه «اگر گفتیم، اگر

۱- نوربخشی مشربان هند ص ۱۲۰

۲- مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

نگفتیم» به مردم در نماز جمعه فهمانده‌اند که تمام آن نسبت‌ها و نقل قول‌ها که از من می‌کنند درست نیست، از آنچه که بمن تهمت زده‌اند توبه می‌کنم و متقابلاً به آنچه که از سر ایمان و ایقان گفته‌ام به آن‌ها معتقد می‌باشم که با زنجیر به منبر آمده‌ام.

چنانکه بعد از آزادی همان راه گذشته را ادامه داد، چنین نتیجه می‌گیریم که آن نویسنده محترم گرفته است: «برای آنکه از تعقیب و سوءظن او (شاهرخ) خلاصی یابد، ناچار به منبر رفت و با بیانی که از وجود الزام و اکراه حاکی بود آن دعوی را که از وی نقل می‌کردند به نحوی مبهم تکذیب و انکار کرد»^۱

آزادی از سیاه چال

شاهرخ میرزا، خویش را با همان منبر قانع کرد در پی این منبر بود که در جمادی‌الاولی سنه اربعین و ثمان مائة بند از پای او برداشتند و حکم کردند که درس علوم رسمی گوید و کثرت بخود راه ندهد و دستار سیاه نبندد^۲ حضرت امیر سید محمد نوربخش که به مصلحت تعهد کرده بود بعد از آن جز تعلیم و تدریس کاری نکند، پس از گذشت زمانی کوتاه دوباره در بین تدریس به اشاعه آنچه که بخاطرش سختی سیاه چالها و شکنجه‌ها و تبعیدها را تحمل نموده بود پرداخت و این وعده را به سر نبرد باز مورد سخط و تعقیب شاهرخ واقع شده در پانزدهم رمضان^۳ سال ۸۴۸ او را به تبریز فرستادند^۴ تا والی آنجا او را به روم

۱ - دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

۲ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷

۳ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

۴ - دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

بفرستد چون به تبریز رسید از آنجا مکتوبی به هرات فرستاد و در آن مکتوب بود «که تا به این جا رسیدیم صد هزار مرد نیازمند مشتاق صحبت رسیدند» «یریدون لیطفوا نورالله به افواههم والله متم نوره و لو کره المشرکون»^۱ بند از پای امیر سید محمد نوربخش باز کردند و به طرف روم روانه اش نمودند، ولی چون برای این سفر اشارت در حقیقت غیبی نبود به طرف شروان حرکت فرموده، از آنجا به گیلان رفته و مدتی سکونت اختیار کردند مترصد اشارت غیبی بودند^۲ تا با توجه به آن امر غیبی محیط زندگی را اختیار کنند.

نامه شدیدالحن امیر سید محمد به شاهرخ میرزا

حضرت امیر سید محمد پس از این که آزادی کامل نصیبش شد و به اشاره غیبی بشارت یافت که ضرورت دارد حقیقت را تا به گوش شاهرخ میرزا برساند، نامه‌ای جهت او نوشت که بعدها توانست به عنوان یک سند تاریخی مهم گویای اعتقادات امیر سید محمد باشد و تهمت‌های دشمنان که از سر بغض و عداوت و حسادت و کینه به او زده بودند و هنوز هم ناجوانمردانه میزنند نمایان گردد. پس از قرن‌ها مشت مردمی کینه‌توز و بی‌ایمان را باز کند، آنان را که قرن‌ها همان تهمت‌ها را به خورد اهل سیر و سلوک داده‌اند، بهمه آنهایی که از سر غرض و تعصب به گروهی یا شخصی ارادت نمی‌ورزند به شناساند. متن نامه‌ای که امیر سید محمد نوربخش به میرزا شاهرخ گورکانی نوشته‌اند چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت الله تعالى سعادت محبت آل عبا نصیب بزرگترین پادشاهان زمان

۱ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

۲ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

گرداناد. و او را به شرف حدیث «من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً» برساند و از خذلان «من مات علی بغض آل محمد مات کافراً»^۱ برهاناد و بعد از حمد الهی و صلوات قائل ارنی الاشیاء کماهی اعلام حضرت پادشاهی میرود که به موجب «قل لا استلکم علیه اجرّاً الا المودة فی القربی»^۲ مودت اولاد مصطفی بر عالمیان واجب و لازم است و در این زمان به اجتماع اهل بصیرت و بصارت در خاندان نبوت و ولایت فرزندی که در شریعت و طریقت و حقیقت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله باشد محمد نوربخش است، و اگر حدیث شریف «اشراف امتی حملة القرآن»^۳ خوانند بر این مظهر صادق است و اگر حدیث «العلماء ورثة الانبیاء»^۴ گویند بر این مظهر صادق است و اگر حدیث «الشیخ فی قومه کالنبی فی امته»^۵ نمایند بر این مظهر صادق است و در این زمان

۱ - چون حدیث در متن رساله امیر سید محمد نوربخش آمده است و در آنجا مسانید این روایت را نقل کرده ایم از تکرار خودداری مینمایم.

۲ - سوره شوری آیه ۲۳

۳ - سفینه البحار ج ۲ ص ۴۱۵

۴ - وافی فیض ج ۲ ص ۴۲، بحار الانوار ج ۱ ص ۵۲ ترک الاطناب ص ۶۶۷ ینابیع الموده ص ۳۴۵ سنن ابن ماجه ج ۱ حدیث ۲۲۳ المواعظ العدیدیه ص ۱۵ روضة الانوار ص ۱۸۹ احیاء العلوم ج ۴ ص ۱۴۶ الانسان الکامل ص ۳۲۰ و ۳۲۱، کشف الاسرار ج ۱ ص ۱۳۹ شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی ص ۴۱۲ وجه دین ناصر خسرو ص ۱۵ تمهیدات عین القضاة ص ۱۸۴ سراج السائرین چاپ چهارم و با مختصر تفاوتی در جامع الصغیر ج ۲ ص ۶۹، ۱۱۵، ۱۵۳، کنز العمال فی سنن الاقوال ج ۱۰ ص ۷۷ کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق ص ۸۵ صحیح بخاری باب ۱۰ رشحات نبویه ص ۹۱ نهج الفصاحه ص ۴۲ معجم المفهرس ج ۴ ص ۳۲۱ کافی کتاب العلم والجهل، قوت القلوب ج ۱ ص ۳۲۰

۵ - خلاصة المقامات ص ۱۶۳، بحار الحقیقه ورق ۲۸۱، سراج السائرین باب چهارم ورق ۳۰، ترک الاطناب ص ۶۶۷ احیاء العلوم ج ۱ ص ۲۴۰ فصوص الآداب ص ۱۱۱ مرصاد العباد ص ۱۶۰ اسرار التوحید ص ۵۳ کشف الحق ج ۲ ص ۱۷ قابوس نامه ص ۳۳.

البته بصورت: «الشیخ فی یمة کالنبی فی قومه» در جامع الصغیر ج ۲ ص ۴۲ و بصورت

در همه جهان اگر سیدی باشد در علوم شرعی و ادبی و حکمی متبحر در مکاشفات و مشاهدات و مغایبات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی و حقایق توحید و معرفت و تصوف متحد و منفرد و از مریدان صاحب کمال قریب به پنجاه صاحب حال داشته باشد که در ریاضات و مجاهدات و خدمت و خلوت و عزلت به رتبت تمام صاحب تجلی و محقق باشند، این مظهر است و نزد مرشدان صمدانی و علماء ربانی محبت و ارادت و ملازمت و اطاعت چنین صاحب کمال بر پادشاهان اسلام از واجبات است و بر اثر علماء اسلام بلکه بر خواص و عوام هویدا است که غیر کاتب این حروف در همه عالم هیچکس به جامعیت این صفات موصوف نیست و مدت بیست سال است که آن پادشاه در ایذاء این مظهر سعی بلیغ می نماید و سه نوبت مقید گردانیده است و دو نوبت در چاه داشته و هزار فرسخ تقریباً با بند اقلیم گردانیده اند و الحال هذ که آخر عمر وی است و نوبت پادشاهی نزدیک است که منقضی شود هنوز در اندیشه آنست که این مظهر را باز بدست آرد و مقید گرداند و این خیال نزد مکاشفان محال است، از بهر آنکه سرقد بینایان دیده بودند و دانایان دانسته، از آنجمله جناب تجلی ماب قدوة المرشدین شیخ شهاب الدین عمرادام الله برکات حالاته در هرات در اوائل رمضان دیده بود که یوسف صدیق علی نبینا وعلیه السلام سه نوبت از آسمان به زمین نزول نمود، نوبت سیم از دو نوبت اول آسان تر بود و به عینه چنین اتفاق افتاد، نوبت اول مدت قید شش ماه بود و بند گران و حکم قتل نبود، اما نوبت دوم مدت قید دو ماه بود و بند گران و حکم قتل نبود، نوبت سیم مدت قید دو ماه بود و بند سبک و چاه و حکم قتل نبود، اکنون توقع از آن پادشاه آنست که از کرده پشیمان گردد و استغفار فرماید و زیاده از این در قصد خاندان

«الشیخ فی اهله کالنبی فی امته» در کنوز الحقایق ص ۷۴ و بصورت: «شیخ در میان مریدان تذکراهی از وجود نبی (ص) در میان اصحاب ...» در مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه ص ۲۱۹ مولانا جلال الدین خراسانی در مثنوی و کمال خجندی در دیوان بصورت شعر هم گفته اند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله نکو شد که عمر و سلطنت به پایان رسیده است و نوبت آل محمد است والله العظیم. من که محمد نوربخشم نائب امام آخر الزمان و مهدی موعودم و بعلم یقین و عین یقین این معنی را دیده و دانسته‌اند، مثل من بینایان و دانایان که زمان این زمان است و نائب صاحب الزمان غیر از این مظهر نخواهد بود تا معلوم پادشاه باشد و فرصت غنیمت شمرد و عذر گذشته بخواند تا در آخرت از حضرت مصطفی شرمنده نباشد الشفقه علی خلق الله چنان اقتضا نمود که خصوص آن پادشاه را اعلام نماید. اگر قبول نکند من از ذمت بیرون آمده باشم و یقین می‌دانم که مقدرات الهی را هیچکس نمی‌تواند بگرداند. آنکه این مظهر جهان را از ظلم و جور و فسق برهاند و از داد و عدل برگرداند به اتفاق مکاشفان تحقیق از جمله مقدرات است، هر چند آن پادشاه خواست این مظهر را مضرت جانی برساند نتوانست و هر چه خواهد نتواند. دیگران را چه زهره و یارای آنکه در حق این مظهر فکری یا غدری اندیشد، فالحه خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین^۱ حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق و نصرت دین و معاونت امام العالمین مرزوق پادشاه زمان و زمین گرداناد و از وساوس شیطانی مصون و محفوظ دارد بحرمة کمل اولیاء من الاقطاب والاولاد^۲

توطئه درباریان تیموری و تحریف نامه‌ها

وقتی نامه مبارک حضرت امیر سید محمد نوربخش به دربار تیموری رسید، شاهرخ میرزا سخت برآشفته و به این نتیجه رسید که تبعید و زندانی و جهاتی دیگر که برای سرکوبی میر سید محمد به کار گرفته تمام بی‌اثر بوده است، بهمین جهت عده‌ای از علماء درباری، امرای لشکری و کشوری و صوفیان وابسته به

۱ - سوره یوسف آیه ۶۴

۲ - نسخه مکتوب در کتابخانه ملک شماره ۴۷۷۹ موجود است.

دربار را به حضور پذیرفته، مسئله نامه را با آنان در میان گذاشت و خواست که نسبت به سرکوبی امیر سید محمد نوربخش فکر چاره‌ای بکنند.

حاضرین هر کدام به مقتضی شغل خود مطلبی را جهت نابودی میر سید محمد بیان کردند، علماء وابسته به دربار که از اهل سنت بودند با دقت متن نامه را خواندند متوجه شدند که سید محمد نوربخش در نامه‌اش نوشته است: «والله العظيم من که محمد نوربخشم نائب امام آخرالزمان مهدی موعودم». این کلام نظر آنان را بخود جلب کرد، پیشنهاد نمودند چون در مذهب حقه تشیع عنوان نیابت کبری حجة ابن الحسن العسكري دارای شأن و منزلت است و این مقام به تائید سید محمد نوربخش رسیده، بهتر است ما برای این که با یک تیر دو نشان را هدف بگیریم، هم شرافت و منزلت نیابت را از سید محمد نوربخش بگیریم و هم او را مورد حمله و تهاجم شیعیان قرار بدهیم لفظ «نائب» را از جلوی نام امام آخر زمان حذف می‌کنیم. سپس نامه را در محافل مذهبی پخش می‌نمائیم و برای علماء شیعه می‌فرستیم، و می‌رسانیم که امیر سید محمد نوربخش مدعی مهدویت گردیده، در چنین صورتی نه تنها اعتقاد و ایمان مردم از او سلب میشود بلکه بعنوان مدعی مهدویت کشتنش را واجب می‌شمارند. حاضرین از چنین پیشنهادی استدلالی استقبال کردند و نامه‌ای تحریف شده درست کردند و بر سر منابر خواندند.

آقای دکتر «دکتر سید اسدالله مصطفوی» معتقد است سید محمد نوربخش نیز از آن ابراری است که محسود واقع شده، تا آنجا که دشمنان وی در مکتوباتش تصرفاتی کردند و حکم تکفیر او را گرفتند.^۱

اصل مکتوب بدون تحریف را که در او دست برده نشده در کتابخانه ملک نسخه خطی شماره ۴۷۷۹ موجود است و در مقدمه رساله نفس شناسی عنوان گردیده، سپس در انتهای نامه اضافه مینماید: پس از آنکه این نامه بدست

بدخواهان افتاد در آن دست بردند و کلمه «نایب» را که در جلو امام زمان بکار رفته بود حذف کردند و هیاو و فغان برداشتند که سید محمد می‌گوید: من امام زمانم و آنرا پخش کردند و اکنون سواد این مکتوب تحریف شده در صفحه ۲۶۰ کتاب خطی شماره ۶۰۶ مجلس موجود است^۱ به این صورت تهمت مدعی مهدویت به مصلحی بزرگ و مجددی کبیر و مجاهدی خستگی‌ناپذیر زدند تا شاید او را به این تهمت از پای درآورند و از صحنه سیاست و مخالفت با شاهرخ تیموری خارج سازند. ولی غافل از آنکه:

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد نه تنها حنای این تهمت رنگی نداشت، بلکه پس از قرن‌ها آنان که بدون تعصب پیرامون مسائل تاریخی تحقیق داشته‌اند هرچند خود از پیروان و معتقدان امیر سید محمد نوربخش نبوده‌اند، حقیقت را فدای تعصب خود ننموده آنرا بازگو کرده‌اند. چنانکه دکتر اسدالله خاوری که از پیروان ذهبیه عبداللّهی می‌باشد می‌نویسد: «عین‌نامه سید محمد نوربخش به شاهرخ میرزا و پاسخ او را به سید در مجموعه خطی نفیسی در کتابخانه‌ی سلطان علی شیخ‌الاسلامی (سلطانی بهبهانی) دیده و با دقت مطالعه نموده در آن دو نامه اثری از ادعای مهدویت سید محمد نوربخش وجود نداشت، علاوه بر این‌ها در چند کتابی که درباره مدعیان مهدویت طبع و نشر یافته نامی از این سید به چشم نمی‌خورد»^۲

قاضی شهید نورالله شوشتی که از اکابر بزرگان و شخصیت‌های بلند پایه شیعه بشمار میرود و متأسفانه مورد تهاجم و ناسزا و جسارت عده‌ای از پیروان ذهبیه عبداللّهی قرار گرفته است^۳ بر این عقیده می‌باشد که حضرت میر سید محمد

۱ - رساله نفس شناسی ص ۸ مقدمه

۲ - ذهبیه تصوف علمی - آثار ادبی ج ۱ ص ۱۰۳ و ۱۰۴

۳ - به امثال: اصول تصوف از ص ۳۱۳ به بعد رجوع شود.

نوربخش را به این ادعا متهم کردند.^۱
 سید مظفر صدر نیز این عقیده را دارد که سید محمد نوربخش را به ادعاء
 مهدویت متهمش ساختند.^۲

بیعت خواجه اسحاق با میر سید محمد

امیر سید محمد که فقیهی متبحر و محدثی خبیر و مفسری ملهم از حقایق
 باطن قرآن شده بود، حلقه ارادت خواجه اسحاق ختلائی را بگوش جان کشیده
 اما به برکت مجاهدات و اربعینات و ریاضاتی که به عنایات پیر و مرادش تحمل
 نمود، طولی نکشید بر اثر استعداد ذاتی اطوار سبعه را طی کرده و اطوار هفتگانه
 در دلش تجلی نموده^۳ به پایه ارشاد رسید و مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر
 صورت ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر و فروغ کرامت و
 اجتهاد^۴ شد به جانشینی خواجه اسحاق که خود خلیفه سید همدانی بود منصوب
 گردید.^۵

مراسم خرقه پوشانی بر امیر سید محمد

خواجه سید اسحاق ختلائی به موجب خوابی که دیده بود امیر سید محمد را
 ملقب به نوربخش داشت و خرقه پیر و مرشد خود میر سید علی همدانی را بدو
 پوشانید و در مسند ارشادش نشانید و این مثل را فرو خواند «ما آرد بیخیم و

۱- مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷

۲- شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی ص ۷۲

۳- ترجمه روضات الجنات فی احوال علماء و سادات ج ۶ ص ۴۹۸

۴- هفت اقلیم ج ۳ ص ۴۲

۵- ترجمه روضات الجنات فی احوال علماء و سادات ج ۶ ص ۴۹۸

آرد بیز آویختیم» و گفت: هر که را داعیه سلوک است، به سید مراجعه نماید که اگر چه او مرید ماست اما در حقیقت پیر ماست^۱ چون بر خواجه اسحاق از روی کشف صحت سیادت و علو مرتبه میر ظاهر شد دست بیعت به او دادند گفتند: بیعت می‌کنم با فرزند حضرت مصطفی محمد نوربخش و این آیه را تلاوت نمود «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله»^۲ از مریدان شیخ در آن روز دوازده کس بیعت کردند و گفتند که امروز بدین عدد شریف اکتفا میکنیم، آنگاه خواجه از خانقاه بیرون آمدند به باقی اصحاب و مریدان گفتند: ما بیعت کردیم شما چه می‌کنید؟ گفتند: هر چه حضرت خواجه اشارت فرماید آخر همه بیعت کردند^۳ به این ترتیب خواجه خود و مریدانش دست ارادت به وی داده و در حلقه بیعت او درآمدند، تنها کسی که از مریدان خواجه با خواسته وی موافقت ننمود، جناب سید عبدالله برزش آبادی بود که در آن روز حضور نداشت و پس از آن نیز دست مخالفت^۴ از آستین درآورد و مستقلاً به اریکه ارشاد برقرار گردید و سلسله تشکیل داد که تا به امروز به نام ذهبیه موسوم و مشهور است^۵

تحلیل عقائد مخالف و موافق

در این فراز از زندگی امیر سید محمد نوربخش به دو نظریه برخورد می‌کنیم که در یکی از آن دو گروه اشتراک عقیده دارند.

الف: آنان که امیر سید محمد نوربخش را مجاز از ناحیه خواجه شهید سید

۱ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۴ و ترجمه روضات الجنات فی احوال علماء و سادات ج ۶ ص

۴۹۸

۲ - سوره فتح آیه ۱۰

۳ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۴

۴ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۴ و ۱۴۵

۵ - ترجمه روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات ج ۶ ص ۴۹۹

اسحاق ختلانی می‌دانند و برای جناب سید عبدالله برزش آبادی اتصال قائل نیستند بلکه معتقدند که ایشان مدعی جانشینی است و دعوی اتصال به خواجه اسحاق را نموده است. چنانکه حضرت آقای سلطان حسین تابنده رضا-علیشاه آنجا که درباره ادامه طریقه رضی الدین علی لالا نوشته‌اند تا زمان خواجه را نقل نموده سپس چنین می‌نویسند: «بعد از او خواجه اسحاق ختلانی و بعد از او سید محمد نوربخش بود که سلسله نوربخشیه به او میرسد و سید عبدالله مشهدی نیز دعوی اتصال به خواجه نمود که سلسله ذهبیه به او متصل است»^۱ تمامی متأخرین از تذکره نویسان جز پیروان ذهبیه عبداللهیه همین عقیده را در آثار خویش مطرح کرده‌اند که از نقل تمامی آنها معذور هستیم.

ب: عده دیگر متقابلاً قائل هستند نه تنها جناب سید عبدالله برزش آبادی از ناحیه پیر و مرادش خواجه اسحاق ختلانی مجاز نیست بلکه خواجه در حق او فرموده است: «ذهب عبدالله»^۲ و بهمین علت سلسله او را ذهبیه خوانده‌اند. چنانکه حاج میرزا زین العابدین شیروانی بر این عقیده است که چون میر عبدالله از دایره امر خواجه بیرون رفت جناب خواجه فرمود که ذهب عبدالله یعنی از بیعت ما بیرون رفت عبدالله، بدین جهت آن طایفه را ذهبیه گفته‌اند^۳ البته درباره ذهبیه چنین نیست که آن جناب اشاره کرده‌اند، مدارکی در دست می‌باشد که اطلاق ذهبیه به مشایخ اجازات از قبل بوده است.

ج: عده‌ای دیگر که پیروان جناب سید عبدالله برزش آبادی می‌باشند رأی دو گروه اول را باطل دانسته معتقدند که ماجرای بیعت خواجه اسحاق با امیر سید محمد نوربخش قصه‌ای است که علامه شهید قاضی نورالله شوشتری ساخته و پرداخته و اساس ندارد و در آثار خویش برای بطلان ادامه اجازه بوسیله سید

۱ - گردش افغانستان و پاکستان ص ۱۲۱

۲ - طرائق الحقایق ج ۱ ص ۴۸۵

۳ - بستان السیاحه ص ۳۲۳

محمد نوربخش دلائلی را اقامه کرده‌اند.

دلیل اول: این عده معتقدند آنچه که علامه شهید قاضی نورالله شوشتری قدس الله روحه العزیز نوشته است صحت ندارد چنانکه جناب وحیدالاولیاء ذهبی عبداللهی از مشایخ متأخرین عبداللهیه می‌نویسد: «از صحت دور و از حقیقت مهجور است»^۱

مرحوم احسان الله استخری هم به پیروی از ایشان که خیلی ارادتمند به او بوده است می‌نویسد: در معلوم نگارنده نیست سند قاضی شوشتری در حل و فصل و بحث این کلمات دور از منطق عقل و نقل چیست»^۲

از دو نظریه فوق چنین نتیجه می‌گیریم مرحوم حاج میرزا احمد وحیدالاولیاء و استخری بر این عقیده‌اند که علامه شهید قاضی نورالله شوشتری قدس الله روحه العزیز آنچه که در شرح احوال امیر سید محمد نوربخش نوشته‌اند نعوذ بالله ساخته، چنین واقعه‌ای رخ نداده است. بنظر قاصر این بی‌بضاعت باید نقل کننده ماجرای بیعت خواجه و امیر سید محمد را که قاضی نورالله شوشتری است بهتر بشناسیم که آیا امکان دارد چنین شخصیتی نعوذ بالله از صراط مستقیم منحرف شده مطالبی عاری از حقیقت به رشته تحریر درآورد.

علامه شهید نورالله شوشتری

سید سعید جلیل عالم فاضل نبیل قاضی نورالدین سید شرف‌الدین شوشتری مرعشی نسب شریفش با بیست و یک واسطه به حضرت سجاد علیه السلام منتهی می‌گردد وی از اعظم علمای نامی دین مقدس اسلامی عهد صفویه، فقیه اصولی، محدث رجالی، ادیب ربانی، معقولی منقولی، متکلم جدلی، شاعر ماهر و با کمالات صوری و معنوی و نفسانی و روحانی معروف که بیش از ۸۰ جلد کتاب

۱ - رساله کمالیه مقدمه ص ۵ و اصول تصوف ص ۳۲۲

۲ - اصول تصوف ص ۳۲۱

تالیف نموده عاقبت نواصب اهل سنت به سال ۱۰۱۹ هجرت قاضی نورالله را به جهت تالیف کتاب احقاق الحق در اثنای راه گرفته و با شاخهای خاردار بسیارش زدند اعضایش را پاره پاره نمودند و بدین وسیله شهید راه حقیقت گردید.^۱

مگر امکان دارد چنین شخصیتی که تا سرحد شهادت از حق و حقیقت یعنی ولایت علی مرتضی امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام دفاع نموده، در مورد مسئله‌ای مطالبی باطل و خالی از صحت و دور از حق و حقیقت را به قید تحریر درآورد؟! بدون تردید اگر کسی در رهگذر تحقیق و بررسی موردی نسبت به چنین شخصیتی مدافع اهلیت عصمت و طهارت علیهم السلام جسارتی نموده است باید از خدای تعالی طلب مغفرت و از روح آن بزرگوار استدعای بخشش نماید.

دلیل دوم

دلیل دیگری که برای نفی اجازه امیر سید محمد نوربخش اقامه کرده‌اند اینست که معتقدند در طومار سلسله ذهبیه اسمی از ایشان نیست چنانکه میرزا احمد اردبیلی می‌نویسد: «دلیل دیگر بر این که این اقوال مجعول و خالی از صحت است، آنست که اقطاب و ارکان سلسله مبارکه ذهبیه رضویه مرتضویه مهدویه کبرویه علی صاحبها آلا ف الثنا و التحیه را دابی است مستمر و قرار است مستقر که هر یک در آخر حال و حیات خود اسامی عمده و نخبه و بزرگان مریدان خود را برای فوائد و مقاصدی که منظور ایشان است در طومار سلسله ثبت فرموده‌اند و اسامی مریدان خواجه ابواسحاق که در طومار سلسله ذکر شده است، اینست (بعد از ذکر اسامی اضافه می‌کند) حضرت سید محمد نوربخش در رفعت مقام ایشان حرفی نه اما در طومار سلسله نامی از ایشان برده نشده، علت

ظاهری آن که ذکر نموده‌اند معلوم هر کس نیست^۱

پاسخ دلیل دوم

ناگزیر هستم در آنچه که مطرح شده است با بی‌بضاعتی که در خویش سراغ دارم پاسخی در حد توانایی بدهم. که سنت اهل قلم چنین بوده است.

الف: در مورد نام سلسله نوشته‌اند: ذهبیه رضویه مرتضویه مهدویه کبرویه، باید گفت: آقای سلطان القرائی که کتاب روضات الجنان و جنات الجنان را تصحیح کرده‌اند و با تعلیقات قابل توجه و محققانه‌ای به اهل تحقیق و دوستان ادب هدیه نموده‌اند دربارهٔ سلسله عبداللّهی^۲ و اطلاق اسامی کبرویه رضویه مهدویه^۳ با مسائلی برخورد کرده و آنجا که دربارهٔ نسخهٔ روضات الجنان و جنات الجنان که نزد نخوافی بوده مطلب نوشته‌اند، می‌نویسند: دیگری نیز لفظ سلسله عبداللّهی علویه علاءالدولیه کبرویه را که در مطاوی این نسخه حک کرده و عبارت معمول و موضوع اقطاب سلسله علیه علویه رضویه مهدویه ذهبیه کبرویه را که کلام مؤلف^۴ نیست جایش نشانده و کلام مؤلف را در این گونه موارد در هر جا تحریر و تصحیف نموده است^۵ سپس اضافه می‌فرماید که مرحوم میرزا علی آقا ثقة الاسلام که نسخه‌ای از (کتاب روضات الجنان و جنات الجنان را داشته‌اند) این نوع کارها را از حرکات منسوبین سلسله ذهبیه می‌دانند و می‌نویسند: «جای تعجب و افسوس نیست که صاحب آن نسخه از منسوبین سلسله ذهبیه است، سلسله عبداللّهی علویه علاءالدولیه که در اول این نسخه واقع است حک کرده و

۱ - رساله کمالیه ص ۵ مقدمه

۲ - منسوب به جناب سید عبدالله برزش آبادی

۳ - تحفة الوجود ص ۲۱ و اصول تصوف ص ۵

۴ - منظور مرحوم حافظ حسین کربلایی است

۵ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۵

تحریف نمود^۱ نتیجه چنین میشود، آنچه امروز بنام سلسله علیه علویه رضویه مهدویه ذهبیه کبرویه معروف است و مرحوم میرزا جلال الدین محمد مجدالاشراف هم به شرح آن پرداخته‌اند^۲ و مرحوم میرزا احمد اردبیلی هم اشاره کرده‌اند^۳ القاب و اسامی است که بنابر قول آقای سلطان القرائی و میرزا علی آقا ثقة الاسلام به جای عبداللّهی علیه علاءالدولویه کبرویه گذاشته‌اند.

ب: درباره طومار نویسی مشایخ عبداللّهی قبل از جناب سید عبداللّهی برزش آبادی تا حدود توانائی که بررسی نمودم با چیزی در تذکره و لسان مشایخ و یا مجازین آنان برخورد نکردم، بر فرض این که زمان طومار نویسی از عصر خواجه شهید سید اسحاق ختلانی مرسوم شده باشد آیا آنچه که امروز بعنوان طومار در دست می‌باشد، همان طوماری است که در عصر خواجه نوشته شده؟! یا بهنگام کهنه شدن به نو تبدیل گردیده؟!۴

چنانکه در مورد اسامی سلسله ذهبیه عبداللّهی ملاحظه نمودید که دخل و تصرف در اسامی سلسله صورت گرفته!! آیا بهنگام تعویض طومار در مورد اسامی مشایخ اجازات دخل و تصرفی نشده است؟!۵

چنانکه در مورد رساله شریفه کمالیه تالیف جناب سید عبداللّهی برزش آبادی که اسامی مشایخ اجازاتشان را در آن نوشته‌اند، مجدالدین بغدادی را بعد از نجم الدین کبری به آن اضافه کرده‌اند، زیرا آقای سید مظفر صدر مؤلف کتاب تحقیق پیرامون شرح احوال و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی در صفحه ۴۳ پاورقی اثر خویش و مرحوم دکتر اسدالله خاوری مؤلف کتاب ذهبیه تصوف علمی - آثار ادبی جلد اول ص ۲۲۸ - ۲۲۷ با نسخه‌ای از رساله کمالیه برخورد داشته‌اند که چاپ سنگی بوده و نام شیخ شهید مجدالدین بغدادی در طومار

۱ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۵

۲ - تحفة الوجود ص ۲۱

۳ - مقدمه رساله کمالیه ص ۵

سلسله طولیه دیده نمی‌شده، گویا بعداً که این رساله به امر جناب میرزا احمد وحیدالاولیاء خطاطی گردیده و چاپ شده است، به اجتهاد ایشان به آن اضافه کرده‌اند^۱ علاوه جناب حافظ حسین کربلائی که از بزرگان و رجال شناسان تصوف بشمار میرود و مفتخر است که ارادتمند جناب سید عبدالله برزش آبادی است بدون این که از طومار سلسله نامی به‌برند اسامی شاگردان خواجه اسحاق ختلائی را نام می‌برند و در دو جا چنین می‌نویسند: «غرض که حضرت خواجه منظور نظر حضرت میر قدس‌الله تعالی بوده‌اند و از آن نظر به جایی رسیده‌اند که دو سید دانشمند متبحر عظیم‌المثل یکی حضرت میر سید عبدالله برزش آبادی و دیگری حضرت میر سید محمد نوربخش قدس سرهما مرید وی شده‌اند^۲ جای دیگر می‌نویسد: «مجملاً حضرت خواجه اسحاق قدس‌الله تعالی سره زیاده از پنجاه سال در مقام شیخی و ارشاد به سر برده به تربیت جمعی کثیر مشغول بوده‌اند و از ظل تربیت و حمایتش خلق بسیار به مرتبه اخیار و ابرار رسیده‌اند از آن جمله حضرت میر سید محمد نوربخش و ...»^۳

نتیجه چنین میشود که اولاً طومار در عصرهای بعد از خواجه تنظیم شده است و دیگر این که در اسامی شاگردان خواجه اسحاق نام امیر سید محمد نوربخش نیز به چشم می‌خورده است.

ج: ایکاش مرحوم حاج میرزا احمد اردبیلی رحمة‌الله علیه در قید حیات بودند و از حضورشان سؤال میشد یعنی حضرت امیر سید محمد نوربخش مجاز نبوده!! از عمده و نخبه و بزرگان مریدان خواجه هم بشمار نمی‌رفته است؟! که شما مینویسید: «اسامی عمده و نخبه و بزرگان مریدان خود را برای فوائد و مقاصدی که منظور ایشان است در طومار ثبت فرموده‌اند». و اسمی از امیر سید نوربخش

۱ - برای اطلاع بیشتر به مقدمه ترجمه تحفة البرره فی مسائل العشره رجوع کنید.

۲ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۴۶

۳ - روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۴۷

در آن به چشم نمی خورد.

طریق اجازه امیر سید محمد

نسبت به طریق اجازه امیر سید محمد نوربخش به سه قول برخورد می کنیم.
اول: آنچه که ایشان شخصاً بیان فرموده اند دوم: آنچه که عبداللّٰهیه و مدعیان
طریقه ادبیه نوشته اند سوم: آنچه که شاگردش شیخ محمد شمس الدین لاهیجی
مطرح کرده است.

اول: امیر سید محمد نوربخش میفرماید: «ان کمیل بن زیاد نهیک کان صاحب
سر امیر المؤمنین و حقایقه و مکاشفه بلا واسطه فلا حاجة الی شرح حاله فهو کامل
مکمل و سلسله خرقنا و فتو تنایتصل به و یستندالیه»^۱ در این فرمایش کوتاه که
نسبت به شخصیت کمیل بن زیاد نخعی عرض ادب نموده است، نسبت خرقه و
فتوت خویش را هم به آن بزرگوار میرساند، زیرا به این حقیقت یقین داشته اند که
اجازات مشایخ او به شیخ شهید نجم الدین کبری میرسد و او در اجازاتی که برای
سه تن از برجستگان شاگردان خود مرقوم داشته طریق اجازه اصلی خود را به
ساحت اقدس حضرت کمیل رسانده است^۲ و بدون تردید امیر سید محمد
نوربخش به این مسئله یقین داشته چون شاگردش محمد شمس الدین لاهیجی هم
در اجازه ای که سالها بعد از او نوشته است طریق اجازه خود را از پیرو مرادش به
نجم الدین کبری و از او به کمیل بن زیاد رسانده اند.^۳

دوم: ارادتمندان به جناب سید عبدالله برزش آبادی هر چند درباره سید محمد
نوربخش قائل به اجازه نیستند تا برای او انتسابی بیان بکنند ولی طریق اجازه پیرو
مرادش خواجه ختلانی را به نجم الدین کبری و از ایشان بواسطه عمار یاسر

۱ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۱

۲ - به مقدمه دو رساله عرفانی از نجم الدین کبری ص ۲۴۲ رجوع کنید.

۳ - دیوان و رسائل لاهیجی ص ۳۵۰

بدلیسی به معروف کرخی میرسانند در صورتی که مرحوم میرزا احمد اردبیلی خود بر این عقیده بوده‌اند که عمار یاسر بدلیسی کسی را به جانشینی منسوب نکرده‌اند^۱ و علاوه نجم‌الدین کبری در اجازات خویش بطور واضح مشخص نموده است که طریق اجازه‌اش به حضرت کمیل بن زیاد میرسد^۲ و از همه مهمتر این که جمهور مشایخ و تذکره نویسان و رجال شناسان تصوف بر این عقیده‌اند که طریقه اجازه شیخ نجم‌الدین کبری همانست که در اجازات خود به آن اشاره کرده، مشایخ اجازه‌اش به کمیل بن زیاد میرسد.^۳

اویسیه: عده‌ای که این اواخر در چند کتابی منتشر کرده‌اند مدعی شده‌اند اویسیه می‌باشند، طریق اجازه‌ی امیر سید محمد نوربخش را به نجم‌الدین کبری رسانده آنگاه در اینجا از تشابه اسمی دو عارف نامی روزبهان و زان مصری که پیرو مراد نجم‌الدین کبری بوده است و روزبهان بقلی شیرازی به اشتباه افتاده‌اند کرمی نامه‌ای را تنظیم کرده‌اند^۴ و مسیر اصلی اجازه‌ی نجم‌الدین کبری را تغییر داده‌اند که البته حقیر در مقدمه‌ی دو رساله عرفانی بطور دقیق ولی متأسفانه فشرده به این اشتباه عمدی یا سهوی اشاره کرده‌ام.

نتیجه: عبداللهیه و اویسیه نسبت امیر سید محمد نوربخش را به نجم‌الدین کبری میرسانند و در نسبت نجم‌الدین کبری هم بدون کوچکترین اختلاف بنابر فرموده‌ی خود ایشان به کمیل بن زیاد میرسد.

سوم: در این بخش که بیان نظریه شاگرد امیر سید محمد نوربخش می‌باشد باید

۱ - اوصاف المقربین ص ۶۴

۲ - دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری ص ۲۴۲ به بعد

۳ - به مقدمه دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری و مقدمه فوائح الجمال و فوائح الجلال و مقدمه مناظرالمحاضر للمناظر الحاضر رجوع شود.

۴ - عتقای قاف غنا ص ۱۳۴ و ۱۳۹ و ۱۳۷ تذکره طلعت ص ۱۵۰ حماسه حیات ص ۲۰ مزامیر حق ص ۲۶، سحر ص ۲۳ خفیف شیرازی ص ۱۸۶ جذبه حق ص ۳۵ تذکره اقطاب اویسی ج ۱ ص ۱۹ سرالحجر ص ۱۸ زوایای مخفی حیات ص ۱۰۹ غنچه باز ص ۱۲

بسیار دقیق مطالب را بررسی نمود تا نه اشتباهی رخ دهد و نه جسارتی به شیخ محمد شمس‌الدین لاهیجی شارح گلشن راز بشود. ایشان در شرح گلشن راز دربارهٔ مریدی خویش می‌نویسد: «این فقیر که محمد بن یحیی بن علی بن علی جیلانی لاهیجی ام مرید حضرت سید محمد نوربخشم...^۱ مشایخ را معنعن اسم می‌برد تا به معروف کرخی میرساند، درست همان گونه که پیروان ذهبیه عبداللهیه نقل می‌کنند. لکن در اجازه‌ای که خود ایشان مرقوم داشته‌اند پس از حمد و ثنای پروردگار و معرفی اجازه‌گیرنده، طریق اجازهٔ خویش را متذکر میشوند معنعن تا بواسطهٔ کمیل بن زیاد نخعی به علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام میرساند.^۲»

برای این که به حقیقت مطلب جناب لاهیجی پی برده شود ناگزیر به توضیح مختصری هستیم.

الف: اگر شارح گلشن راز تحت عنوان من مرید نوربخشم و او را به معروف کرخی رسانیده مطلبی برشته تحریر درآورده بدون تردید اشاره به مشایخ اجازات خویش نکرده زیرا در آن اجازه‌ای که مرقوم داشته به چنین مسئله‌ای اشاره نکرده، بعید نیست به سنتی که در آن زمان نزد بزرگان معروف و مشهور بوده است عمل نموده‌اند. از طرفی بیان این انتساب و اتصال تا زمان نجم‌الدین کبری ایراد و مشکلی بوجود نمی‌آورد و بهر عنوانی که باشد، همان است که تاریخ گواهی می‌دهد خواه اتصال بین مشایخ اجازات لاهیجی از حضرت امیر سید محمد نوربخش تا نجم‌الدین کبری با لفظ «مرید یا «خرقه پوشیدم» یا «به صحبت رسیدم» باشد یا بهر لفظ دیگر، اشکال از زمان نجم‌الدین کبری به بالا است که گفتیم طبق آنچه نجم‌الدین کبری در اجازات شاگردان خویش نوشته خرقه تبرک را از دست عمار یاسر بدلیسی پوشیده و خرقه ارشاد را که خود به

۱ - شرح گلشن راز ص ۶۹۸

۲ - دیوان اشعار و رسائل شیخ لاهیجی ص ۳۵۰

خرقه اصلی^۱ تعبیر کرده است از اسماعیل قصری دریافت نموده، در اینصورت لاهیجی آنجا که سخن از مریدی خویش نموده، اشاره به نسبت خرقه تبرک خود کرده است و آنجا که در اجازه‌ای بعد از نوشتن مقدماتی که سنت اجازه نویسی است می‌نویسند: «کما لبسته من یدشیخی و سیدی و مولایی و امامی، و من فی جمیع العلوم سندی و مقتدایی، مرکز دایرة القرب و الولایه، قطب فلک الارشاد و الهدایه، الشریف محمد النوربخش قدس الله سره العزیز و هولبس من یدشیخه خواجه اسحاق الختلائی و هو لبس من ید شیخه و امامه الشریف سید علی الهمدانی و هو لبس من شیخه ابی المیامن محمد الادکانی الاسفراینی و هو من شیخه نورالدین سالار و هو من شیخه محمد بن جمال و هو من شیخه علی بن لالا^۲ و هو من شیخه حجة العارفين نجم الدین المعروف بکبرا و هو من شیخه اسمعیل القصری و هو من شیخه محمد المانکیل و هو من شیخه داود بن محمد المعروف بخادم الفقرا و هو من شیخه ابوالعباس بن ادريس و هو من شیخه ابوالقاسم ابن رمضان و هو من شیخه ابی یعقوب الطبری و هو من شیخه عبدالله بن عثمان و هو من شیخه ابی یعقوب النهرجوری و هو من شیخه ابی یعقوب السوسی و هو من شیخه عبدالواحد بن زید و هو من شیخه کمیل بن زیاد و هو من سلطان الاولیاء و امام الاتقیاء علی بن ابی طالب»^۳

دوران آرامش

در پی نامه شدیدالحن حضرت امیر سید محمد نوربخش به شاهرخ میرزا گورکانی و افتراء و تهمت مدعی مهدویت شدن که درباریان شاهرخ به آن

۱ - به مقدمه دو رساله عرفانی از نجم الدین کبری رجوع نمائید. قسمت فرمان‌ها.

۲ - البته بصورت دیگر هم وارد شده امیر سیدعلی همدانی از شیخ محمود مزدقانی او از شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی او از نورالدین عبدالرحمن اسفراینی او از شیخ احمد جوزقانی او از رضی الدین علی لالا او از نجم الدین کبری. هر دو طریق صحیح و ثبت شده است.

۳ - دیوان اشعار و رسائل اسیری لاهیجی ص ۳۵۰

بزرگوار زدند تا سال ۸۵۰ که شاهرخ میرزا درگذشت، امیر سید محمد نوربخش در جایی بطور مشخص و معین اقامت نداشت، لکن بعد از مرگ شاهرخ میرزا که به سال ۸۵۰ اتفاق افتاد^۱ به ری عزیمت فرمود، چند صباحی در طرشت و سپس قریه سولقان فعلی را احداث فرموده در آنجا به عبادت و ارشاد مشغول شد^۲ با ورود امیر سید محمد نوربخش به آن نواحی بسیاری از مردم آن دیار تن به متابعت وی در داده مرید و معتقد او شدند^۳ طالبان لقاء حضرت محبوب حقیقی نیز آنگاه که متوجه شدند امیر سید محمد در سولقان سکونت اختیار نموده، از هر سوی به سولقان حرکت نمودند و باگذشت زمانی کوتاه عده کثیری از مریدان و ارادتمندان و معتقدان ساکن آن قریه شدند^۴ و از حضورش مستفیض بل مست فیض گردیدند.

وفات امیر سید محمد

پس از ۷۳ سال زندگی شجاعانه که در سیاه چالهای شاهرخ و تبعیدگاهها به سولقان عزیمت فرمود و شانزده سال که آن نور باهر الهی و فیاض عنایات لایتناهی به ارشاد قبالان و دستگیری مستعدان و تربیت طالبان حق و سلاک طریق معرفت اشتغال داشت، عاقبت در روز پنجشنبه^۵ چهاردهم ماه ربیع الاول^۶ سال ۸۶۹ طائر روح پاکش از قفس تن بال و پر گشاده با شهپر عشق به قاف

۱ - ریحانة الادب ج ۶ ص ۲۵۲

۲ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷ و طرائق الحقایق ج ۱ ص ۴۸۶

۳ - هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۴

۴ - تذکرة المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۶

۵ - ترجمه روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات ج ۶ ص ۴۹۹

۶ - علامه خوانساری ماه ربیع الثانی را در مدرک فوق بیان کرده‌اند.

۷ - مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷ و روضات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۵۸۳ و ریحانة الادب

ج ۶ ص ۲۵۲ و تشیع و تصوف ص ۳۱۶ و دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

عزت به پرواز درآمدند و در نشیمنگاه صدق حضرت ملیک مقتدر آشیان گرفت و در خدمت ائمه هدی علیهم السلام غنودند. پیکر مطهرش را در باغی که از مستحذات ایشان در آن قریه بود به خاک سپردند^۱ در تاریخ رحلتش گفته‌اند: آفتاب اوج دانش نور چشم اهل دین نوربخش جسم و جان آن قهرمان ماء و طین سال عمرش بود هفتاد و سه و سال وفات

هشتصد و شصت و نه و ماهش ربیع الاولین در پس رحلتش ارادتمندان و معتقدان احرام اخلاص پوشیده به زیارت تربت فیض آثارش می آمدند، باگذشت اندک زمانی بر مزار شریفش بارگاهی باشکوه ساختند که قرن‌ها زیارتگاه خاص و عام و محل استجابت دعا و ملجاء و مرجع فقیران و میعادگاه رب و عبد بود.

تا این که بهنگام حمله دشمنان دیانت حقه و تجاوز آنان به ایران اسلامی شیعی بارگاهش را ویران کردند، اشیاء قیمتی را که اهدائی زائران بشمار میرفت به غارت بردند و حتی سنگ مزار شریفش که عرض ادب سلطان حسین میرزا بایقرا بود در امان نماند.

خلاصه از آنهمه جلال و شوکت جز بل ویرانه‌ای باقی نگذاشتند و مزارش را بصورت حرم منور به انوار الهی اجداد طاهرینش حضرات ائمه بقیع علیهم السلام درآوردند.

متأسفانه در پی این بی حرمتی دشمنان دیانت حقه الهیه اهالی قریه سولقان هم بی‌همتی نمودند و حدود یک قرن همان ویرانه را در میان گرفتند، کوچکترین عرض ادب و ارادتى از خویش نشان ندادند، اگر کسی هم می‌خواست انجام وظیفه بنماید با شایعه‌سازیه‌ای بی‌اساس که می‌خواهند دفینه بردارند او را از این توفیق محروم می‌ساختند. در حالی که کرامات و فیوضات و برکاتی از مشهد

مطهر و تربت معطر آن سلاله مجاهد و مدافع حقوق حضرات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دیده که بصورت قصه برای هر زائری نیز نقل کرده و می کنند.

قبله آمال و روضه حاجات

از همان زمان که پیکر مطهرش را به خاک سپردند تا عصر حاضر علاوه بر شیفتگان و علاقمندان به مقام ولایت، سالکان و طالبان که از گوشه و کنار جهت فیض گیری مشرف به عتبه بوسی بارگاه فیض آثارش می شدند بزرگانی چون میر عین الدین حسین ظهیرالاسلام دزفولی توفیق زیارت نصیبشان گردیده در مقبره منوره حضرتش چند غزل سروده است:

شمس دنیا و دین و غوث کبیر
مهتر اصفیا به کشف میر
گلستانی است پر ز سر و منیر
خلعت مرتضای کشور گیر
ملکتی نور بخش چرخ اثیر
سلسیلی زلال و حوضه شیر
به تماشای قرب حضرت میر
سولقان هست ثم ملک کبیر
اندر آنجا نهاد تخت و سریر
ملک از نه فلک کشیده بزیر
در جهان فاش آشکار و شهر
هین به پرید سوی قاف امیر
سوی سیمرخ پر کشید نفیر
ذره ها را کنید شمس منیر
مس ها را شفاست زان اکسیر

روضه نوربخش حضرت میر
رهبر اولیا به جمع الجمع
آسمانی است هر نجوم و شمس
فخر آل رسول و نسل بتول
کشوری به ز ملک خسرو و جم
چمنی در میان بیشه تنگ
کو تماشای جنت الماوی
سولقان روضه ای بود ز بهشت
تا محمد امام شمس الدین
گشت رشک سپهر مینائی
فقر مطلق فنای ذاتی گشت
ای گزروه طیور روحانی
با هزاران نوای نغمه و نی
قطره ها سوی بحر رو آرید
دردها را دواست در آن کو

چهارشنبه که بود بیست و یکم
 که مشرف شدست عین الدین
 در طوافش سه روز و شب بودند
 صد تجلی پدید شد ز مزار
 رحمت حق بدوستانش باد
 عارف سبحانی «حضرت آقای حیدر تهرانی» معروف به معجزه که از مشاهیر
 عصر ما نیز می باشند چنین سروده اند:

تجلی علوی

بينا که جلوه گه روضه الصفا اینجاست
 به جلوه آئینه شاه اولیاء اینجاست
 جهان ز نور خداوند چونکه لبریز است
 عجب مدار اگر پرتو خدا اینجاست
 بیا بصدق و صفا بنگر ای حقیقت جوی
 از آنکه جلوه گه ختم انبیاء اینجاست
 تراست دیده اگر یمنظر بنور الله
 به بین که پرتو انوار کبریا اینجاست
 گرت هواست که خورشید معرفت بینی
 تجلی علوی شمس والضحی اینجاست
 عجب مدار اگر دیده روشنائی یافت
 که توتیای غبارش بچشم ما اینجاست
 چو قلب مؤمن بالله عرش رحمان است
 بین که جلوه خلاق ماسوا اینجاست

رهی نرفته بجز راه وصل حضرت دوست
 همانکه بوده به عشاق مقتدا اینجاست
 ز چارده گهر پر فروغ نور گرفت
 که از شراره آن غرقه و رضیا اینجاست
 نمیرد آنکه بود روح قدسیش آزاد
 همانکه می شنود از تو التجا اینجاست
 زمین ز جسم شریفش بود چو درج گهر
 بین به دیده جان در پربها اینجاست
 بخاک مرتضوی گر فرود آری سر
 بیا بین خلف پاک مرتضی اینجاست
 مگر که سینه او بوده سینه سینا
 که این مزار فرح بخش جانفزا اینجاست
 گرفت فیض ز حق و بخلق شد فیاض
 همانکه داشت دو دست گره گشا اینجاست
 بخاک روی نیاز است پیروانش را
 حرمسرای همایون دوست، تا اینجاست
 چو تابناک وجودش ز علم الاسماست
 کسی که نور فشاند بماسوی اینجاست
 فرشتگان خدا آشناترند به او
 وجود قدسی برتر ز درک ما اینجاست
 متاب روز حریم و ببوس درگاهش
 که حال جذبه برای تو در دعا اینجاست
 ز نور معرفتش بهره اهل دل بردند
 کسی که بوده ضیاء بخش، از قفا اینجاست

بپوس خاک مزارش ز روی صدق و صفا
 مس وجود ترا، فیض کیمیا اینجاست
 ز بندگی شود انسان بر ماسوی آگاه
 فروغ جلوه حق سایه خدا اینجاست
 ز فیض درگه حق هیچ ناامید مباش
 وسیله گر طلبی منبع رجاء اینجاست
 بهر کجا که زند مرغ جان تو پر و بال
 به آشیانه خود رو کند که جا اینجاست
 ندیده کس به جهان باغ دلگشای بهشت
 بین به روضه قدش که آن صفا اینجاست
 بنای بقعه او را نموده مشتاقی
 کسی که پیر طریقت حالیا اینجاست
 بین به همت «مشتاقعلی» که از سر مهر
 که دم زند همه از سرّ اوصیاء اینجاست
 به ملک فقر بود چونکه صاحب مسند
 یگانه رهبر یاران باوفا اینجاست
 هزار و سیصد و هفتاد بود تاریخش
 که درگه حرم و بقعه را بنا اینجاست
 همواره رایت عرفان در اهتزاز بود
 هزار شکر که پیوسته آن لوا اینجاست
 ز نور بخش مدد یافته است بدرالدین
 که معجزه به حضورش سخن سرا اینجاست

آثار سید محمد نوربخش

امیر سید محمد در کنار تمام فعالیت‌های مذهبی سیاسی و مبارزه با کفر و

الحاد، و سلاطین و امراء و حکمفرمایان ظالم و اشاعه معارف اسلامی شیعی، اوقات تنهائی و زمان استراحت جسمانی خویش را هم ضایع نمی‌کرد بلکه به تألیف رسائل و نوشتن پاسخ به سئوالها که از اطراف جهان اسلام آنروز میرسید می‌گذرانید و متأسفانه امروز از آنهمه میراث درخشان علمی و معنوی در بعضی از موارد فقط با نام آنها آشنا هستیم زیرا حوادث زمان مفقودشان کرده و هنوز جستجوگری این سعادت نصیبش نشده است که تمامی آن گمشده‌های عظیم علمی را بیابد و به جوامع اهل علم و ادب تحفه دهد، بحرمت محمد و آل طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در تمامی چنین موارد، خداوند توفیق را رفیق و سعادت را نصیب عزیزانی بفرماید تا آثار بزرگان اسلامی شیعی را یافته به جامعه اسلامی پیشکش کنند.

مکتوبات

همانطوری که متذکر شدیم امیر سید محمد نوربخش دارای مکتوبات بسیار زیادی است که شامل شش بخش می‌باشد. الف: مکتوباتی که در نشر معارف اسلامی و دفاع از حقوق امت اسلامی نوشته‌اند ب: مکتوباتی که برای جلوگیری از ظلم و ستم سلاطین و حکمرانان فرستاده‌اند ج: مکتوباتی که در پاسخ به سئوالات نوشته شده. د: مکتوباتی که در نصیحت به ارادتمندان و معتقدان به قید تحریر درآمده است. ه: مکتوباتی که به علماء اسلامی و مشایخ طریقت نوشته شده. و: و خلاصه مکتوبات خصوصی و خانوادگی البته قابل تذکر است، مقداری از آنها در کتابخانه‌های دنیا موجود و تعدادی هم مفقود گردیده است. مکتوبات امیر سید محمد را میتوان در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه مرکزی دانشگاه، کتابخانه ملک، کتابخانه سلطنتی انگلستان مورد مطالعه قرار داد و به آنچه که تاکنون در دست آمده بطور فهرست وار اشاره می‌کنیم.

۱- مکتوب به شاهرخ میرزا گورکانی که در بخشی از زندگانی ایشان عیناً آنرا نقل

کرده‌ایم^۱

۲- مکتوب به علاءالدوله^۲ فرزند میرزا بایسنقر نوه شاهرخ میرزا که در سال ۸۲۰ متولد شده است^۳ و در دوره بلوغ به سمت وزارت جد خود شاهرخ میرزا منصوب شده و بعد حکومت هرات و تون (فردوس کنونی) به او واگذار گردید^۴ که بعد از مرگ شاهرخ هم به سلطنت رسید.

۳- جواب سئوال وزیر که متأسفانه نام آن شناخته نشده است^۵

۴- جواب سئوال امیر کیا^۶ از طایفه کیاها که حکمرانان منطقهٔ گیلان و دیلمستان می‌باشند.

۵- جواب مکتوب امیر علاءالدین علی کیا گیلانی^۷

۶- جواب مکتوب حکیم^۸

۷- مکتوب به شیخ الاسلام حسن کرد^۹

۸- مکتوب در نصیحت مریدان^{۱۰}

۹- در جواب مکتوب چند تن از فقهای عظیم‌الشان^{۱۱}

۱۰- در جواب به شیخ زاده لاهیجی^{۱۲}

۱- کتابخانه ملک نسخه خطی ۴۷۷۹

۲- کتابخانه مرکزی دانشگاه نسخه خطی ۳۶۵۴

۳- تاریخ حبیب‌السیر ص ۵۹۸

۴- تاریخ ایران از مغول تا افشاریه

۵- کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۶۵۴

۶- کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۶۵۴

۷- کتابخانه ملک نسخه خطی ۴۰۵۷

۸- کتابخانه مرکزی دانشگاه نسخه خطی ۳۶۵۴

۹- کتابخانه مرکزی دانشگاه نسخه خطی ۳۶۵۴

۱۰- کتابخانه ملک نسخه خطی ۴۰۵۷

۱۱- کتابخانه مرکزی دانشگاه نسخه خطی ۳۶۵۴

۱۲- کتابخانه مرکزی دانشگاه نسخه خطی ۳۶۵۴

رسالات

رساله‌هائی که از آن بزرگوار به ما رسیده نیز به شرح زیر می‌باشد:

- ۱- رساله سلسله الذهب^۱
- ۲- رساله معراجیه
- ۳- رساله مکارم الاخلاق^۲
- ۴- رساله واردات^۳
- ۵- رساله شرح مختصر آیه‌ای از قرآن^۴
- ۶- تاویل حدیث نبوی صلوات الله علیه^۵
- ۷- رساله نوریه^۶ البته در هامش سبع المثانی شیخ نجیب‌الدین رضا چاپ سنگی به طبع رسیده
- ۸- رساله در معرفت ولی^۷
- ۹- رساله بیان عوالم حسن
- ۱۰- معاش السالکین^۸
- ۱۱- شجرة الاولیاء
- ۱۲- رساله حل اختلاف^۹

۱- کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۴۹۷

۲- کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۴۹۷

۳- کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۶۱۷ کتابخانه ملک ۴۰۵۷

۴- کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۶۵۴

۵- کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۶۵۴

۶- کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۱۹۹۷

۷- کتابخانه ملک شماره ۴۰۵۷

۸- در مجموعه جشن‌نامه هانری کربن به چاپ رسیده است.

۹- کتابخانه امیر همدان شماره مسلسل ۱۰۰۶/۶۵

- ۱۳- رساله اعتقادیه^۱ که گویا این دو رساله یکی است.
 ۱۴- رساله در علم فراست، قیافه شناسی^۲
 ۱۵- رساله‌ای بصورت بیانیه^۳
 ۱۶- رساله نفس شناسی که توسط آقای دکتر سید اسدالله مصطفوی به چاپ رسیده است.

آثار منظوم

از امیر سید محمد نوربخش علاوه بر مکتوبات و رسائل، غزلیات و مثنویاتی در تذکرها دیده میشود که جمع آوری آن پراکنده‌ها خود بصورت دیوانی بسیار چشم‌گیر در خواهد آمد. چنانکه میرزا رضا قلی هدایت می‌نویسد: «حضرت سید محمد نوربخش در غزلیات گاهی نوربخش و گاهی لخصوی تخلص فرموده است»^۴ نمونه‌هایی از سروده‌های ایشان را ذیلاً نقل می‌کنیم:

تا مرد ز خود فانی مطلق نشود
 اثبات ز نفس او محقق نشود
 توحید حلول نیست نابودن تست
 ورنه به گزاف آدمی حق نشود

شستیم نقش غیر ز الواح کائنات
 دیدیم عالمی که صفا تست عین ذات

۱ - مجله انجمن فرانسوی تحقیقات عربی در دمشق به سال ۱۹۶۱ - ۱۹۶۲ طبع شده است.

۲ - کتابخانه بودلیان آکسفورد شماره Hyd e4

۳ - تشیع و تصوف ص ۳۱۷

۴ - تذکره ریاض العارفین ص ۲۵۹

لاهورت صرف و وحدت محض است و ذات بحت
 محو است در حریم هویت تعینات
 قدوسیان عالم علوی برزند رشک
 بر حال آدمی که شود مظهر صفات
 آنکس که متصف به صفات کمال شد
 حقا که اوست علت غائی کائنات

صحيفة الاولياء

مثنوی متقارب است که امیر سید محمد نوربخش محل زیست و مقام معنوی
 عرفانی عصر خویش را به نظم کشیده است و با توجه به ابیات آخر این مثنوی
 معلوم میشود که مطلب تمام نشده و دنباله دارد^۱

مثنوی

مثنوی کشف الحقیقة فی بیان عوالم الکثرة والوحدة بر وزن مثنوی مولانا
 جلال الدین محمد خراسانی می باشد، مطالب عالیه عرفان و دقائق و رقائق سلوک
 در قالب الفاظ و عبارات مصطلح زمان به سلک نظم درآمده است. این مثنوی در
 ۶۷ سال پیش به اراده سلاله آن بزرگوار عارف ربانی مرحوم حاج سید احمد
 نوربخش دهکردی چاپ سنگی شده است که شش دفتر می باشد در یک مجلد
 تاریخ شروع به طبع آن بر حسب نوشته صفحه اول ماه رجب ۱۳۴۳ برابر با
 ۱۳۰۲ شمسی و پایان آن در ذیحجه ۱۳۴۵ در مطبعه فرهنگ بوده است.

انتساب سادات به امیر سید محمد

در شجره عده کثیری از سادات موسوی که شرف نسبتشان به حضرت موسی

بن جعفر علیه السلام میرسد نام امیر سید محمد نوربخش دیده میشود که با لقب تاج العارفین خوانده شده است و به سادات موسوی نوربخشی معروف هستند.

حضرت امیر سید محمد دو فرزند پسر داشته‌اند بنام شاه قاسم فیض بخش که فرزند ارشد آن بزرگوار بوده، او را عارفی زاهد دانسته‌اند که در تمامی فنون طریقت خلیفه پدرش بوده، به حلیه علم و زهد و تقوی آراسته و تمامی اکابر وقت از باطن فیض بخش او استمداد همت نموده‌اند^۱ چنانکه شاه اسماعیل صفوی مقام و عظمت معنوی او را مورد توجه قرار داده و نهایت احترام را در حق وی مراعات می‌کرده^۲ و سلطان حسین میرزا بایقرا که به آن بزرگوار بی‌اندازه معتقد و مؤمن بوده است، البته این ایمان و ايقان را میتوان از نامه‌ای که سلطان حسین میرزا بایقرا در رحلت همسر امیر سید محمد نوربخش یعنی والده شاه قاسم فیض بخش بعنوان تسلیت نوشته است دریافت^۳

فرزند دیگر سید جعفر می‌باشد که به لطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت و در زمان خاقان منصور (سلطان حسین بایقرا) به دارالسلطنه هرات تشریف برده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه گشت، امراء عظام و صدور کرام به جهت امر معاش آن جناب هر ساله مبلغ پنجهزار دینار کپکی و دوپست خروار غله مقرر ساختند، سید جعفر از غایت علو همت سر بر آن مبلغ و مقدار زر و دینار فرود نیاورده در خشم شد عزیمت عربستان کرد^۴

نسبت سادات موسوی نوربخشی به این دو بزرگوار میرسد که عده‌ای از علماء اعلام و شخصیت‌های علمی حوزه‌های شیعه در آن واقع هستند و بر کراماتی که ارادتمندان و معتقدان و مؤمنان از مزاراتشان دیده‌اند بر تربت پاکشان بارگاه

۱ - ریحانة الادب ج ۴ ص ۳۶۸

۲ - تاریخ حبیب السیر ج ۴ ص ۶۱۱

۳ - اسناد و مکاتبات تاریخی ایران ص ۴۰۳

۴ - تاریخ حبیب السیر ج ۴ ص ۶۱۱

ساخته‌اند که مورد توجه خاص و عام می‌باشد.

می‌نویسند: حاج شکرالله نامی که صاحب مکنت و ثروت بوده به حدود چهار محال می‌رود و ساکن می‌گردد، بعد از چندی جهت اخلاص و ارادتی که به خاندان نبوت و رسالت و طهارت داشته و در آن حدود از ذریه طیبه کسی نبوده در مقام برمی‌آید که برای تیمن و تبرک و ارشاد و هدایت عامه این محال یک نفر از اولاد صحیح النسب تاج‌العارفین میر سید محمد نوربخش را دعوت و ساکن گرداند^۱ به این نعمت و رحمت وجود سادات موسوی نوربخشی علاوه بر خراسان و اصفهان و خوزستان و تهران به لرستان و چهارمحال هم می‌رود که هم اکنون از آن بزرگوار در تمامی این استانها ساکن می‌باشند حتی مزارات بعضی از آنان در بروجرد و اراک و اصفهان دارای بقعه و محل استجابت دعا و التجاء مستمندان و دردمندان و شیفتگان قرب الهی است.

انتساب مشایخ به امیر سید محمد

عده کثیری از دست او شراب توبه و انابه نوشیدند و در حوزه علمی معنوی او تلمذ نمودند تا به درجه کمال علمی و معنوی نائل آمدند لکن جز چند تن به شرف اجازه نائل نیامدند.

۱- شاه قاسم فیض بخش فرزند ارشد ایشان^۲

۲- شیخ محمد شمس‌الدین اسیری لاهیجی صاحب اسرارالشهود و شرح گلشن راز^۳

۱- شناخت سرزمین چهارمحال ص ۱ ج ۲

۲- تمامی تذکرها اشاره دارند.

۳- شرح گلشن راز ص ۳۴۶ و ۴۱۸ و ۴۲۷ و ۶۹۹ و ۶۹۸

۳- پیر محمد همدانی^۱

و اجازه عده‌ای از بزرگان اهل سیر و سلوک هم تا عصر حاضر به سه بزرگوار
میرسد.^۲

رساله حاضر

عزیزالوجودی از دیار حضرت حبیب، که مست باده دوست بود، عکس
رساله «رفع اختلاف» را از نسخه وقف شده کتابخانه امیر همدان تحت شماره
مسلسل ۱۰۰۶/۶۵ به تحفه‌ام آورد و دعای خویش را بدرقه همتم ساخت تا
روزی توفیق رفیق شیفق شود و آنرا به سوختگان وادی معرفت پیشکش کنم.
زیارتش مسرور، و مطالعه‌اش میبهرم کرد که چطور چنین رساله‌ای کم نظیر
از عارفی شهر تاکنون در کتابخانه‌ای دوردست، غریب مانده است. که چنین
غریبائی از شخصیت‌های علمی معنوی اسلامی شیعی در کتابخانه‌های دنیا زیاد
یافت میشود. به امید آن که تازه نفسان دیار تحقیق هر کدام به غریبی دست یابند
و به اهل سیر و سلوک تحفه دهند «این دعا را از همه خلق جهان آمین باد».

مؤلف رساله

موحدی آزاده، عارفی روشندل و آزادفکر با بینشی اسلامی و مافوق انسانی
و قرون و فهمی بالاتر و دقیق‌تر از عرف نوابغ، سرخورده از تزویر زاهدان ریائی
و بیزار از جمود فکر و سالوسی دین فروشان، دور از جرگه صوفیان تصوف عربی
و منصوری به عرفان اصیل اسلامی شیعی روی آورد و به مطالعه عرفان و تصوف
پرداخت، در اندک زمانی به مراتب عالی سلوک نائل آمد، او تنها به ذکر و ورد
دلخوش نداشته بلکه در قفس تنگ و تاریک هر شهری که راه می‌یافت، تلخ

۱- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۹۶

۲- به مقدمه فوائح الجمال و فوائح الجلال ص ۵۶ و ۵۷ رجوع کنید.

کامی‌ها را می‌کشید، اما ذائقه اجتماع خویش را از محرومیتها تلخ نمی‌ساخت، پیوسته امید می‌پراکند و مفسد دربار تیموری، صوفیان وابسته و زاهدان ریاکار را برمی‌شمرد تا عرفان درخشان و متعالی قرون گذشته را که به تاریکی و ضلال و در یوزه‌گری تبدیل شده بود و به جای عرفای بزرگ و نامی اسلامی، صومعه‌دارانی که بنده و برده‌ زر و زور بودند دیده میشوند جداسازی نموده و به طالبان ناآگاه لکن پر از شوق سلوک و ذوق رسیدن به مقصد اقصی به شناساند و بفهماند صوفیگری و صومعه‌ای که داغ ننگ و تذلل بر پیشانی دارد کجا و عرفان اسلامی شیعی کجا.

بهمین جهت مدعیان محدود فکر و سودپرست که بنده قدرت و برده حشمت بودند همانطور که خود در همین رساله میفرماید تصمیم گرفتند تا مؤلف رساله را از سر راه بردارند.

زمان نگارش رساله

در دورانی که افق ایران اسلامی را ابرهای تیره ظلم و شقاوت تیموری تاریک ساخته بود ندای جانبخش عدالت و آزادی فکر خاموش مانده، شهرها جولانگاه دلقکان سفله و آدم نمایان فرومایه شده بود، سکوت صوفیان دولتی و علماء حکومتی موجب گردیده بود مردم دوران تیموری تن به جور و ستم و بی‌عدالتی و بی‌دینی‌ها بدهند مؤلف معظم برای این که بر جور و ناروایی صحنه و امضاء نگذاشته باشد، با آسایش و آرامش بدرود گفت بنابر فرمایش خودش دست از جان شسته، جان و تن خویش را سپر بلا ساخته بر سر خلق نگاه داشت. در محیط متعصب آن روزگار بر علیه هرگونه ریا و تزویر درباری که به امضاء صوفیان و علماء حکومتی رسیده بود به سنت رهبران راستین دینی اسلامی شیعی که در طول تاریخ حقیقت را از باطل جدا نموده، از غربت نجات داده‌اند و تا سرحد شهادت از حق دفاع نموده‌اند بر علیه شاهرخ میرزا گورکانی قیام نمود و چون شکست خوردند تنها از پا نه‌نشست و حاشیه نشینی دربار تیموری را

نپذیرفت، بلکه با زندانی در سیاه چالها و تبعیدها روح استقامت و پایداری را زنده نگاه داشت.

و با تند لحن ممکن سرزنش آمیز شاهرخ را مورد هدف تیر ملامت و انتقاد قرار داده با لحنی صریح و لهجهای مؤثر و کلامی قاطع، قدرتمندترین پادشاهان عصر خویش را به استغفار و توبه دعوت نمود.

نشر معارف

امیر سید محمد نوربخش به سنت اجداد طاهربخش عمل نموده، چون حضرت ابا عبدالله الحسین که بر علیه کفر و ظلم قیام فرمود، قیام کرد و مانند عقیده بنی هاشم حضرت زینب کبری سلام الله علیها با سخنرانیهای کوبنده موقعیت قیام شکست خورده خویش بازگو نمود و آن هنگام که ضرورت دانست چون اسراء کربلای حسینی که نشر معارف قیام حسینی را می دادند تا روح انقلاب در مقابل دستگاه یزیدبن معاویه زنده بماند. با نوشتن رسائل و پاسخ نامه و ارسال مکتوبات علمی، باطل را که لعاب حق زده بودند به جوامع علمی آروز شناساند و حق را مطرح نمود.

نفحات گلزار فکرش در ریاض جانها معنی آیت «فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها»^۱ را فاشر کرده، کلمات فصیحش چون دم مسیح دلهای مرده را حیات بخشید.

میراثهای درخشان علمی معنوی امیر سید محمد نور بخش که از اعظام ناشرین شریعت غرا و اکابر راشدین طریقت بیضاء محسوب می شود. با اندیشه های مغزدار و تکان دهنده و آموزشهای قدرتمند عرفانی تدوین شده است، که نگرشی با تعمق در مباحث رساله حاضر به خوبی باز می گوید که قواعد خشک و بدعت های بیروح در آن رسوخ نیافته و مفاهیم پوسیده و بی جان

منجمد که غالباً دست مایه لفظ بازان کم مایه و بی هنر است، گریبان گیر الفاظ آن نگشته به عبارتی دیگر میراثهای علمی معنوی او با مطالبی بکر و نغز تدوین شده است که تا عصر ایشان نقل چنین مطالبی در میان طوائف تصوف بی سابقه بوده است.

به همین جهت رساله حاضر برای پویندگان طریق تحقیق در معارف عرفانی سندی است عظیم و برای روندگان طریقت به مثابه مشعلی است تابناک و فروزان و توشه و مددی دستگیر و توان بخش، تا طالب شیفته و بیقرار برافروخته در طی منازل به بیراهه نرود.

ای برادران جسمانی و اخوان روحانی چون گوهر گرانبها عزیزش دارید تا به هدایت و دلالت مباحث آن شاهد مقصود را بدون پرده و حجاب مشاهده کنید.

مباحث رساله حاضر

رساله حاضر را گویا حضرت امیر سید محمد نوربخش در پاسخ به تمنای ارادتمندی صادق و فرزند روحانی لایق به قید تحریر درآورده اند زیرا مطالب مطرح شده را در پی خطاب: «ای عزیز و ای پسر روحی من» عنوان فرموده اند. که نشانگر اعتقاد قلبی حضرت مؤلف معظم قدس الله روحه العزیز پیرامون مسائل مهم اعتقادی است، بسیار دقیق، لکن فشرده تدوین شده است و به جهت فشرده نویسی، در بسیاری از موضوعات مورد بحث آن اشاراتی بی نهایت لطیف در قالبی از الفاظ ظریف دیده میشود، که اگر امکان شرح آن نباشد، حتماً باید بطور فهرست وار به آنها اشاره نمود. و چون این مسکین از بی بضاعتی و بی لیاقتی خویش بخوبی آگاهم، و به جان یقین دارم که این در مانده، و امانده را به حریم درک حقایق باطنی مطالب رساله راهی نیست. به آنچه که در زمان مأنوس بودن با رساله جلب نظر نموده، اشاره مینمایم. که اگر در این تصمیم هم عنایت مؤلف عظیم الشأن دستگیر نشود از این فیض هم بی نصیب و محروم خواهم ماند. به همین اعتقاد، تا آنجائی که فیض عنایتش بدرقه راه بوده و لطف نموده، به

دریافت‌های خویش اشاره مینمایم، شرح و بسط آنرا بهر صاحب کمالی که مقبول درگاه عنایت بی‌علت الهی واقع شده است می‌سپارم.

الف: مؤلف معظم کسب معرفت‌الله را اول علم می‌داند و راهش را به طالب شیفته برافروخته نشان می‌دهد.

ب: پیرامون صادر اول بحثی بسیار فشرده و قابل شرح نموده‌اند که دارای لطائفی بی‌شمار و حقایقی بسیار است.

ج: اعتقاد قلبی خویش را نسبت به مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه به قید تحریر درآورده آبرویش، آبروها ریخته.

د: شناخت ولایت را مورد توجه قرار داده، آنرا عالم سرّ معرفی کرده است.

ه: سالک را به ایمان و ایقان نسبت به ولایت حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام امر کرده‌اند و هرگونه ریاضت و مجاهدت بی‌ولایت ائمه طاهرین صلوات‌الله علیهم اجمعین را بی‌ثمر بلکه موجب ضلالت دانسته است.

و: به ابی‌الوقت و مولی‌الزمان و خلیفه‌الرحمان بودن حضرت حجة‌ابن‌الحسن العسکری قائم آل محمد روحی فداه مکرر در مکرر اشاره نموده‌اند و ایمان و ایقان به ظهور آن ذات مبارک را از جمله فرایض اعتقادی و عرض ادب توأم با نیاز بساحت اقدسش را در سیر و سلوک دارای برکات و فیوضات الهی دانسته‌اند.

ح: به دو امانت جدائی ناپذیر حضرت رسالت‌پناهی صلوات‌الله علیه، قرآن و عترت اشاره نموده، تنها هدایت‌کننده به صراط مستقیم معرفی کرده است.

ط: به رموزات و اشارات حدیث نقطه تحت باء بسم‌الله اشاره فرموده است.

ی: بطور بسیار ظریفی به ولایت امری در زمان غیبت کبری حضرت ولی عصر روحی فداه اشاره نموده و آنرا از جمله امتیازات نائب آن بزرگوار می‌داند فرموده: «مراد از آن عالم ربانی عالم ناسوت می‌باشد»^۱

۱ - زیرا عنوان بیعت‌ها نائبین را نموده است که از امتیازات فقیهی می‌باشد که دارای منصب ولایت امری است. در جای خودش شرح خواهیم داد.

ک: نام حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را ذکر الله دانسته آنرا جزء ایمان و ارکان طریقت معرفی مینماید زیرا معتقد است که اسم حسین بن علی علیه السلام از اعظم اسماء است.

ل: به واقعه هزار غصه کربلا اشاره نموده، سالک را بهنگام بروز مشکلات سلوکی و غیر سلوکی به فیض گیری از زندگی تاسوعائی و عاشورائی حسین بن علی علیه السلام و یارانش مخصوصاً عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام و عقیله بنی هاشم زینب کبری سلام الله علیها سفارش کرده است.

م: به مراحل سلوک توجه کرده به حد حوصله رساله مطالبی را بیان فرموده اند.
ن: عرفان و تصوف را از هم جدا نموده، شدت از صوفیه بیزاری جسته و تمام راه های سلوک جز طریق اهل بیت عصمت علیهم السلام را باطل شمرده.

س: از تصوف ابن عربی و تصوف حسین منصور حلاج دوری نموده است.
خلاصه خویش را عارف غیر صوفی معرفی کرده است.
ع: بر اعتقادات سخیف و بی پایه و اساس حلولی مشربان تصوف خط بطلان کشیده است.

و لطائف و ظرائف بی شمار دیگری که دریافتش را به ذوق و شوق خواننده عزیز می سپاریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله امر في ان ارفع الاختلاف

الحمد لله حق حمده والصلوة على خير خلقه على رسول المحلى الاتم
المستشرق بنور عقله الكلى عقول من تاخرو تقدم، المتعلم فى مدرس علمك مالم
تكن تعلم، و هو بصورته و ان يخط و اما بنفسه الكتاب الحكيم.
ثم السلام على اهل بيته و هم القديسون المبردون من كل نقص و شين لاسيما
مبداء سلسله على عليه السلام و هو صورة كل شى بعد النبى و باطنه عن نقطه
الراسمه لكل حرف معجم.

بعد از حمد کریم ها هو و نعت صورت کل عالم، من از اهل کمال و معرفت
عذر خواه هستم که چند مدت بوده اهل تحقیق از مثل من درباره مسائل مهم
درخواست نموده اند، ولی چون وقت برای این حقیر سازگار نبوده، به این علت
مدتی تأخیر و جواب صاحبان خفی شد. بنابراین کلمه ای چند نوشتن، لایق بوده
است تا غمضی که حق را غمض^۱ کرده است روشن شود بدان ای سالک راه حق
در این عالم ناسوت^۲ حقایق زیاد از سبب فلسفه^۳ و تصوف^۴ زیر خاک پنهان

۱ - یعنی پنهان ساختن، چشم پوشی، آسان گرفتن

۲ - ناسوت مقابل لاهوت است که عالم اجسام و جهان سفلی است.

۳ - علمی است که در مبادی و حقایق اشیاء و علل وجود آنها بحث می کند و فیلسوف کسی است که هدف او رسیدن به معرفت امور ازلی یا معرفت حقایق اشیاء می باشد. (فرهنگ علوم عقلی ص

۴ - درباره تصوف و صوفی نیاز به رساله جداگانه ای داریم که تدوین شود.

شده است.

اما ای عزیز قبل از تمام چیزها معرفت جبار مقدم است^۱ بر تمام جهانیان. بعد از معرفت حق. شناخت عقل^۲ کل^۳ بر جهانیان واجب است و در مرتبه سوم نقطه

۱ - عین این کلام را در آغاز کتاب جامع المقدمات که مؤلف فرمود: «اول العلم معرفة الجبار» ملاحظه می‌کنید.

حضرت ختمی مرتبت هم فرموده‌اند: «اول عبادت الهی معرفت و شناختن اوست» (عین الحیوة ص ۴۵) وقتی معرفت در رأس امور عبادی قرار گرفت بدون تردید بازگشت هر عمل عبادی هم به اوست. و میزان قبولی عبادات و شأن آن هم بواسطه میزان معرفت انسانی است چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند: «خداوند هیچ عملی را جز بواسطه معرفت نمی‌پذیرد» (اصول کافی کتاب فضل علم حدیث ۱۶)

بهمین جهت کسب معرفت را واجب دانسته‌اند (انوار الملکوت فی شرح یاقوت از علامه حلی ص ۴ و احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی ص ۱۰۱) و به آن سفارش‌ها فرموده‌اند.

در اینصورت به این نتیجه می‌رسید که بقول ملا عبدالصمد همدانی: «مقصود اصلی از ایجاد انسان علم به معرفت اسماء و صفات و افعال الهی است» (بحر المعارف ص ۲۹۶ - ۳۰۲) و اگر این معرفت در انسان ظهور پیدا نکند، او از درک حقایق محروم خواهد ماند. البته علاوه بر تقسیم‌هائی کارساز و راه‌گشائی که برای معرفت نموده‌اند مثلاً معرفت علمی و حالی (کشف‌المحجوب ص ۳۴۲) معرفت شهودی و کشفی (کشاف ص ۹۹۷) مطالبی دلنشین هم بیان فرموده‌اند که بسیار قابل توجه می‌باشد مثلاً عارف نامی سهل بن عبدالله می‌گوید: «معرفت عبارت از معرفت به جهل است و چنانکه مراتب قرب زیادت شود آثار عظمت الهی ظاهرتر گردد، علم به جهل زیادتیر حاصل شود (مصباح الهدایه ص ۵۸) بعض دیگر هم بر این عقیده‌اند: معرفت آنست که بشناسی که جاهلی و چون به جهل خویش عارف گشتی حق را عارف باشی.

۲ - عقل یعنی خرد و در اصطلاح حکما قوه مدرک کلیات را عقل گویند و گاه نفس ناطقه را گویند که دارای مراتب و تعدادی است. حضرات عرفای اسلامی چون خواجه عبدالله انصاری عقل را آلت عبودیت و باباطاهر عریان سراج عبودیت دانسته‌اند.

عقل اول: آنچه که در مباحث عقل بسیار جلب نظر میکند عنوان عقل اول است که آنرا بنابر فرمایش ختمی مرتبت «اول ما خلق الله العقل» (گوهر مراد ص ۲۰۲ وافی ج ۱ ص ۱۷ و ۱۸ و خوان‌الاکوان ص ۳۵ و العروة لاهل الخلوة و الجلوة ص ۱۲۰) و حضرت صادق علیه السلام

باء بسم الله است.

ای عزیز و ای پسر روحی من، در اصطلاح اهل معنی مراد از نقطه باء بسم الله شناخت ولایت^۱ است. این معنی را خطیب دائره زمان مصداق مظهر کل خدا

→ (طرائف الحكم ج ۱ ص ۱۹ و بحار الانوار ج ۱ ص ۳۳ والاتحاف السنيه فی الاحادیث القدسیه ص ۱۴۳ و ۱۴۴) مطرح کرده اند. بهمین اعتبار شخصیت هائی چون عارف نامی عزیزالدین نسفی عقل اول را معلم جمله عالم دانسته اند (زبدة الحقایق ص ۶۳)

البته قابل تذکر است که رسول خدا (ص) به تعبیر «اول ما خلق الله روحی (مشارق انوار الیقین ص ۲۴) و اول ما خلق الله جوهری (گوهر مراد ص ۲۰۲) و اول ما خلق الله عقلی و یا اول ما خلق الله نوری (ترجمه شرح اصول کافی ملاصدرا ج ۱ ص ۱۵۱) و اول ما خلق الله تعالی القلم (میزان الاعتدال ج ۴ ص ۶۱) و اول ما خلق الله دره بیضا و اول ما خلق الله العلم الاعلی (تعلیقات حدیقه الحقیقه ص ۴۲۸) و اول ما خلق الله العرش (انسان کامل ص ۲۲۰) کلماتی داشته اند.

حاصل بحث هائی بسیار مهم علمی که پیرامون اول خلق الله میتواند مشکل نتیجه گیری صحیح را حل کند که این روایات مختلفه العبارات متناقض نیستند چه تواند بود که همه اشاره به عقل اول می باشد و مراد از عقل اول و روح و جوهر یا نور یکی است. چنانکه ملاصدرا در شرح اصول کافی ج ۱ ص ۱۵۵ میفرماید نزدیک ترین مخلوقات نزد او (خدا) روح محمدی (ص) است که در اینجا به نام عقل اول نامیده شده است.

نسبت عقل اول به عالم کبیر را فیضی در ص ۲۸ شرح فصوص عیناً نسبت روح انسانی به بدن و قوای او می داند.

۳- عقل کل نخست پدید آورده حضرت باری می باشد که به فعل و قوت تمام است. که حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه را خوانده اند زیرا صادر اول اگر نور باشد، نور محمدی است و اگر روح باشد، روح محمدی است و اگر عقل باشد، عقل محمدی است و اگر جوهر باشد، جوهر محمدی است. که به اعتبار صادر اول بودنش معلم جمله عالم است

۱- ولایت (بکسر واو) به معنی نصرت است و اما ولایت (بفتح واو) به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار می باشد که گفته شده است معنی هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است (مفردات القرآن راغب) و آنرا میتوان به منفی و مثبت تقسیم کرد. به این معنی که مسلمانان از طرفی مأموریت دارند یک «ولاء» را بپذیرند و از طرفی هم ترک کنند.

«ولاء» اثباتی به ولاء عام و خاص تقسیم می شود که خاص آن نیز به ولاء محبت یعنی که اهلیت

نائب بر حق رسول این چنین فرموده است: «که تمام علوم و رموز قرآن در قلب قرآن است آنچه در قلب قرآن هست، سبع مثانی و آنچه در سبع مثانی است در بسم الله هست و آنچه در بسم الله هست در نقطه «باء» بسم الله است و انا نقطه تحت باء بسم الله^۱ اما آن چیزی که برای من سؤال شده بود مقام اخفی و مقام خفی و مقام سراسر است^۲

بدان ای پسر روحی من، سرّ و مقام سرّ عبارت است از فنا شدن عقل فعال که

→ و ذوی القربای پیامبر اکرم می باشند و به مردم توصیه شده که نسبت به آنها بطور خاص محبت بورزند و آنان را دوست بدارند چنانکه زمخشری در ج ۴ تفسیر کشاف ذیل آیه ۳۲ سوره شوری و فخر رازی در تفسیر کبر جلد ۲۷ صفحه ۶۶۱ دو روایت نقل کرده اند: «هر کس که بر دوستی آل محمد بمیرد شهید و آمرزیده و توبه کار و مؤمن و کامل ایمان مرده است» و متقابلاً «هر کس بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

ولاء امامت و زعامت که همان ولایت تشریعی است از جانب خدا به کسی که زمام امور اجتماعی را بدست می گیرد و شؤون اجتماعی مردم را اداره می کند و مسلط بر مقدرات مردم است عملاً ولی امر مسلمین می باشد. تفویض گردیده چنانکه رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام ولی امر بوده اند، و طبق عقیده ما که دلائل زیادی داریم به حکم آیه مبارکه «طیعوا الله و طیعوا الرسول و اولی الامر منکم» در زمان غیبت کبری حضرت حجة ابن الحسن العسکری، روحی فداه طبعاً موازی و شرائطی به صاحب ولایت فقیه اعطاء شده و عیناً اختیارات زعامت مسلمین را داراست و هر کجا که اقامت داشته باشد، ام القرای جهان اسلام محسوب میشود.

ولاء تصرف یا ولایت تکوینی که عبارتست از قدرت تصرف در امور تکوینی و به اذن الله رسول خدا (ص) ائمه معصومین علیهم السلام که علت غائی عالم می باشند دارا هستند یعنی به اذن خداوند تعالی قدرت بر تغییر صورتی از ماده و پوشاندن صورت دیگر بر آن داشته باشند مثل این که آب را آتش کنند و آتش را گلستان نمایند.

۱ - این روایت در مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین از ص ۲۳ به بعد شرح داده شده است و در تفسیر روان جاوید ج ۱ ص ۴ به آن اشاره گردیده، محیی الدین عربی در صلوات کبیر خود به

این مقام علی امیر المؤمنین علیه السلام اشاره نموده است و اسرار الحکم سیزواری ج ۲ ص ۵۵۹

۲ - نسبت به این سه مقام میتوان مطالبی بسیار ظریف با رموزات و اشارات لطیف توأم با اقوال عرفای اسلامی نوشت که از حوصله پاورقی نگاری بدور است.

بالا تر از فتر ملائکه مقربین است.

اما ای عزیز مقام خفی و اخفی موقوف است به این که اول مقام سر را بدانی تا که تو متصل به مقام خفی شوی. وقتی که مقام خفی را درک کنی، مقام اخفی بر تو عیان خواهد شد و از مقام سر آنچه بر من عیان شده است، این که، آن عالم عشق از «باء» بسم الله هست^۱ وقتی که من غواص جمال مولا بودم آن وقت عالم سر من بوده، من دست اسدالله^۲ را گرفتم و سؤال کردم: ای راز خدا، عشق رسول چه هست؟^۳ فرمود: عشق رسول (ص) پیمودن مقام سر است.

۱ - حضرت مؤلف عشق را تجلی از ولایت مولی الموحدین علی امیرالمؤمنین علیه السلام می داند که به راستی جز معتقدین و مؤمنین و مؤقنین به ولایت آن حضرت، کمتر کسی است که مقام عشق را درک کرده باشد.

۲ - از القاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است (مشارق انوارالیقین ص ۱۲۶)

۳ - گذشتن از دو موضوع ظریف که اشاره ای لطیف است برای اهل ولایت را صلاح ندانستم اول اینکه چه خطاب پر رمزی به امیرالمؤمنین علیه السلام نموده اند که به راستی و به حق علی مرتضی علیه السلام راز خداست. دوم سؤال درباره رسول خدا صلوات الله علیه را از شخصی نموده که نفس نفیس آن ذات مبارک می باشد، این دلالت دارد که بنظر مؤلف معظم جز علی امیرالمؤمنین کسی نمی تواند درباره حقیقتی از حقایق وجود نازنین پیامبر اکرم (ص) مطلبی را بیان کند. در معنا شناخت علی امیرالمؤمنین معرفت به مقام حقیقت محمدیه و شناخت رسول خدا صلوات الله معرفه الله است. چنانکه حضرت حق تعالی هم به ختمی مرتبت میفرماید: «به معرفت تو شناخته میشوم» (ترجمه شرح ملاصدرا بر اصول کافی ج ۱ ص ۱۵۵)

رسول خدا صلوات الله علیه با کلام مبارک: «من رأنی فقد رای الحق» یعنی چون مرا دیدی خدا را دیده ای (صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۳۵ و صحیح مسلم ج ۷ ص ۵۴ و کنوزالحقایق ص ۱۲۵) و حضرت علی مرتضی علیه السلام با فرمایش: «یا سلمان و یا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی» (مشارق انوارالیقین فی اسرار امیرالمؤمنین ص ۱۶۰ بحارالانوار باب نادر فی معرفتهم و شرح حدیث المعرفة بالنورانیة ص ۳ به بعد)

انسان طالب لقاء الهی را به حقیقتی دلالت فرموده اند که زیارت حضرت رسالت پناهی عیناً زیارت جمال جمیل حضرت ذوالجلال می باشد و معرفت به مقام نورانیت علی مرتضی علیه السلام معرفت الهی است و بدون تردید اگر این معرفت حاصل نشود ایمان انسان مؤمن کامل نمی گردد

مقام سرّ، ای خوش نصیب، ای طالب راه حق، ای غواص خوش بخت عبارت از کلام نبی است. قال رسول الله: «یا علی لا یغضک مؤمن ولا یحبک منافق»^۱

چنانکه به حضرت سلمان روحی فداه فرموده‌اند: «لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانی» (شرح حدیث المعرفة بالنورانیه ص ۱۵) زیرا که معرفت به مقام نورانیت علی امیرالمؤمنین علیه السلام نورالله جل جلاله است.

اما اشاره به لطیفه‌ای در این دو کلام مبارک لذت بخش است. چرا زیارت ظاهری رسول الله زیارت الهی است و معرفت به مقام نورانیت علی معرفة الله؟ در حالی که برحسب مقام و منصب آن دو بزرگوار می‌بایستی برعکس می‌فرمودند. و این که چرا معرفت به مقام نورانیت علی مرتضی (ع) معرفة الله است؟!

اگر کلام علی امیرالمؤمنین را رسول الله می‌فرمودند: امروز هر از راه رسیده غیر شیعی مدعی معرفة الله میشد مانند سلاطین جور و فاسق و فاجر غیر شیعی و اگر علی امیرالمؤمنین عنوان نورانیت نمی‌فرمودند بدون تردید هر این ملجمی با زیارت و مجالست امیرالمؤمنین علیه السلام مدعی معرفة الله می‌گردید.

۱- این روایت را حضرت امیر سید علی همدانی در مودت سیم از مودة القربی چنین نقل می‌کند: «لا یحب علیا الامومن ولا یغضه الا کافر».

محمد بن یوسف گنجی شافعی در ص ۱۱۹ کفایت الطالب از حدیثه و جابر نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: «علی خیر البشر من ابی فقد کفر» علی بهترین بشر است هر کس ابا نماید کافر است. ابن صباغ مالکی در فصول المهمة نقل می‌نماید که رسول خدا به علی فرموده‌اند: «حربک حربی و دمک دمی و انا حرب لمن حاربک لا یحبک الا طاهر الولادة و لا یغضک الا خبیث الولادة لا یحبک الا المؤمن و لا یغضک الا منافق» یا علی جنگ کردن با تو جنگ کردن با من است، خون تو خون من است و من در جنگم با کسی که با تو جنگ نماید. یا علی دوست نمی‌دارد ترا مگر حلال‌زاده و دشمن نمی‌دارد ترا مگر کسی که ولادتش ناپاک بوده دوست نمی‌دارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد ترا مگر منافق.

احمد حنبل در ص ۹۵ و ۱۳۸ مسند و ابن عبد البر در ص ۱۳۷ استیعاب و نسائی در ص ۱۱۷ ج ۸ سنن و حافظ ابونعیم در ص ۱۸۵ حلیة الاولیاء و ابن ابی الحدید در ص ۲۶۶ ج ۴ از رسول خدا نقل کرده‌اند فرمود «یا علی لا یحبک منافق ولا یغضک مؤمن، لا یحبک الا مؤمن ولا یغضک الا منافق لا یحب علیاً المنافق ولا یغضه مؤمن».

ابن ابی الحدید در ص ۳۶۶ جلد ۱ شرح نهج البلاغه از شیخ ابوالقاسم بعلی معتزلی نقل می‌کند

یعنی مقام سرّ «ولاء» از علی تا مهدی صاحب زمان هست^۱ تمسک جستن به آدم الاولیاء علی مشکل گشا تا اولاد او، امام آخرین قطب وقت مظهر کل خدا هادی جهان مهدی روحی له الفداء کما این که فرموده اند امام من غریب خراسان علی بن موسی الرضا که قال الله تعالی: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن، من عذابی و لكن بشرطها و شروطها و انا من شروطها»^۲ پس به پیمائید راه

اتفاق جمیع محدثین است در اخبار صحیه ای که شکی در صحت آن نمی باشد که رسول خدا به علی (ع) فرمود: لا یغضک الا منافق ولا یحبک الا مؤمن.

حضرت ابوذر غفاری روحی فداه هم میفرمایند: ما منافقین را در زمان رسول الله (ص) نمی شناختیم مگر به سه علامت. ۱- تکذیب نمودن خدا و پیغمبر، ۲- تخلف نمودن از نماز، ۳- دشمنی با علی علیه السلام (حلیه الاولیاء ج ۶ ص ۲۹۵ و جامع ترمذی ج ۲ ص ۲۹۹)

۱- یحیی بن حسن در کتاب عمده از بیست طریق آورده که خلفاء بعد از رسول خدا (ص) دوازده خلیفه بوده اند که تمام آنها از قریش اند، در صحیح بخاری از سه طریق و در صحیح مسلم از نه طریق و در سنن ابی داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طریق خبر دوازده خلیفه رسول خدا صلوات الله علیه را نقل کرده اند.

۲- این روایت را محدثین شیعه و سنی بصورت های مختلفی ضبط کرده اند. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در سفری که به فضیلت شهادت نائل آمدند وقتی داخل شهر نیشابور شدند مورد استقبال بی نظیر مردم واقع شدند و ابوزرعه و محمد بن اسم طوسی تقاضای حدیثی کردند. حضرت فرمودند: سمعت الله عزوجل یقول: لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی فلما مرت الراحله نادانا بشروطها و انا من شروطها شنیدم خداوند عزوجل می گفت کلمه لا اله الا الله قلعه من است، پس هر که در آن قلعه وارد شود از عذاب من در امان است و چون کجاوه به راه افتاد حضرت با صدای بلند به ما گفتند به شروط کلمه لا اله الا الله، و من از شروط آن هستم (معانی الاخبار ص ۳۷۰ و ثواب الاعمال ص ۷ و جواهر السنی ص ۲۲۵ و عیون اخبار الرضا ص ۳۱۵)

البته بصورت: «قال سمعت رب العزة سبحانه و تعالی یقول کلمه لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی، صدق الله سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسوله و صدق الائمه علیهم السلام» (کشف الغمّه ص ۲۷۱ و سفینه البحار ماده حدث ج ۱ ص ۲۲۹ و ۲۳۰ و اعیان الشیعه ج ۴ قسمت دوم ص ۱۱۸ و فصول المهمه چاپ نجف ص ۲۳۵ و ۲۳۶).

امامان را تا نائل شوید به مرحله سرّ

جان فروشان مست علی خرقه پوشان دست علی
تا بر سر نام و کام پائی نرنی بویی ز نسیم وصل جانان نبری
ز آنکه هر چیزی که او پاینده نیست هر که دل بندد به او خود زنده نیست
گر همه عالم بود در زیر دست می نخواهی برد دست جز زیر دست

ای نور دیده من، صورت ناسوت حب هیولای اکل عالم محمد مصطفی است و بعد از او اوصیاء او از علی داماد و خلیفه بلا فصل او و بعد از او سبطین الحسن و الحسین و بعد از آن دو علی ابن الحسین و بعد از او محمد بن علی و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد از او علی بن حسن بن علی تا محمد بن الحسن المهدی است^۱ و جز ایشان من راه دیگری نیافته‌ام و من هر چیز که دارم از ایشان دارم و ایشان دست مرا گرفته‌اند تا به این منزل رسیده‌ام لهذا از خصوصیات سلسله^۲ من دوازده امامی بودن آنست و من ضمانت میدهم کسانی

→
شیخ بزرگوار حضرت صدوق علیه‌الرحمه می‌نویسد: حضرت در هنگام حرکت راحله فرمود «بشروطها و انا من شروطها» (توحید صدوق ص ۲۵) و سپس اضافه می‌کند: «من شروطها الاقرار للرضا علیه‌السلام بانه امام من قبل الله عزوجل علی العباد مفترض الطاعة علیهم».
شیخ حر عاملی معتقد است: این بر تقدیر اینست که لفظ «انا در انا فی شروطها» با تخفیف نون باشد و اما اگر با تشدید باشد و «انا فی شروطها» شامل جمیع ائمه معصومین علیهم‌السلام میشود (جواهرالسنیه طبع نجف ص ۲۲۲) البته در بعضی از موارد هم بصورت «ولایة علی بن ابیطالب حصنی من دخله امن ناری» (جواهرالسنیه ص ۲۶۲). البته با آنچه که درباره معرفت به مقام نورانیت علی علیه‌السلام گفتیم که معرفه‌الله محسوب میشود، میتوان گفت بین لا اله الا الله و ولایت فرقی نیست هر دو حصن حصین الهی محسوب می‌شوند.

۱ - هیولی جوهری است که جسم بدان بقوه باشد حضرت مؤلف به استناد روایاتی که پیرامون صادر اول بما رسیده حضرت ختمی مرتبت را جوهر خلقت میدانند.

۲ - در عیون الاخبار الرضا ص ۳۵۸ قریب به این مضمون دیده میشود.

۳ - اگر دوران تاریخ زندگی اهل سیر و سلوک را از بدو تاکنون سه دوره بدانیم، در دوره اول و

که لقب یا اسم خود را، امامی نامند، امام من ضمانت می‌دهد که او را از شر شیطان نجات دهد و در گفته شیطان لعین: «ولا غوینهم اجمعین الاعدادک منهم المخلصین»^۱

مراد از مخلصین محبین علی تا مهدی بلا فصل است و به او ایمان داشته باشد از صدیقین است و در دل کسی اگر حب او نباشد در دنیا و آخرت از خاسرین است و چنین شخصی نباید خود را در شمار مسلمین آورد پس حب علی ایمان قلبی است و بغض علی کفر قلبی است، و کفر قلبی از کفر ظاهری بدتر است الصدق بالقول و القلب یکونان ثباتاً مادام الحیاة.

پس حب اول، حب از علی تا مهدی است و این را اهل معنی معقول اول گویند. و این بنیاد کل جهان هستی است و درین عالم عاقل و معقول و عالم و معلوم یکی شود. شخص قابل باید قوه برداشتش زیاد باشد که اگر استعداد نور ولایت بلا فصل را نداشته باشد از غلبه نور او از گروه مجذوبین بشمار آید و باز هم این چنین شخصی از قبیل صدیقین است.

اصل امامت در عالم ناسوت ماهیت و هیولای^۲ این اشیاء نور محمدی است.

دوره وسط سخنی از سلسله و سلسله‌داری بصورتی که در دوره سوم یعنی عصر حاضر می‌باشد دیده نمی‌شود. بلکه تا قبل از قرن یازدهم سلسله عنوان گونه اتصال شیوخ اجازات داشته که بطور معنن به ساحت معصوم علیه السلام میرسد. بهمین جهت در اجازاتی که مشایخ سیر و سلوک تا قبل از قرن یازدهم نوشته عنوان سلسله که در پی اش اسم سلسله‌ای بیاید نبوده مگر «سلسله الذهب» که آنهم بهمین مطلب دلالت دارد یعنی روایت حدیثی که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یاد فرموده‌اند.

و اگر بعضی به کلام هجویری که در کشف المحجوب آورده بعنوان: «جنیدیان، محاسبیان، نوریان و ...» استناد کنند به اشتباه رفته‌اند زیرا هجویری اگر اطلاق چنین نامی را به گروهی یا طایفه‌ای کرده نه که منظورش از سلسله بوده بلکه هر طایفه فکری را به رئیس آن طایفه معرفی کرده است و این دلالت ندارد سلسله یعنی تشکیلاتی که امروز مرسوم است.

۱ - سوره حجر آیه ۴۰

۲ - جوهر اشیاء را نور محمد صلوات الله علیه میدانند.

آنچه استاد من خمیر کننده طبع من خواجه جهان اسحاق ختلانی فرموده‌اند اینست: که تمسک من از امام کل جهان مظهر تجلیات خدا جانشین بلافصل رسول، صورت عالم سرّ طریق خفی علی مرتضی است.

ای عزیز سلسله اولیاء از حضرت علی بن ابیطالب که عالم سرّ است تا صاحب وقت حاضر محمد مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و بعد از آنان سلسله طالبان حق را جز راه علی راه دیگری نیست.

کمال از صحبت مردان توان یافت در از دریا و لعل از کان توان یافت قبل از رسیدن به مقام سرّ سرّ، مقام دیگرست که مقام طبیعت و مقام نفس است و مقام قلب.

اول مقام طبع است که انسان باید کسب دنیا کند از آنچه خدا داده است و همه را مال او داند که «لله ملک السموات والارض»^۱ پس در این منزل تو غلام هستی، هرچه بر تو است، فیض مولای تو است، وقتی که این منزل را طی کنی به منزل نفس میرسی، یعنی تو میتوانی ادراک جزئیات عالم را کنی، احکام جزئی را از کلی می توانی تمیز دهی، در این منزل است «تخلقوا باخلاق الله»^۲

۱ - سوره آل عمران آیه ۱۸۶

۲ - این کلام شریف را به صورت‌های مختلفی ارباب سیر و سلوک در آثار عزیز خویش بیان فرموده‌اند.

الف: عده‌ای چون مؤلف معظم قدس الله روحه العزیز «تخلقوا باخلاق الله» آورده‌اند.

ب: قطب الدین ابوالمظفر تحت عنوان این که در شریعت آمده است «تخلقوا باخلاق القرآن» در اثر خود التصفیه فی احوال المتصوفه ص ۲۳۶ نقل کرده است.

ج: عین القضاة همدانی در تمهیدات ص ۲۴۵ و مؤلف اتحاف الساده المتقین ص ۶ یکی از خطابات حضرت حق تعالی را به داود پیامبر «تخلقوا باخلاقی و ان من اخلاقی انی انا الصبور» نقل کرده است.

د: غزالی در احیاء علوم الدین ج ۴ ص ۶۱ و قطب الدین ابو مظفر در التصفیه فی احوال المتصوفه ص ۲۶۲ بصورت «تخلقوا باخلاقی» نقل نموده‌اند.

ه: غزالی در المقصد الاسنی (۱۵-۱۶) به صورت «تخلقوا به صفات الله» هم بیان کرده.

وقتی که نفس تو قابل درک جزئیات جهان شود، مقام ثالث در انتظار توست که آن مقام قلب است، مقام قلب یعنی این که، سالک کلیات را درک کند و عقولات را از حیث کلی تمیز دهد که «کتب فی قلوبهم الایمان»^۱ در قلب تو ایمان نقش شود، کلاً نقص علیک من ابناء الرسل ما نثبت به فؤادک.

پس این منزل، منزل قلب مزکی است و منزل هائی را باید طی کرد. بدان ای عزیزه بعد از طی کردن این سه منزل، اولین منزل تو منزل سراسر است در این منزل اگر دست ترا نائب باوفا و بلا فصل رسول نگیرد تو در گمراهی و ضلالت خواهی افتاد^۲ و «و مایضل به الالفاسقین»^۳ من شما را وصیت می‌کنم که از

و: نجم‌الدین رازی هم بصورت «تخلقوا باخلاق الله و اتصفوا بصفات الله» متذکر شده است (مرصادالعباد چاپ مرحوم شمس‌العرفا ص ۱۷۵)

ح: عین‌القضاة در تمهیدات ص ۳۳ بصورت «تخلقوا باخلاق الشیخ» هم نقل نموده است. سند تخلقوا باخلاق الله: درباره سند کلام شریف تخلقوا باخلاق الله تا حدودی که بضاعت دانستن اجازه می‌داد و کتب روایی در دست بود ملاحظه گردید یافت نشد. لکن عده‌ای چون عزالدین کاشانی در مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه ص ۳۴۱ و سید حیدر آملی در ص ۳۶۳ جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار و هروی در ص ۱۶۸ انواریه به وجود نازنین حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه نسبت می‌دهند و از احادیث نبوی می‌دانند.

عده‌ای: هم معتقدند چون غزالی در احیاء علوم‌الدین ج ۴ ص ۲۱۸ بعنوان کما قیل آورده است نمی‌تواند از احادیث نبوی باشد.

عده‌ای: بدون اینکه کلام را به معصوم علیه‌السلام یا شخصیتی از بزرگان اسلامی نسبت دهند در آثار خود بیان فرموده‌اند از قبیل شیخ علاءالدوله سمنانی در سر سماع (مصنفات سمنانی ص ۳ و ۳۳۷) عین‌القضاة همدانی در تمهیدات صفحه‌های ۵۶۶ و ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۷۱، ۳۰۰ و مؤیدالدین جندی در نفخة الروح و تحفة الفتوح ص ۵۴ و روزبهان بقلی شیرازی در غیرالعاشقین ص ۱۳۴ و مولانا جلال‌الدین خراسانی در فیه مافیہ ص ۱۲۳ و نجم‌الدین رازی در مرموزات اسدی ص ۱۶۲ و در فرائد غیائی ج ۲ ص ۲۸۳ و خلاصه خواجه بزرگوار نصیرالدین طوسی در اخلاق محتشمی ص ۲۴۹.

۱ - سوره مجادله آیه ۲۲

۲ - این کلام مؤلف اشاره بر حقیقت ولایت دارد که هرگونه ریاضت و مجاهدت بدون ولایت اثمه

صدیقین باشید، که صدق از صدیقین، اول ایمان است و «وكونوامع الصادقین»^۱ را شنیده‌اید که درین عالم مرکبه از فلک اول تا تحت زمین، اگر صادقی باشد و این آسمان اگر صادقی را دیده باشد و این ماه اگر داستان صادقی را شنیده باشد، آن صادق فقط مولای من علی است. لهذا کسی که از صدق دل او را خواهد، از صدیقین خواهد بود.

ای عزیز دنیا بازار تجارت است، پس طالبان حق نباید زندگی کنند مثل اهل دنیا چون «من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی»^۲ لهذا، ای عارف حق، یک راز خواهم گفت، اما برداشت آن مشکل است، این یک جوهر^۳ یک قلب می‌خواهد که قابل برداشت باشد، من امام هستم، امام

معصومین علیهم السلام بی‌اثر و بی نتیجه است و بنابر فرموده مؤلف که از اعظم ارباب سلوک می‌باشند به ضلالت افتادن. مگر این که از باب ولایت علی امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن بزرگوار وارد شده به نور ولایت آن ذوات مقدسه ظلمات نفس را طی نماید.

۳ - سوره بقره آیه ۲۶

۱ - سوره توبه آیه ۱۱۹

در تفسیر برهان ص ۱۷۰ سلمان از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که نسبت به کونوا مع الصادقین سؤال کردم حضرت میفرمایند: «مأمورون عمومی است از مؤمنین یعنی عموم مؤمنین مأمورند تقوی نمایند و با صادقین باشند، ولی صادقون مخصوص به برادر من علی و اوصیاء بعد از او می‌باشد.

۲ - سوره اسراء آیه ۷۲

۳ - جوهر، ماهیتی است قائم بذات که در موجودیت خود نیازمند موضوع نباشد، اما ممکنست دست نیازمند محل باشد، جوهر بر پنج قسم است (جواهر خمسہ) که عبارتند از ماده یا هیولی، صورت، جسم، عقل، نفس.

هیولی محل، صورت حال و جسم حال و محل است و این سه را جواهر غیر مجرد گویند. نفس در ذات مجرد اما در فعل نیازمند به ماده است، عقل هم در ذات مجرد است هم در فعل. جوهر یا جسم بود، یا غیر جسم، اگر غیر جسم بود یا جزء جسم بود یا جزء جسم نبود یا مفارق اجسام بود. اگر جزء جسم بود یا صورت جسم بود یا مادّ جسم و اگر مفارق بود و جزء جسم نبود

پیش امام هستم، امامان من، پیش من عیان عیان هستند «اولنا محمد است، آخرنا محمد است کلنا محمد است»^۱ این کل امام من است لهذا من امامی امام، من امامی کل، سلسله من امامی.

ای قابل برداشت راز من، شاید تو کلام خواجه را شنیده باشی که آن صاحب امین فرموده است «راه نجات سلسله علی هست غیر از این چیزی حق در دنیا نیست». یا علی انت مبدا کل سلسله وطریق^۲ و طریق علی حق الحق یدور حیث دار علی^۳

ولی ای جان پسر، بدان، ای طالب حق یادگیر، این گروه سلسله داران تصوف جمال مولا را ندیده‌اند، جام عشق بدست ایشان نرسیده و مقام را نیافته‌اند^۴ و

یا آن بود که او را علاقه تصرف بود در اجسام به تحریک و آن را نفس خوانند یا بری بود از مواد به جمله جهات آن را عقل خوانند.

۱ - در مشارق انوارالیقین ص ۱۶۰ و صالحیه ص ۲۰۵ «اولنا محمد آخرنا محمد اوسطنا محمد» آمده است.

۲ - این فرمایش مؤلف معظم دلالت بر این دارد که اجازات باید معنن به ساحت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام برسد و هر اجازه‌ای به غیر آن برسد یا به ناصالحی که نزد مقام ولایت می‌باشد برسد سلسله مشایخ اجازات آن مردود و باطل می‌باشد.

۳ - به اعتبار کلام مبارک حضرت خواجه کائنات که فرموده‌اند: «علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار» یعنی علی با حق و حق با علی دور میزند (شبهای پشاور ص ۶۸۳)

۴ - در طلیعه رساله متوجه شدیم که مؤلف عظیم‌الشان حضرت امیر سید محمد نوربخش که خود از اعظام و اکابر مشایخ سیر و سلوک می‌باشد و عده از شخصیت‌های عظیم‌الشان اسلامی شیعی مشایخ اجازه خویش را به آن بزرگوار می‌رسانند نسبت به فلسفه و تصوف ابراز مخالفت نموده معتقد بودند که «حقایق زیاد از سبب فلسفه و تصوف زیر خاک پنهان شده است» اینجا نیز صوفیان را نه تنها جمال مولا ندیده و جام عشق نداشته و مقام را نیافته معرفی می‌فرمایند، بلکه معتقدند که از صراط حق و حقیقت منحرف شده‌اند البته در آثار بزرگان در هر عصری ابلیسان آدم روی بقول مولانا جلال‌الدین خراسانی دیده شده‌اند که بدعت‌گزار بوده‌اند و مردم را با مکر و حیل و تزویر به دور خود جمع کرده، خویش را سلسله‌دار معرفی کرده‌اند که امروز هم با چنین افرادی مواجه هستیم و

طریق انحراف نزد من جز تصوف عربی^۱ و تصوف منصور^۲ نیست اصل دین اسلام است غیر از آن هرچه هست در دنیا در اغواء شیطان لعین است «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم».

مصدق «ان الانسان لفی خسر»^۳ همان گروه نامبرده تصوف غیر مکتب عرفان اسلامی است^۴.

عجب این که مردم دانسته نه ندانسته، آگاه از سر ناآگاهی، با اطلاع از سرببی اطلاعی و شناخت کافی به چهره ابلیس، آدم روی، دست داده، به پند و نصیحت چون مولانا جلال الدین خراسانی و روزبهان بقلی شرازی و عزیزالدین نسفی و علاءالدوله سمنانی و خلاصه مؤلف معظم رساله حاضر بی توجه بوده از گودال گمراهی بیرون آمده خویش را به چاه عمیق ضلالت می افکند و بقول شیخ علاءالدوله سمنانی: «از سامری آنکه خلق را به گوساله پرستیدن دعوت می کرد عجیب نبود، عجب آن بود که خود نیز گوساله می پرستید با آنکه می دانست که به تزویر ساخته است» (چهل مجلس ص ۱۱۵) حضرت مؤلف در رساله نفس شناسی ص ۱۶ می نویسد: «نظر در حال پیران و مریدان این روزگار کن تا به بینی که چگونه شیاطین بدکان تلبیس و مکر نشسته نام سلاطین فقر بر خود بسته اند و اشیاء جامه اولیاء پوشیده، مردودان به رنگ مقبولان برآمده، غولان راه دین خود را بصورت ارباب یقین ظاهر کرده، شعار ایشان زندقه و الحاد و دثار ایشان خدیعت و فساد و وجد و حالات ایشان بازی و آداب صحبت ایشان بدعت و بی عاری، زینت مجلس ایشان مناقشه و جنگ، مفاخرت ایشان به تحصیل گدائی، مباحثات ایشان بوقاحت و بی حیائی و جمعی از جهال عامه کالانعام بعشوه و تلبیسات این قوم ضال مضل فریفته و ترهات مردودان و مخدولان را معادن دواعی نفس و هوا ساخته و اباحت و کفر را طریقت و فقر نام کردند و از حقایق دین اسلام بیگانه شدند و بر پی این گمراهان در تیه ضلالت گمراه گشتند».

۱ - منظور تصوف محیی الدین عربی است.

۲ - منظور تصوف حسین منصور حلاج می باشد. علت مخالفت گونه تفکر پیروان این دو تصوف است زیرا در پی فوت این دو شخصیت نامی تصوف دو مکتب بسیار پر جنجال پایه گذاری شد که مسئله وحدت الوجودی صوفیان ریشه گرفت. و مؤلف معظم ما چون دیگر بزرگانی که از مشایخ اجازات او بوده اند با این تفکر مخالف بوده اند.

۳ - سوره عصر آیه ۲

۴ - مؤلف معظم تصوف و عرفان اصیل اسلامی شیعی را دو مکتب جداگانه دانسته، پیروان تصوف

و «الذین امنوا و عملوا الصالحات»! مصداقش سلسله من و

→ یعنی صوفیان غیر عارف را مصداق آیه مبارکه «ان الانسان لفی خسر» می‌داند و خویش را از گروه سلسله داران تصوف جدا نموده، طریق انحراف معرفی می‌کند. بدون تردید اگر انسان بخواهد منصفانه دور از هر تعصبی مطلبی را در این زمینه تحریر یا تقریر کند باید همانطوری که اکثر و اغلب ارباب اهل سیر و سلوک جداسازی نموده‌اند بین تصوف و عرفان، صوفی و عارف، فرق بگذارد، زیرا عرفان روح تشیع یعنی اسلام ناب محمدی که به هیچ نوع بدعتی آلوده نیست، همان طریقه تهذیب و تزکیه نفس می‌باشد که از ناحیه مقدسه حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و ائمه معصومین علیهم السلام وضع گردیده، لکن نسبت به تصوف از هر نوعی که باشد هیچکس نمیتواند با چنین قاطعیت سخن بگوید زیرا محققان و تصوف‌شناسان، تصوف را مجموعه‌ای از عقائد و افکار و سنن الهی و غیر الهی، ملل و اقوام و طوائف اسلامی و غیر اسلامی دانسته‌اند در اینصورت برای تشخیص الهی آن نیاز به یک جداسازی عمیق آنهم بوسیله اشخاصی که بهر بدعتی آشنائی داشته و بخوبی از معارف الهی آگاهی مطلع باشند تا بتوانند بدعت‌ها و خیالات و بی‌خدائی‌ها را از تصوف جدا کنند. وقتی چنین عملی صورت گرفت اصلاً نیاز نیست که اسمی جدید برایش گذاشت یعنی آنرا تصوف خواند زیرا باز ناگزیر هستیم برای این که حق و باطل از هم جدا باشند تصوف را دو قسمت کنیم الهی و غیر الهی. چه در این راه هم سودجویان به کفریات و بدعت‌ها و توهمات و خیالات خود عنوان الهی می‌دهند. و جهات گوناگون دیگر که نقل آن خود رساله‌ای جداگانه میشود. در اینصورت پس از آن جداسازی باید دیگر تصوف همان غیر الهی را دانست هر چند اگر مطالب و سنن و عقائد الهی هم در کنار غیر الهی آن دیده شود و بازمانده‌های الهی را هم که ریشه اصیل آسمانی دارد که عرفان خوانده شده است، عرفان خواند.

البته در این مسیر اغلب صوفیان که کوچکترین تمایلی به جداسازی عرفان و تصوف نداشته‌اند و کوشیده‌اند این هر دو را دارای یک مفهوم و یک شأن معرفی کنند. با کلماتی دلنشین و زیبا که جملات قشنگی را تشکیل می‌دهند، انسانها را با تصوف مأنوس سازند، این روش بدون تردید آدمی را از حقیقت حتی باطل هم دور می‌سازد چه رسد حقیقت حق و او را سرگرم بازی با واژه‌ها و اصطلاحات مینماید. بهمین جهت در تعریف تصوف و صوفی به الفاظ بازی پرداخته گاهی هم با نشانه‌های خازجی تاریخی مثل اصحاب صفة و صوف پوشیدن به جامعه ارائه داده‌اند.

تخصی چون امیر سید محمد نوربخش با این روش که آب و رنگ حیل و تمزویر دارد مخالفت نموده در اینجا کمی ملایم ولی در رساله نفس شناسی بطور صریح و قاطع خط بطلان بر تصوف می‌کشد. بدون تردید امثال ایشان صوفی و تصوف را بخاطر شطحیاتشان که از سرمستی و

گروه حقه امامی دوازده گانه است.

ای عزیز: علی علیه السلام آنچه را به نقطه تعبیر کرده است این یک راز است و یک حکمت در تحت این حدیث مرموزست که فقط دو حیثیت دارد.

حیثیت اول: این که حروف تهجی موقوفست بر وجود نقطه که اگر نقطه نباشد، هیچ حرفی صورت نگیرد و وجود تمام حروف به برکت نقطه است، وقتی که یک نقطه از نوک قلم وجود گیرد همان نقطه اگر بطرف بالا کشیده شود «الف» تحقق گیرد و اگر همان نقطه عرضاً کشیده شود محور «باء» وجود گیرد، این چنین از لحاظ کشیدن به انحاء مختلف تمام حروف وجود می گیرند، لذا

بی هوشی است مثلاً انا الحق گفتن و نظائر اینها محکوم نمی کند و تفکرش را باطل نمی داند زیرا با کمی شرح این مسئله را حل می توان کرد. ولی مطالب دیگر که حکم بدعت و رویارویی با شرع انور نبوی صلوات الله علیه دارد، صدای چون امیر سید محمد نوربخش آن عارف کامل مکمل واصل عابد زاهد را درمی آورد. باید دور از هر تعصب و چشم پوشی حقایق را یافت و بدعت ها را از آنها جدا نمود. والا با توجه «ص» صوفی از صفاست و «واو» صوفی از وفاست و «ف» صوفی گویای فارغ بودن صوفی از دنیا و عقبی است، نمی توان بدعت ها را شناخت، همه دوست دارند باصفا باشند، تمامی مردم از وفاداران خوششان می آید و دوست دارند باوفائی داشته باشند و اگر همین انسان که با چنین تعبیرات دلنشین و قشنگ و زیبا و عامه پسند مواجه شد بگوید فارغ از دنیا و عقبی می خواهم باشم این برخلاف منظور شرع و دین مسبین اسلام است که دنیا را مزرعه آخرت دانسته اند، تمامی چهره های دنیا مذموم نیست بلکه دنیائی مذموم است که انسان را از صراط مستقیم بسوی راه دوزخ هدایت کند و عقبی را اصلاً نمی توانیم نادیده بگیریم و فراغت از آن را دوست داشته باشیم که این فراغت دلالت می کند، انسان را شیطان پر کرده است، زیرا تنها عاملی که بعد از امر الهی و نبوی میتواند انسان را از ارتکاب به نافرمانی باز دارد، ترس از حالات انسان در عقبی است و ای، وای اگر کلام مولی المعصومین علی امیرالمؤمنین را بهانه قرار دهند که فرموده اند نه بطمع بهشت و نه بخاطر ترس دوزخ ترا عبادت می کنم، که این کلام مبارک به انسان خلوص در عبادت را می آموزد و او را از عبادت تجاری که بگیر و بستان است منع مینماید. نه این که فراغت از دنیا و عقبی را تعلیم داده و تجویز کند.

بدون نقطه حروف بوجود نخواهد آمد، محال است که نقطه نباشد و حرف باشد. و اما حیثیت ثانی: بعد از تشکیل حروف تهجی باز هم در چند مقام اگر نقطه نباشد اکثر، الفاظ بی معنی مهمل خواهد بود و الفاظ برای با معنی شدن موقوف بر نقطه هستند، لهذا وجود تمام حروف و با معنی شدن اکثر حروف موقوف بر نقطه است، اگر نقطه نمی بود، تمام علوم قراردادی دنیا هم وجود نمی پذیرفت از این جهت مولای من فرمودند: «انا نقطه تحت الباء» یعنی تمام علوم از منست و اگر من نبودم هیچ علمی نبود، لذا علی (علیه السلام) مصداق کل علوم قرآن است و آنچه در قرآن هست همه در علی هست^۱ «الحق یدور حیث مادر علی (علیه السلام)

پس ثمره این تحت برای اهل ذوق و عرفان حقه^۲ اینست که برای سلسله من دوازده امامی بودن از لحاظ وحدت منزل نقطه است و این وحدت که سلسله من ذهب شده^۳ و وجود سلسله من موقوف بر وجود پاک دوازده امام می باشد، اگر از اینها یکی کم باشد سلسله ضال و مضل باشد و اگر هم یکی زیاد باشد مثل اول

۱ - این اعتقاد مستفیض بل مست فیض شده از فرمایش رسول الله (ص) است که فرموده اند: «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» علی با قرآن و قرآن با علی می باشد هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) (تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۱۶ مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۴ صواعق ابن حجر مکی ص ۷۴ و ۷۵)

۲ - حضرت امیر سید محمد با این کلام رسانده است چه بسا همان سلسله داران تصوف هم خویش عارف بخوانند که دیده شده صوفیان غیر عارف را هم عارفان کامل نامیده اند و هر دکانی یا دکه ای را که مطاعی از عرفان ندارد عنوان مطاع دار عرفان هم خوانده اند. برای نقل شواهد به رساله ای جداگانه نیازمند هستیم.

۳ - جهات گوناگونی بنظر میرسد لکن آنچه به منظور حضرت مؤلف نزدیک تر می باشد اشاره می کنیم. می نویسد: چون در سلسله مشایخ اجازاتشان افرادی که به ولایت ائمه معصومین علیهم السلام معتقد نباشند وجود ندارد همه امامی مذهب و سندشان به معصوم علیه السلام میرسد و پای غیر در میان نیست بهمین جهت آنرا به ذهب خالص تشبیه نموده اند. (میزان الصواب چاپ تبریز ص ۸۶۹)

است.^۱

لهذا نقطه آنجا گفته شود که قابل کسر و انکسار نباشد و همه درو باشد، اما قابل تفکیک نباشد.

این چنین است ای عزیز که سلسله من بدون این نورها اصلاً وجود ندارد و اگر از این سلسله یک شیئی کسر شود قابل اعتماد نباشد و گفته خواجه علیه السلام «انی تاریک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی»^۲ اشاره واضح بر همین مطلب است و کسی که از این سلسله خاک پای غلام علی (علیه السلام) را بگیرد حتمی و یقینی است که او در منزل سر رسیده است و او به منزل خفی خواهد رسید بلکه عین خفی او را حاصل شده است.

ای عزیز و ای پسر روحی من، حق را در این زمان مشکلات زیادی پیش آمده و من دست از جان شستم و در این جا حقایقی را برای تبرک نوشتم و لیکن تسلط صوفیه مرا زیاد اذیت داده و رموز علوم مرا پنهان نموده است. لهذا اگر این نوشته من بدست کسی رسید و او قدرت نشر این علوم را داشت بر او لازم است که آنرا بیان کند و از زیر پرده عیان کند حقایق را که این راه، راه صواب است و ناشر آن مستحق ثواب است و منکر آن موعود عقاب است.

در هر زمان مثل زمان من خواهد آمد که اهل حق زیر خاک خواهند رفت و صاحب دل کم و برای عارف مقام غم خواهد آمد و اهل سلوک تمام خواهند

۱ - تلویحاً اشاره به شیوخی نموده اند که مدعی شده اند هادی زمان یا ولی دوران یا صاحب وقت یا نایب خاص یا باب الهی هستند، بنظر حضرت مؤلف اینگونه کلماتی که موجب شود ارادتمند یا طالب یا مرید یا رفیق سفر روحانی برای شخصی مقامی چون مقام و منزلت حضرت معصوم علیه السلام در نظر بگیرد را مردود و باطل دانسته اند و معتقد می باشد در چنین شرائط و موقعیتی «سلسله ضال و مضل می باشد».

۲ - صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۲ و خصائص نسائی ص ۳۰، سنن ترمذی جزء ۲ ص ۳۰۷ مسند احمد حنبل ج ۳ ص ۱۴ و ج ۱۷ ص ۴ و ۲۶ و ۵۹ و ج ۵ ص ۱۸۹ و ۱۸۲ و حلیۃ الاولیاء ج ۱ ص ۳۵۵ و اسد الغابه ج ۳ ص ۱۴۷

شد و تصوف در قشرهای مختلف درخواهد آمد.

فلذا ای سالک رجوع تو به کتاب الله و فرمان رسول و کلام نقطه^۱ برای تو مشکلات را حل خواهد کرد.

ای عزیز: سؤال دوم مقام خفی بود که خفی فنا شدن است در مقام واحدیت اما خفی ذات خواجه محمد صلوات الله علیه را گویند و از صفات خلعی ذات اوست و کسی که درین منزل فنا شده، فنا در واحدیت شده است، خفی در محمدیت بعد از مقام سرّ است و خفای محمد (ص) آن منزل را گویند که سالک تمام صفات جمال خدا را بهیند و بداند صفات ثبوتیه و صفات سلویه را و ذات محمد مظهر صفات جمال خداست، لذا فنا در ذات معمولی را خفی گویند: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم»^۲ اینجا است که سالک از ذات محمدی بهره ای تمام می برد. و بدان ای عزیز: رسول الله از هر جهت امی بوده و حرفی پیش کسی نخوانده است^۳

۱ - منظور فرمایش سیدنا علی امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

۲ - سوره آل عمران آیه ۲۹

۳ - در مورد این که حضرت رسول خدا صلوات الله درس ناخوانده و مکتب نادیده بوده است احدی از مورخان اسلامی و غیر اسلامی مدعی نشده اند که آن حضرت در دوران کودکی یا جوانی یا دوران رسالت نزد کسی خواندن و نوشتن آموخته باشد. چنانکه کارلیل می نویسد: «یک چیز را نباید فراموش کنیم و آن این که محمد هیچ درسی از هیچ استادی نیاموخته است، صنعت خط تازه در میان مردم عرب پیدا شده بود، به عقیده من حقیقت اینست که محمد با خط و خواندن آشنا نبود، جز زندگی صحرا چیزی نیاموخته بود. (پیامبر امی ص ۶ از الابطال) خاور شناسی دیگر می نویسد: «درباره تحصیل و آموزش، آنطوری که در جهان معمول است، همه معتقدند که محمد تحصیل نکرده و جز آنچه در میان قبیله اش رائج و معمول بوده چیزی نیاموخته است (عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۷ و ۱۸) دیگری هم می نویسد: «با این که امی بود، در اولین آیات که بر وی نازل شده صحبت از قلم و علم، یعنی نوشتن و نویسانیدن و فراگرفتن و تعلیم دادن است، در هیچ یک از ادیان بزرگ این اندازه برای معرفت قائل به اهمیت نشده اند و هیچ دین را نمی توان یافت که در مبدا آن علم و معرفت این قدر ارزش و اهمیت داشته باشد. اگر محمد یک دانشمند

اما در عین حال عالم کل کون بوده است^۱ لذا در اینجا هیچ اشکال وارد نیست و اجتماع نقیضین وجود ندارد. چون که لحاظ جداگانه است «قل انما انا بشر مثلكم»^۲ ما تابع رسول امی هستیم که رسول ما نزد کسی نخوانده، یاد نگرفته است^۳ علمی از علوم قراردادی را «فامنوا بالله و رسوله النبی الامی»^۴ رسالت نبی ما ضعیف میشد، اگر پیش کسی درس خوانده بود و «ما کنت تتلوا من قبله من

بود، نزول این آیات در غار (حراء) تولید حیرت نمی کرد چون دانشمند قدر علم را می داند، ولی او سواد نداشت و نزد هیچ آموزگاری درس نخوانده بود. (محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ص ۴۵) قرآن به این مهم در زندگی ختمی مرتبت اشاره فرموده است «و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تحظه به یمینک اذا الارتاب المبطلون» یعنی تو پیش از نزول قرآن هیچ نوشته ای را نمی خواندی، و با دست راست خود (که وسیله نوشتن است) نمی نوشتی، و اگر قبلاً می خواندی و می نوشتی یاوه گویان شک و تهمت بوجود می آوردند (سوره عنکبوت آیه ۴۸). و اگر آیاتی را که لفظ «امی» در آن است نقل نکردیم بخاطر اختلاف نظری است که نزد بزرگان تفسیر می باشد.

و اگر کسی جهت باسواد بودن و نوشتن ختمی مرتبت صلوات الله علیه به حدیث دوات و قلم استناد کند حضرت در حین وفات فرموده اند دوات و شانه بیاورید تا برای شما دستوری بنویسم که بعد از من گمراه نشوید (بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۳۵) استناد به این روایت صحیح، صحیح نیست، زیرا این حدیث بر مدعای آنان صراحت ندارد که رسول خدا می خواسته اند خود شخصاً چیزی مرقوم بفرمایند.

۱ - بهترین دلیلی که میتوان برای کلام شریف مؤلف معظم بیان نمود فرمایش حضرت ختمی مرتبت که فرموده اند: «انا مدینه العلم و علی بابها» (فیض القدر ج ۳ ص ۴۷ و مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۴ و حیات الحیوان ج ۱ ص ۵۵ و اسنی المطالب ص ۱۴ و استیعاب ج ۲ ص ۴۶۱) یا اینکه فرموده اند: «انا دار الحکمة و علی بابها» (صحیح ترمذی ج ۲ ص ۲۱۴ حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۶۴)

۲ - سوره کهف آیه ۱۱۰

۳ - حضرت رسول الله (ص) خود فرموده اند: «نحن اقدامیة لانقرولانکتب ما قومی امی هستیم که نه می خوانیم و نه می نویسیم» (بحار الانوار ج ۱۶ ص ۹۱۱)

۴ - سوره اعراف آیه ۱۵۷

کتاب ولا تخظه یمینک اذا لا رتاب المبطلون^۱ و لکن ای فرخنده بخت، رسول عزیز از مکتب غیب اسرار و رموز علوم را خوانده بود^۲ که «رسول من الله يتلوا صحفا مطهرة»^۳ او صحیفه های مقدس و مطهر را می خواند، یعنی ذات خداوند عالم را با چشم عقل دیده و از صفحه علم اصلی و از معلم علیم علوم را یاد گرفته است که «سنفرثک فلاتنسی»^۴ و خداوند کریم وقتی اراده کند، اراده او جدا نیست از فعل او، و در عالم انوار جز عقل اول و خالق او چیزی نبوده

۱ - سوره عنکبوت آیه ۴۸

۲ - علم بر دو قسم است ذاتی - عرضی

علم ذاتی که ابداً عرضی در او راه ندارد و اطلاق مطلق منحصر بفرد اکمل است مخصوص ذات پروردگار اعظم می باشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هر چه تعبیر و تقدیر نمائیم از تنگی عبارت است.

و اما قسم دوم علم عرضی است که آدمی اعم از پیغمبر و امت، امام و مأموم ذاتاً دارای علم نمی باشند بعدها به آنها افاضه میشود و این نوع از علم دو قسم است تحصیلی و لدنی و این هر دو قسم از افاضات فیض ربانی حق تعالی است آن محصلی که تحصیل می نماید تا افاضه حضرت حق تعالی متعالی تباشد زحمات او به جایی نمیرسد هر چند زحمت بکشد عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که به مرور ایام بهمان مقدار که زحمت کشیده کسب فیض مینماید.

اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنی می گویند یعنی بی واسطه کسب فیض مینماید بدون تحصیل و تلقین حروف افاضه مستقیم از مبداء فیاض علی الاطلاق میشود و عالم می گردد چنانکه در سوره کهف آیه ۶۴ میفرماید: «و علمناه من لدنا علماً»

ابن خلدون هم می نویسد: «پیغمبر امی بود، امی بودن برای او کمال بود، زیرا او علم خویش را از بالا فرا گرفته بود، اما امی بودن برای ما نقص است، زیرا مساوی است با جاهل بودن ما» (مقدمه ابن خلدون چاپ ابراهیم حلبی ص ۴۹۴ و ۴۹۵)

۳ - سوره بینه آیه ۲

۴ - سوره اعلی آیه ۶

۵ - مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه در بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۷ از ارشاد القلوب به اسناد خود از سلمان فارسی روحی فداه نقل می کند حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه فرموده اند:



عشقان را شد مدرس حسن دوست دفتر و درس و سبقشان روی دوست
 ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست که از دفتر عقل آیت عشق آموزی
 در این مقام مطالب زیادی است اما شاید نتوانی درک کنی، لذا هرچه از شرح
 عشق گفتم بطور اختصار گفتم که «وما یُنطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه

→ «خداى تعالى خلق فرمود مرا و على بن ابی طالب را در حالى که نه آسمان بود و نه زمین و نه بهشت و نه آتش و نه لوح و نه قلم هیچکدام خلق نشده بودند. پس زمانی که اراده فرمود خداى عزوجل شروع خلقت ما را، کلمه‌ای تکلم فرمود، پس نور شد بعد کلمه‌ای تکلم فرمود دومین مرتبه روح شد پس ممزوج نمود و معتدل کرد پس خلق فرمود مرا و على را از آنها پس خلق فرمود از نور من عرش را پس من بزرگتر از عرش هتم بعد شکافت از نور على، نور آسمانها را پس على اجل است از آسمانها، سپس شکافت از نور حسن نور شمس را و از نور حسین نور قمر را پس آنها اجل هستند از شمس و قمر، و بودند ملائکه تسبیح می نمودند خداى تعالى را می گفتند در تسبیح خودشان منزّه و پاک است از انوار، چقدر عزیز شدند بخداى تعالى، پس زمانی که اراده فرمود خداى تعالى امتحان نماید ملائکه را، فرستاد برای آنها ابرى از تاریکی، ملائکه نمی دیدند اول آنها، آخرشان را و نه آخر آنها، اولشان را، عرض کردند خداى ما، آقای ما از آن زمانی که خلق فرمودی ما را ماندیدیم مانند این را که در او هستیم (یعنی تاریکی) پس سئوال و تقاضا می نمایم از تو بحق این انوار ما را از این تاریکی نجات دهی، خداى عزوجل فرمود: قسم به عزت و جلال خود می نمایم این را یعنی این ظلمت و تاریکی را از شما باز می دارم. پس خلق فرمود نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در این روز مانند قندیل و آویخت او را در گوشواره عرش، پس روشن و درخشنده گردید هفت آسمان و هفت زمین، بدین علت نامیده شد فاطمه الزهرا سلام الله علیها و ابیها و بعلها و بنیها.

از طریق اهل سنت سبط ابن جوزی در تذکره ص ۲۸ محمد بن یوسف شافعی در کفایت الطالب باب ۸۷ خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب از رسول خدا صلوات الله علیه نقل کرده اند که فرمود: «من و على نوری بودیم در اختیار قدرت خداى تعالى قبل از این که خلق کند آدم را به چهارده هزار سال پس چون خلق فرمود آدم را خداى تعالى ما را که آن نور بودیم در صلب آدم قرار داد و از صلب او پیوسته با هم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت و در على خلافت را ظاهر ساخت.»

شدید القوی»^۱

لہذا ای عزیز مقام خفی فنا در عشق محمدی است ...^۲ سیر این عالم بودم یک روز خواجہ فرمودند کہ: ای صاحب سرّ مقام سرّ را باید درک کنی و ہرچہ می خواہی از او خواہ و من پشتیبان تو ہستم، ای نور دہندہ اسم تو نور است و تو نوربخش هستی، علم علی (علیہ السلام) را باید یادگیری تا کہ نور تو فیض عالم باشد.

اما کل مردم در این عالم ناسوت بہ سہ گروہ تقسیم میشوند. اصحاب یمین، اصحاب شمال و اصحاب مقربین

اما اصحاب یمین کسانی هستند کہ در عالم برزخ از شافعین خواهند شد کہ ایشان ہم شفاعت کنندہ و ہم شفاعت شوندہ هستند «فسلام لک من اصحاب الیمین»^۳ برای کسانی کہ اہل یمین هستند، یعنی سالک راہ حق بودہ اند برای ایشان سلامت و آسانی ہست کہ «کل نفس بماکسبت رھینۃ الا اصحاب الیمین»^۴ ہر نفس روز قیامت عظمی آنچه در دنیا کسب کردہ است پیش آن رھین است، اما اصحاب یمین فی سدر مخضود هستند: «یتقیوۃ ضلالہ عن الیمین و الشمال سجداً للہ»^۵

ای عزیز، این سالکان هستند کہ بعد از رسول (ص) راہ مستقیم را از خلیفہ بلا فصل رسول گرفتہ اند و وصیت و نصیحت من اینست کہ باید اہل معنی راہ اہلیت را در خاطر خود ثبت کنند^۶ و راہ مبغضین را ترک کنند.

۱ - سورہ نجم آیہ ۳ الی ۶

۲ - متأسفانہ در نسخہ خواندہ نشد

۳ - سورہ واقعہ آیہ ۹۱

۴ - سورہ مدثر آیہ ۴۳

۵ - سورہ نحل آیہ ۴۸

۶ - چنانکہ علماء سنت و جماعت چون ابن حجر عسقلانی در کتر العمال ج ۶ ص ۱۵۵ و خوارزمی در ص ۳۴ مناقب، و ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء، ج ۱ ص ۸۶ و ابن عساکر در تاریخ ج ۲ ص

اما اصحاب شمال کسانی هستند که در روز معاد گناه ایشان بخشیده نخواهد شد، امام اصحاب شمال «ناکثین و مارقین»^۱ می باشند و اهل آن کسانی هستند که روز «الیوم اکملت لکم»^۲ نقض بیعت کرده اند^۳ و نقض بیعت در مسلک از

۹۵، حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۲۸ از رسول خدا صلوات الله علیه نقل کرده اند: «هر که خوش دارد که مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشت برینی که پروردگارم آماده کرده، ساکن شود، پس ولایت علی را پس از من بپذیرد و دوستدارانش را دوست بدارد و به اهل بیت من پس از من، به پیوندد و از آنها پیروی کند، زیرا که آنان عترت من اند از خاک گل من آفریده شده اند و فهم و علم من به آنان تزریق شده است، پس وای بر کسانی از امت که فضیلت آنها را نادیده بگیرند و رحم مرا به جای وصل، قطع کنند، خداوند از شفاعتم آنان را بهره مند نازد».

۱- ناکثین منظور عایشه و اطرافیان می باشند و مارقین شیوخ نهروان و قاسطین هم معاویه و اتباع او چنانکه رسول خدا در حدیثی به ام سلمه چنین معرفی فرموده اند که با سیدالمسلمین و وصی من جنگ می کنند. (آینه هدایت ج ۱ ص ۷۸ از فرائط السمطین تألیف ابراهیم بن محمد حموینی از اهل سنت)

۲- سوره مائده آیه ۵. علاوه بر اعتقاد شیعیان بزرگان اهل سنت و جماعت مانند جلال الدین سیوطی در تفسیر درالمنثور ج ۱ ص ۳۱ و ابن کثیر در تفسیر خود ج ۲ ص ۱۴ و ابن جوزی در تذکره خواص الامه ص ۱۸ و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۹۰ روز نزول این آیه مبارکه را یوم الغدیر دانسته اند که با نصب مولی الموالی علی امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام الهی خلافت بعد از رسول خدا، آیه مزبور نازل شده است:

۳- در درجه نخست باید دید نظر مؤلف معظم کدامین نقض بیعت در اسلام است که با نقل آیه مبارکه «الیوم اکملت لکم دینکم» منظورشان بیعتی می باشد که در یوم الغدیر در حضور حضرت رسول الله (ص) با علی امیرالمؤمنین به عنوان رهبری و پیشوائی نمودند.

شناخت پیمان شکنان بیعت یوم الغدیر از نظر تحقیق بسیار حائز اهمیت است بهمین جهت زندگی پیمان شکنان را باید قبل و بعد از رحلت رسول خدا (ص) مورد بررسی قرار داد. اینان که در سقیفه بنی ساعده در حالی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشغول تغسیل پیکر مطهر ختمی مرتبت بود (ریاض النضره ج ۱ ص ۱۳۹ و شرح نهج البلاغه ابن الحدید ج ۱۲ ص ۱۷) و به امری که فقط و فقط در شئون مقام ربوبیت است دخالت کردند یعنی علی مرتضی را از مقام خلافت اسلامی و جانشینی رسول خدا (ص) خلع نمودند، رهبری جامعه اسلامی را به امتیاز کهنسال ترین فرد دیگری

گناهان کبیره^۱ است که قابل بخشش نیست، چه نقض بیعت از امام باشد^۲ و چه

→ → سپردند (شبهای پیشاور ص ۴۹۵)

پیمان شکنان در زمان رسول خدا(ص) هم پیمان شکسته‌اند. در سال ششم هجری که صلح حدیبیه پیش آمد عمر بن خطاب با رسول خدا مشاجره کرد و به اتفاق دیگران تخلف امر نبوی نمودند (صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۲۲ صحیح مسلم باب صلح حدیبیه ج ۲) و در سپاه اسامه که پیامبر اکرم در آخرین روزهای زندگی سپاهی را برای جنگ با رومیان آماده نموده فرماندهی آنرا به اسامه جوان ۱۸ ساله سپردند (تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۲ و طبقات کبری ابن سعد ج ۲ ص ۱۹۰) ابوبکر و عمر و ابو عبیده هم حضور داشتند با طرح اینکه اسامه جوان است تخلف از امر رسول خدا نمودند و با مسخره و انتقاد و سخنان درشت مخالفت خویش را ابراز نمودند پیامبر اکرم در حالی که تب شدید داشت سر مبارکش را بسته بود و به زور پاهایشان را بر زمین می‌کشیدند از شدت جنجال و هیاهوی انتقادکنندگان از منزل خارج شده بر فراز منبر بالا رفتند و اتمام حجت نمودند لکن پیمان شکنان سقیفه سستی و کاهلی کردند و نرفتند (طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۱۹۰ تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۳۱۷ و سیره حلبیه ج ۳ ص ۲۰۷ و تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۲۶) در حضور رسول خدا آنوقت که دوات و قلم طلب فرمودند تا سرنوشت اسلامی را که در روز غدیر خم به امر الهی معین و مشخص فرموده بودند برای بار آخر هم تأیید کنند مانع شده به آن بزرگوار نسبت هذیان دادند و شعار حسبنّا کتاب الله را سر دادند (صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۱۸ و مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۲۲۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۶۳ و تذکره خواص الامه ص ۳۶). اینان و چون اینان بودند که بعد از رسول خدا با غدیر بغیر حکم خدا و رسولش مخالفت کردند.

۱ - اینکه مؤلف معظم نقض بیعت را از گناهان کبیره شمرده‌اند به علت اینست که پیمان شکنان در مقابل آنچه خداوند به آن امر فرموده بود به مخالفت برخاستند و حظ نفس خویش را بر رضای خدای تعالی ترجیح دادند. پیروی از القائات شیطان نمودند و خلافت اسلامی را از مسیر الهی آن منحرف نموده بر علیه خلیفه برگزیده خدا که بدست رسول خدا نصب به مقام خلافت اسلامی گردید کودتا کرده ردای خلافت را به تن دیگری کردند.

۲ - اشاره به حرکتی که در سقیفه شکل گرفت و طبق نقشه‌های قبلی علی امیرالمؤمنین علیه السلام را که به امر الهی منصوب به جانشینی رسول خدا (ص) شده بود از خلافت عزل کردند و ابوبکر را تحت عنوان کهنسال‌ترین مسلمان به جانشینی رسول خدا(ص) انتخاب نمودند.

چنانکه مرحوم طبرسی در احتجاج ج ۱ ص ۱۱۵ می‌نویسد: «چون ابوبکر به خلافت انتخابی رسید پدرش ابوقحافه در طائف بود، ابوبکر نامه‌ای به پدرش به این عنوان نوشت: من خلیفه

نقض از وارث امام باشد.

بعد از امام دوازدهم این بیعت در دست نائبین اوست که مراد از آن عالم ربانی عالم ناسوت می باشد^۱ لهذا این گروه را که نقض بیعت کرده اند اصحاب

→ رسول الله الی ابی قحافه از خلیفه رسول خدا به سوی ابی قحافه. اما بعد بدرستی که تمام مردم به حکومت من راضی شده اند و بنابراین من امروز خلیفه خدا هستم، اگر تو به سوی ما بیائی موجب سرور و شادمانی و تازگی و خنکی چشم تو خواهد بود.

چون نامه را ابی قحافه قرائت کرد به فرستاده گفت: چه مانع شد که علی را خلیفه نکرد؟ فرستاده گفت: اوجوان بود و کشتارش در قریش و غیر قریش بسیار بود و ابوبکر سنش از او بیشتر است. ابی قحافه گفت: اگر خلافت به سن است من به خلافت سزاوارترم که پدر او هستم، آنها به علی ظلم کردند که حق او را ربودند و پیغمبر برای علی بیعت گرفت و ما را امر کرد که با علی بیعت کنیم. آنگاه نامه ای به این عنوان در پاسخ نوشت: از ابو قحافه بسوی پسرش ابوبکر اما بعد، مکتوب تو به من رسید! من آنرا نامه احمق یافتم که بعضی از آن بعض دیگر را نقض می کرد، یکبار می گوئی خلیفه رسول خدا و یکبار می گوئی خلیفه خدا و یک بار می گوئی مردم به من راضی شده اند! این امر امری است که بر تو ملتبس شده است، داخل در امری میشوی که خروج از آن فردا برای تو سخت باشد و عاقبت آن در روز قیامت آتش و ندامت و ملامت نفس لوازمه در موقف حساب باشد، برای هر یک از امور، مدخل و مخرج خاصی است که از آن مدخل باید داخل شد و از آن مخرج بیرون رفت و تو می دانی که در امر خلافت چه کسی بر تو اولویت دارد! خداوند را مراقب باش بطوری که تو او را می بینی و صاحب ولایت را و امگزار! چون اگر امروز خلافت را ترک کنی برای تو آسان تر و سالم تر است.

۱ - در این فراز از فرموده مؤلف معظم به چند جهت مهم باید توجه داشت که بسیار حائز اهمیت است.

اول این که حضرت سید محمد نوربخش قائل به برقراری حکومت اسلامی در زمان غیبت کبری بوده که تنها با ولی امر مسلمین می بایست بیعت نمود.

دوم از این فرمایش چنین استفاده میشود که فقیه غیر حاکم یعنی مجتهد جامع شریعت مورد نظر مبارکشان نیست زیرا با فقیه غیر حاکم یعنی مجتهد جامع الشرائط که از او تقلید می کنند در امر تقلید بیعت نمی کنند ولی با فقیه یا مجتهد جامع الشرائط که حاکم هم می باشد بیعت مینمایند تخلف از این امر موجب معصیت و شاید در بعضی از موارد ارتکاب به حرام محسوب شود.

شمال گویند. اهل این گروه قابل توبه و قابل شفاعت هم نیستند «اصحاب الشمال فی سموم و حمیم»^۱ الامان الامان، و اما «و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یالیتنی لم اوت کتابیه»^۲ لهذا ای سالک عزیز و ای طالب حق از قبول کنندگان راه نقض بیعت مباش، چون کسی که نقض بیعت از علی کند در شمار منکرین خواهد بود و کسانی که این چنین باشند در زمره مسلمین هستند اما از لحاظ معنی بدترین خلایق در دنیا و آخرت هستند «خسرالدنیا والاخرة ذالک هو الخسران المبین»^۳ در زمان حاضر و قبل از این زمان این چنین مبلغ سیاه دنیا را گرفته است تا روز ظهور قطب دائره زمان حضرت حجة (روحی فداه) هم باقی خواهد ماند.

مقام اخفی: مراد از مقام اخفی عالم ذات خداوندی است در این عالم اکثر صفات افعالی خدا در مقام علم بوده و در فضیلت نباشد، این عالم را اهل عرفان مقام لاهوت می گویند و مقام هاهوت هم گفته شده است و این عالم را مقام کل و مقام الله و الهیت هم گفته اند، در این عالم ای عزیز تمام کون و فساد آن در علم او هست.

خداوند عالم از علم خود هیچگاه جدا نیست یعنی ذات او و علم او از هم جدا نیست و در این مقام فقط علم به اشیاء بوده و دیگر چیزی و یا نام چیزی نبوده است و مخلوقی از خلقت صوری خلق نشده بود، این چنین حالت ذات واجب الوجود را عالم اخفی گویند.

مخلوق معنوی و صوری قدرت رسیدن به مقام سر و خفی را دارند اما نائل شدن به مقام اخفی برای هر کس حاصل نیست الا لماشالله، ممکنست بتوان گفت

سوم این که مؤلف به ولایت امری در زمان غیبت کبری اشاره نموده اند که باید عالم ربانی نائب امام زمان روحی فداه این منصب را داشته باشد که نقض بیعت با ولی امر را هم مؤلف از گناهان کبیره دانسته اند.

۱ - سوره واقعه آیه ۴۱

۲ - سوره حاقه آیه ۲۵

۳ - سوره حج آیه ۱۲

این مقام را اگر کسی طی کرده باشد یعنی به گوشه‌ای از آن نائل شده باشد آن ذات محمدی و اوصیاء اوست چون وقتی که خواجه به مقام «قاب قوسین او ادنی»^۱ رسید در آنجا بین حبیب و محبوب یک راز و سخن به میان آمده که آن سخن به لحن ولی‌الله ولی کل مؤمنان بوده^۲ «ثم دنی فندلی فکان قاب قوسین»^۳ خواجه این قدر به محبوب حقیقی خود قریب شده این مقام کجا بوده؟ «عند سدرةالمتهی»^۴

در این مقام خلوت، خداوند جهان بود و جهان را برای او خلق کرده که «لولاک لما خلقت الافلاک»^۵ ای رسول و حبیب من اگر ترا خلق نکرده بودم،

۱ - سوره نجم آیه ۱۰

۲ - علامه مجلسی در حیوةالقلوب ج ۲ ص ۴۲۲ از مناقب خوارزمی که از کتب معتبره اهل سنت و جماعت می‌باشد روایت نموده: «از رسول خدا (ص) پرسیدند که حق تعالی در شب معراج بچه لغت با تو سخن گفت؟ حضرت فرمود: در آن شب خدا به لغت علی بن ابیطالب مرا خطاب کرد و مرا الهام کرد که گفتم: پروردگارا تو مرا خطاب کردی یا علی با من سخن گفت؟! حق تعالی مرا ندا کرد: ای احمد من شبیه به اشیاء نیستم و مثل و مانند ندارم و مرا به دیگران قیاس نمی‌توان کرد، ترا از نور خود آفریدم و علی را از نور تو آفریده‌ام و چون می‌دانم که هیچکس را از علی دوست‌تر نمی‌داری، پس بصد او لغت علی با تو سخن گفتم تا دل تو مطمئن گردد».

۳ - سوره نجم آیه ۱۰ و ۹

۴ - سوره نجم آیه ۱۵

۵ - روایتی را که حضرت امیر سید محمدنوربخش بیان فرموده‌اند بصورت‌های گوناگونی نقل شده است.

مؤلف شرح تعرف در ج ۲ ص ۴۶ می‌نویسد: «لولا محمد ما خلقت الدنيا والاخره ولا السموات ولا الارض ولا العرش ولا الكرسي ولا اللوح ولا القلم ولا الجنة والنار و لولا محمد ما خلقتک یا آدم».

مؤلف اللؤلؤالمروصع در ص ۶۶ نقل کرده: «لولاک ما خلقت الجنة و لولاک ما خلقت النار و لولاک ما خلقت الدنيا. عین القضاة همدانی در ص ۴۳ و ۱۸۰ تمهیدات بصورت «لولاک لما خلقت الکونین» آورده است.

عبدالرحمن اسفراینی در صفحه ۲ کاشف‌الاسرار بصورت: «لولاک لما خلقت الکون» نقل

افلاک و کون را خلق نمی‌کردم و فرد ثالث در این مقام، صاحب اصلی مقام سر بود، عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لما عرج بي الى السماء دنوت من ربّي عزوجل حتى كان بيني وبينه قاب قوسين او ادنى فقال: يا محمد من تحبّ من الخلق؟ قلت: يارب عليّ، قال: التفت يا محمد، فالتفت عن يساري فاذا علي بن ابي طالب عليه السلام (بحار ج ۱۸ ص ۴۰۶ - امالي ابن الشيخ ص ۲۲۵)

انس بن مالک گوید: رسول خدا(ص) فرمود: زمانی که بآسمان عروج داده شدم بخدايم نزديک شدم باندازه‌ای که میان من و او فقط بمقدار دو قاب کمان باقی ماند. پس خداوند گفت: یا محمد چه کسی را از میان خلق دوست داری؟ گفتم: پروردگارا علی علیه السلام را. خداوند فرمود: یا محمد توجه کن، پس من توجه کردم به جانب چپم، پس دیدم که علی بن ابي طالب علیه السلام در آنجا است. پس در مقام اخفی جز ذات مقدس دیگر کسی راه ندارد. اما ای نائل قرب ذات حق هرچه قدر ممکن است بکوش که مقام فناء فی الله هم یک مرتبه نازل است. لهذا ای عزیز در مقام اخفی با حبيب ما سخن گفتند و آن سخن هم به لحن علی بود قال رسول الله: «فاوحی الی ربی ما ووحی ثم قال یا محمد اقرء علی بن ابي طالب امیر المؤمنین فما سمیت بهذا احداً قبله ولا اسم بها احداً بعده»^۱ ای

→
کرده است.

و عبدالرحمن اسفراینی در کاشف الاسرار ص ۳۰ و شیخ علاءالدوله سمنانی در العروه لاهل الخلوۃ والجلوة ص ۲۰۷ و جلال الدین محمد خراسانی در فیه مافیہ ص ۴۶ و سلطان العلماء بهاء الدین ولد در معارف ص ۷۰۶ و کمال الدین خوارزمی شارح مثنوی در ینبوع الاسرار فی نصایح الابزار ص ۲ و سید حیدر آملی در جامع الاسرار و منبع الانوار ص ۹۱ و ۳۸۱ و قطب الدین ابوالمظفر در التصفیه فی احوال المتصوفه ص ۶۲ بصورت لولاک لما خلقت الافلاک آورده اند که حضرت مؤلف معظم هم بیان داشته اند.

۱ - بحار ج ۳۷ ص ۲۹ - امالي شیخ صدوق ص ۱۸۵

و من کتاب المناقب للخوارزمی عن عبدالله بن عمر قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله

فرخنده دل از این جهت همانطور که در مقام سرگفتم در این عالم اگر بعد از رسول کسی باشد همانا ذات علی (ع) است که سر است و سر من هزار بار فدای او باد و هرچه ما را جان نو عطا کنند بر قدم او فدا باد.^۱

اما از مقام اخفی تاها هو شش جلوه^۲ مشتق میشود و این شش جلوه خود هر یک هزارها جلوه دارد.

عالم ناسوت چهار جلوه خاص دارد، جلوه موت، حیات هدایت و محبت و اما از رب الملکوت یک جلوه ظهور کرده و آن بنام عزرائیل است و از این جلوه، جلوه‌ها پیدا شود هر وقت خداوند بخواهد. کسی ممیت به عالم برزخ برگردد حکم میشود که عزرائیل جلوه نماید. لهذا هر وقت ملک الموت جلوه کند بر شخصی روح آن بنده تاب آن جلوه را ندارد و روح از بدن او خارج میشود. از اینجا است که بندگان مقرب سختی مرگ را مثل غسل می‌پندارند، چون

وقد سئل بای لغة خاطبك ربك ليلة المعراج؟ فقال: خاطبني بلغة علي بن ابي طالب عليه السلام، والهمني ان قلت: يا رب اخاطبني انت ام علي؟ فقال: يا احمد اناشي ليس كالاشياء، ولا اقاس بالناس، ولا اوصف بالاشياء خلقتك من نوري و خلقت عليا من نورك، فاطلعت علي سرائر قلبك فلم اجد علي قلبك احب من علي بن ابي طالب عليه السلام فخاطبتك بلسانه كيما يطمن قلبك (بحار الانوار جلد ۱۸ ص ۳۸۶ - ارشاد القلوب ص ۲۳۲)

در کتاب مناقب خوارزمی از عبدالله بن عمر نقل شده است که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که خداوند با شما در شب معراج با چه لغتی سخن گفت: فرمود: با لغت علی بن ابی طالب علیه السلام خداوند مرا خطاب کرد، و بر من الهام کرد که بگویم: خدایا تو با من خطاب کردی یا علی بن ابی طالب؟ پس فرمود: ای احمد من چیزی هستم نه مانند چیزها و قیاس بمردم نشوم، و با چیزها وصف نشوم، تو را از نور خودم خلق کردم و علی را از نور تو خلق کردم، و آگاهی پیدا کردم بر نهان قلبت پس نیافتم در قلب تو دوستی از علی، و لذا با تو به زبان علی خطاب کردم تا قلبت مطمئن شود.

۱ - نقل شواهدی در این زمینه امکان پذیر نیست میتوانید به حیوة القلوب ج ۲ فصل معراج رجوع نمائید که بسیار مفید و دلنشین است.

۲ - انوار الهی که از سر عنایت بی علت بر دل سالک عارف لایق ساطع می‌گردد جلوه نامیده‌اند.

آنان این چنین جلوه‌ها را هزار بار دیده‌اند لهذا تاب این جلوه چیزی نیست.
این بنده سالک در راه سلوک چند بار چاشنی موت^۱ را چشیده‌ام «قل یتوفاکم

۱- همه و همه می‌دانند که موت یعنی مرگ و بخوبی با مرگ آشنائی دارند. لکن آنچه که تعجب انگیز و حیرت‌آور برای ناآشنایان با سیر و سلوک می‌باشد. سخنانی است نظیر فرمایش مؤلف معظم که فرموده: «چند بار چاشنی موت را چشیده‌ام». برداشت‌ها را می‌توان به سه گونه تقسیم کرد عده‌ای که آشنائی کامل دارند و متوجه این گونه سخنان می‌باشند. و گروهی هم فکر می‌کنند چنین انسانی را چندین بار مرگ تهدید کرده است. و بعضی هم خود را مورد سؤال قرار می‌دهند که چطور امکان دارد کسی چندین بار مرده باشد و دوباره زنده شده است؟

ولی غیر از اهل سیر و سلوک باید بدانند اهل معرفت که به مقصد اقصی رسیده‌اند و حقیقت حقایق را درک کرده‌اند، به این موت و حیات بعد از چنین موت آشنائی کامل دارند. اینان به استناد فرمایش مبارک حضرت خواجه کائنات صلوات‌الله علیه که فرموده‌اند: «منهج القوی ج ۴ ص ۳۱۳ فیه مافیه ص ۲۴۱، کشف‌الخفی ص ۲۶۶» مرگ را به موت ارادی و طبیعی (انسان کامل ص ۱۰۷) یا اختیاری و اضطراری (شرح گلشن راز ص ۵۰۱) تقسیم فرموده‌اند. که در کنار این مرگ میتوان مرگ «لحظه‌ای» را نیز بیان کرد. زیرا انسان هر لحظه و ساعت و در هر طرفه‌العین به حسب مقتضای ذاتی ممکن که لازم امکانیت است به حکم «کل شی هالک» (سوره قصص آیه ۸۸) و به مقتضای «بل هم فی لبس من خلق جدید» (سوره ق آیه ۱۵) به تجلی نفس رحمانی به حسب خلع و لبس در هر لحظه هست در هر لحظه هست میشود و از غایت سرعت تجلی وجودی ادراک انعدام نمی‌کند و علی‌الدوام وجود واحد مرعی است. دوم مرگ اختیاری است، وقتی انسان پر شده از گناه از خواب غفلت بیدار میشود، با تجلی نور عنایت بی‌علت الهی به ظلمات درون خویش پی می‌برد. که فرشته و شی چون او چگونه دیوسیرتی زشت و وحشتناک گردیده است. به مبارکی نور عنایت الهی تصمیم می‌گیرد، آنچه که موجبات ظلمت درونی و نکبت بیرونی را فراهم آورده‌اند از خویش دور کند و قبل از این که به میرد از آنچه که غیر خداست یعنی ظلمت آورده‌ها به میرد این مرگ را اختیاراً می‌پذیرد تا قمع هوای نفس و اعراض از لذات جسمانی و مشتهیات نفسانی و مقتضیات طبیعت و شهوات به میرد. تا به حیات الهی زنده شود. چنانکه عطار گوید:

چون زیستن تو مرگ تو خواهد بود نامرده به میر تا به مانی زنده

بنابر اعتقاد سنائی چنین انسانی که به شرف مرگ اختیاری نائل آمده بهشتی است.

به میر ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

ملك الموت الذی وکل بكم ثم الی ربكم ترجعون»^۱

ملك الموت یک جلوه خداست گاه در صورت رحیم و عطف پیش می آید



که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

و اوحدی کرمانی نیروی راه رفتن در منازل سلوک را بستگی به این مرگ می داند که سروده است:

هر که پیش از اجل تواند مرد به چنین راه، ره تواند برد
و مولانا جلال الدین خراسانی بر این عقیده است که این مرگ زحمت مرگ اضطراری را
از بین می برد زیرا آنچه در مرگ اضطراری موجبات زحمت را فراهم می آورد تعلقات است که در
مرگ اختیاری از بین می روند.

تو بمیر ای خواجه قبل از مردنت تا نه بینی زحمت جان کندن

اهل سیر و سلوک برای این موت اختیاری مراتبی قائل شده اند و هر مرتبه را نامی نهاده اند.

موت ایض: که فرموده اند روشن کننده باطن است و دل را منور نموده صورت دل را سفید
نماید در این هنگام دل زنده میشود و از خواب غفلت بیدار می گردد در چنین موقعیتی است که
سالک مصمم میشود دل را یعنی وجود را از صنم های خیالی و ساختگی که ظلمت آفرین بوده اند
خالی کند.

موت احمر: از آن لحظه که طالب بیدار شوق سلوک دامن جانش را گرفت و بنای مخالفت با

نفس را اختیار کرد می گویند شأن مرگی او «موت احمر» است. (شرح گلشن راز ص ۵۰۳)

موت اخضر: دل کندن از دلبستگی های ظاهری که موجبات تعلقات عمیق باطنی شده اند مثلاً از

قبیل اطعمه، اشربه و البسه، سالک را به مقام موت اخضر میرساند.

موت اسود: غافل بیدار که شوق لقاء حضرت دلدار او را پر کرده، از آن لحظه که می کوشد

خویش را از اسارت نفس و شیطان نجات دهد و چهره حقیقی خویش را از آلودگی های هو اجس

شیطانی و نفسانی که بهیمی است پاک کند تا صورت اصلی خود را زیارت نماید، مورد ایذاء و

اذیت خلق واقع میشود. لکن نه تنها از چنین ایذاء و اذیتی آزرده خاطر نمی شود بلکه در راه

رسیدن به مقصد و لقاء حضرت محبوب حقیقی از ایذاء و اذیت خلایق لذت هم می برد. این مقام

را موت اسود نامیده ایم.

و آن وقتی است که عبد صالح باشد، قال ابو جعفر: «ان آية المومن اذا حضرة الموت يبيض وجهه اشد من بياض لونه و يرشف جنبه و يسيل من عينه كهيشه المدعوع فيكون ذالك آية خروج روحه تسيلاً من شدته كزبد البعير كما تخرج نفس الحمار»^۱ روح مؤمن در بدن او مثل بلبل است در قفس، لهذا همیشه می خواهد که از قید آزاد شود، لهذا جلوه ملک الموت برای چنین عبد جلوه رحمت است و موت برای او قطع شدن حائل است بین حبيب و محبوب و ملك الموت از مقابل چنین عبد خالص به صورت عبد حقیر است که پیش مولای آید.

قال رسول الله: «ان ملك الموت ليقف من المؤمن عند موته موقف العبد الذليل من المولى فيقوم هو و اصحابه ليدنومنه حتى يبد بالتسليم و مبشرة بالجنة»^۲ بدان ای سالک راه طریقت و شریعت، این مقام لطف ملك الموت را کسی تواند یافت و نصیب شخصی خواهد شد که در هر نفس نفس او متصل بولایت کلی باشد او مثل مولای من در شبهای تاریک اشک ریزان باشد او قول رسول را در تمام احوال قبول کرده و سر تسلیم خم کرده است. لهذا کل دنیا جلوه ملک الموت را خواهند چشید و ملك الموت هم در قیامت کبری بحال خود باقی نخواهد ماند که آن روز همانا روز «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام»^۳ است بدان که کار ملك الموت انسان را فنا نمی کند بلکه از این دار به طرف دار دیگر منتقل میکند و موت برای انسان کامل یک ترقی جاودان است او از برکات موت مقصود خود را درک می کند، اما انسان های ناقص و غیر مؤمن موت را یک مصیبت عظمی میدانند که «فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ولا یتمنونه ابداً بما

۱ - کافی - بحارج ۶ ص ۱۶۵ و ۱۶۶

۲ - بحارج ۶ ص ۱۶۷

۳ - سوره الرحمن آیه ۲۷

قدمت ایدیه‌م»^۱

جلوه هدایت و محبت: مثل ضوء و شمس است که محالست یکی از آن دو باشد و دیگری نباشد چون مؤثر هدایت و محبت اثر جعلی نیست بلکه اینها علی ماهو علیه است که مطلق است و تابع احکام تکلیفیه جعل نشده است، این بیان را خداوند جهان این چنین فرموده: «قل ان کتم تحبون الله فاتبعونی يحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم»^۲ کسانی که رسول الله (ص) را محبت می‌کنند خدا را محبت کرده‌اند.

پس خالق کون و مکان محبت خود را معلق به محبت نبی خود کرده است. اما نبی من محبت خود را معلق به محبت اهل بیت و ائمه اثنی عشر کرده است، قال ابو عبدالله: «والله لا یطیع الله عبد ابدا الا داخل الله علیه فی طاعته اتباعنا ولا والله لا یتبعنا عدا ابداً الا احبه الله ولا والله لا یدعو احدا اتباعنا ابداً الا ابغضنا ولا والله لا یبغضنا احداً ابداً الا اعصى الله و من مات عاصياً اخراه الله و اکبه علی وجهه فی النار»^۳

بدان کسی که عبادت برای محبت و حب خدا کند آن عبادت آزادگان باشد وگرنه بعضی از عبادات عبادت بردگان است و بعضی از عبادات عبادت تجاری باشد^۴ عبادتی که خداوند عوض آن را لقاء خود قرار داده است. آن عبادت برای

۱ - سوره جمعه آیات ۶ و ۷

۲ - سوره آل عمران آیه ۳۱

۳ - تا حدودی که کتب روایی در دست بود سند حدیث ملاحظه نشد.

۴ - امام صادق میفرماید «عبادت کنندگان بر سه گروه تقسیم می‌شوند، گروهی خداوند عزوجل را از روی ترس عبادت می‌کنند این عبادت بندگان است و گروهی خداوند تبارک و تعالی را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می‌کنند و این عبادت اجیران است و گروهی خداوند عزوجل را از روی محبت عبادت می‌کنند و این عبادت آزادگان است و این با فضیلت‌ترین اقسام عبادت است» (اصول کافی طبع حیدری ج ۲ باب العباده ص ۸۴)

علی مرتضی امیرالمؤمنین هم میفرماید: «دسته‌ای از مردم خدای را از روی رغبت به ثواب و

حب است و در دل کسی اگر حب آل رسول نباشد، دل او یک لحم بی ارزش است به این وجه که بدون محبت کسی هدایت نیافته و نخواهد یافت.

اما ای فرخنده بخت محبت خداوند جمیل برای تو اول بار ممکن نیست لهذا تو باید اول محبت علی و آل علی را در دل داشته باشی چنانکه خواجه حکم فرموده است «من احب علیاً فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله، فقد یحب و یهدیه الی صراط مستقیم»^۱ لهذا این جلوه هدایت در اصل حب رسول و آل رسول است و تمسک به رسول و عترت اوست، در این مقام خواجه ما را به نص صریح فرموده اند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی ابدأً ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض»^۲

میل به پاداش عبادت می کنند، این عبادت تاجران است و دسته ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می کنند، این عبادت بندگان است و دسته ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می کنند این عبادت آزادگان است» (نهج البلاغه ج ۲ حکمت ۲۳۷)

جعفر بن محمد علیهما السلام میفرماید: مردم خداوند عزوجل را به سه طریق عبادت می نمایند: یک طبقه از مردم خداوند را به جهت رغبت به ثواب و پاداش عبادت می کنند و این عبادت حریصان است که طمع دارند و طبقه دیگر از مردم خداوند را به جهت دوری از آتش عبادت می کنند و این عبادت بندگان است که از روی ترس است ولیکن من خداوند را از روی محبت عبادت می کنم و این عبادت کریمان است و این مقام امن است (خصال صدوق ص ۱۸۸).

۱ - بصورتی که مؤلف عظیم الشان بیان فرموده اند اصابه ج ۶ و کنز العمال ج ۶ و تاریخ بغداد ج ۱۳ و بصورت «و من احب علیاً فقد احبنی و من احبنی فقد رضی الله» (سفینه البحار ج ۱ ص ۲۰۱) و از اهل سنت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۴۹ و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۴ فصول المهمه بصورت «یا علی من احبک فقد احبنی و من احبنی احبه الله و من احبه ادخله الجنة» نقل کرده اند.

و چون علی امیرالمؤمنین را دوست داشته و مؤمن و مؤمن به ولایت و وصایت بلافضلی باشند، خود هدایت بسوی صراط مستقیم شده اند که حضرت صادق علیه السلام فرموده اند «صراط مستقیم امیرالمؤمنین است» عرشیه ص ۱۰۹

۲ - مصادر فرمایش حضرت نبوی را قبلاً نقل کرده ایم.

ای عزیز و ای سالک جاده شریعت شاید مقام جلوه هدایت برای تو روشن شده باشد که خداوند واحد در مقام احدیت قابل درک و دید نیست و قابل محبت هم بدون رابط نیست، لهذا رب القیوم برای شناخت مقام اخفی اول باره جلوه خود را بر ذات رسول الله نمایند و یک شیئی بنام نوریت از هدایت مطلقه خود مشتق کرده و برای محبت خود یک وسیله بنام حبیب^۱ خلق کرده و با محبت حبیب خدا برای هر کس قابل تحمل نیست چون او قریب ترین در بخدا بوده.

لهذا باز هم برای سهل کردن کار از نور اول و خلق اول^۲ نورهایی را خلق کرده و برای هر یک از این نورها خداوند عالم اول اسم معین فرموده اند. اسم اعظم خدا همان اسمهای عظیم می باشد، آن اسم اعظم که برای نور اول^۳ وضع

۱ - امیر سید علی همدانی در مودت هشتم از مودة القربی از رسول خدا (ص) نقل مینماید که آن حضرت به علی علیه السلام فرمود در چهار محل اسم خود و ترا با هم توأم دیدم. وقتی بعرض رب العالمین رسیدم دیدم بر قوائم آن نوشته شده است: «انی انا الله لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقتی ایدته بعلی وزیره و نصرته به» من خدائی هستم که غیر از من خدائی نیست محمد حبیب من است از میان خلق تایید و یاری نمودم او را به علی وزیر او.

۲ - در خلق اول اسم و رسم و زمان و مکان و کیف و کیت و وقت و صفت و چون و چند و غیره و غیره وجود ندارد و قبل از همه اینها بوده و بوسیله او اینها پدید آمده و در هر یک از این ظهورات نامی دارد، مثلاً نور، قلم، عقل، روح، عرش، جوهر و غیره (که قبلاً اشاره کردیم) مانند آنکه حضرت رسول الله (ص) و یا علی مرتضی یا امام غائب منتظر عجل الله تعالی فرجه هر یک، یک وجودند ولی نامهای متعدد در هر عالمی و نزد هر دسته ای دارند برای نمونه نامهای مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در آسمان شمایلی در ارض حمحائیل در لوح قنوم در قلم مضوم در عرش معین در رضوان امین نزد حورالعین اصب در صحف ابراهیم حزبیل در عبرانیه بلقیاطیس در سریانیه شروحیل در تورات ایلیا در زبور اریا در انجیل بریا در صحف بحرالعین در قرآن علیا نزد رسول خدا ناصراً نزد عرب ملیا و ... میتوانید به جلد ۳۵ بحارالانوار رجوع نمائید.

۳ - حضرت امیرالمؤمنین در پاسخ مرد شامی میفرمایند: «ان الله تعالی اول ما خلق الخلق خلق نوراً ابتدعه من غیر شیئی» خداوند متعال اولی که خلق را آفرید خلق نمود نوری را از چیزی و شیئی آن

شده مشتق از اسم خود محمد است که روح تمام عالمست «لولاک» لما خلقت الافلاک» نور دوم بعد از نور اول و از نور اول خلق کرده، آن نور هدایت هادی جهان ظهر رسول الله علی اعلی است و آن را از اسم خود مشتق کرده و علی نامیده است^۱ لهذا نام علی اول رابط بین محبت و هدایت است اگر در دل کسی محبت علی نباشد هرگز، هرگز از هدایت بهره‌ای نخواهد برد. نام او راحت جان است و نام اوست هدایت کل جهان هستی.

لهذا ورد نام مولا ترا به عالم سرّ قریب تر می‌کند^۲ قال رسول الله: «النظر فی

→ بوجود نیاورد (لاشئیی بود) (بحارالانوار ج ۷ نقلاً از تنبیه الخواطر) و امام محمد باقر علیه السلام میفرمایند: «یا جابر ان الله اول ما خلق خلق محمد و عترته الهداة المهتدین فکانوا اشباح نور بین یدی الله» ای جابر اول چیزی که خداوند آفرید خلقت حضرت محمد (ص) و خاندان رهنما و ره یافته او بود و آنان بودند اشباح نوری در حضور خداوند متعال. اصول کافی ج ۲

۱ - محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب باب ۷ و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۶ ینابیع الموده به اندک اختلافی نقل کرده‌اند که چون فرزند فاطمه بنت اسد بدینا آمد فاطمه نام پدرش اسد را بر او گذارد حضرت ابوطالب روحی فداه از آن اسم راضی نبود فرمود: فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابو قیس بعضی هم گفته‌اند مسجد الحرام خدا را بخوانیم شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه چون شب شد هر دو بکوه ابو قیس یا مسجد الحرام رفتند بدعا مشغول شدند در آن حین صدائی از طرف آسمان بلند شد ابوطالب سر بلند نمود لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر او چهار سطر نوشته بودند لوح را برگرفت و بر سینۀ خود چسباند این اشعار در آن ثبت بود.

خصصتما بالولد الزکی والظاهر المنتخب الرضی

واسمه من قاهر العلی علی اشتق من العلی

معنی شعر اینست: اختصاص دادم شما را به فرزند پاک و پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی‌نهایت از او راضی هستم و اسم او از جانب خدای علی، علی گذارده شده که مشتق از علی اعلی است و صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۰۸

۲ - مشایخ اهل سلوک از جمله اذکار و اورادی را که به سالک طریق الی الله تعلیم می‌دهند ذکر نام مبارک مولی الموالی علی علیه السلام می‌باشد و از جمله فرائض روزانه او قرار می‌دهند (رساله فیضه ص ۷۷ جواهر الکلام در روش و آداب سلوک ص ۳۹ مونس السالکین ص ۱۹) و حتی برای تعلیم و اذن دادن آن جهت عده‌ای اجازه نوشته‌اند (نابغه علم و عرفان ص ۲۹۱) این توجه به جهت

وجه العلی عبادہ^۱ لانه علی کان مظهر کل انبیاء^۲ اشاره خواجه صلوات الله به اینست: «یا علی انت کنت سرّاً مع کل انبیاء و جهراً معی»^۳ ای عزیز راه حق و ای

اینستکه علاوه بر آثار مداومت و توسل بذات اقدس حضرت علی مرتضی علیه السلام عنوان عبادی هم دارد زیرا رسول خدا (ص) فرموده اند: «و ذکره عبادہ» (کفایة الطالب ص ۱۵۶ و ۲۵۲ قندوزی حنفی در ینابیع ص ۱۴۳)

اهل ادعیه که برای رفع مشکلات و گرفتاریها به ختومات و اذکار توجه مینمایند، بهنگام بروز هرگونه ناگواری که موجب ایذاء و اذیت روحی انسانها می گردد ختم نام مبارک آن بزرگوار را بصورت های مختلف بهترین کارگشا دانسته اند و هر کجا چنین دستوری را ذکر کرده اند در انتهای کلمه به تجربه رسیده است را قید نموده اند (بحر الغریب ص ۲ ختم و اذکار شفا و درمان ص ۲۵۷).
۱ - بصورت کلی که مؤلف معظم بیان فرموده در مستدرک الصحیحین ج ۳ حلیة الاولیاء ج ۵ ریاض النضره ج ۲ و لکن قسمت اول که نظر کردن بصورت علی (ع) عبادت می باشد را ابن مغزالی شافعی در مناقب از روایت ۲۴۴ الی ۲۵۴ و کفایة الطالب ص ۱۵۶ و ۲۵۲ ینابیع قندوزی حنفی ص ۱۴۳ کنز العمال ج ۶ ص ۵۲ ریاض النضره طبری ج ۲ ص ۲۴۴، البدایة و النهایة ابن کثیر ج ۷ ص ۳۵۷ نقل شده است حتی ابن حجر در صواعق محرقه ص ۱۰۸ نقل می کند: ابوبکر زیاد به چهره علی نگاه می کرد، عایشه از او علت زیاد نظر کردن به علی را پرسید. ابوبکر گفت: شنیدم از پیامبر اکرم می فرمود: «نگاه کردن به روی علی عبادت است».

۲ - ادامه کلام مبارک خواجه کائنات صلوات الله علیه «لانه علی کان مظهر کل انبیاء» به اینصورت تا حدود امکانات کتب روائی که در دسترس بود دیده نشد لکن حافظ رجب برسی در ص ۱۰۹ مشارق الانوار نقل نموده: «هر کس می خواهد رفعت اسرافیل و درجه میکائیل و عظمت جبرائیل و هیبت آدم و صبر نوح و سخاوت ابراهیم و شجاعت موسی و سماحت عیسی و شرف و منزلت رسول الله را ملاحظه کند به علی بن ابیطالب نگاه نماید».

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۴۹ و فخر رازی در تفسیر ذیل آیه مباحله و سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴ ینابیع الموده به نقل از مسند احمد حنبل و محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السوال هم نقل کرده اند رسول خدا (ص) فرموده: «هر کس می خواهد نظر کند آدم را در علمش به علم علی نظر و توجه کند و هر کس می خواهد حقیقت تقوی نوح را یا حکم و حکمت او را ببیند و خلعت و حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس نظر کند بسوی علی بن ابیطالب».

۳ - بصورت «کنت مع کل نبی سرّاً و مع محمد سرّاً و جهراً» در صالحیه ص ۱۶۸ و بصورتی که

مقطع ظلم و بدع، این سبب شده کسانی که «ولاء» آن مولا را داشته باشند در طول سلوک صحبت تمام یا بعضی از انبیاء را خواهند یافت و فیض از هر نبی به آنها خواهد رسید. اگر یک موی را هزار بار بشکافند و یک تار از این مو در قلب سالک از محبت علی و آل علی کم باشد او هرگز، هرگز راه صدق و صفا نخواهد یافت. چرا که محبت را از علی باید یاد گرفت، کسی که محبت را از علی یاد نگیرد در قلب او محبت حقیقی نیست، وقتی که محبت نباشد هدایت هم نخواهد بود.

آن دم که از او نور صفا آید کو آن کس که از او بوی خدا آید کو
اما بعد از نور اول، کل دوازده نور را نور کلی ذات مطلق خلق کرده است، نور علی از اعلی، نور حسن از محسن، نور حسین از احسان^۱ این چنین تمام نورها را قیاس کن. اما اسم حسین از اعظم اسماء است، چون که حسین بود که از

حضرت مؤلف بیان فرموده‌اند در مستدرک الصحيحین ج ۳ و حلیه الاولیاء ج ۵ و ریاض النضره ج ۲ دیده شد.

۱ - شیخ ابراهیم جوینی که از اکابر اهل سنت است در کتاب فرائد السطین نقل می‌کند: «رسول خدا صلوات الله علیه فرمودند هنگامی که آفرید خداوند ابوالبشر را و دید در آن از روح خود حضرت آدم (ع) ملتفت شد بطرف راست عرش ناگهان شیخ پنج نور را دید که در حال سجود و رکوع می‌باشند حضرت آدم (ع) عرض کرد پروردگارا آیا خلقت نمودی کسی را از گل قبل از من؟ خطاب رسید نه ای آدم، عرض کرد: پس کیستند این پنج تن که آنان را بر هیبت و شکل و صورت خودم می‌بینم؟ خطاب رسید اینان پنج تن هستند از اولاد تو اگر آنان نبودند ترا خلقت نمی‌کردم اینان پنج نفر می‌باشند که مشتق گردانیدم از برایشان نامهایی از نامهای خودم اگر آنان نبودند خلقت نمی‌کردم بهشت و جهنم و عرش و کرسی و آسمان و زمین و ملائکه و انس و جن را من محمود هستم و این محمد است (ص) من عالی هستم و این علی است، من فاطر هستم و این فاطمه است، من احسان هستم و این حسن است و من محسن هستم و این حسین است. عهد و سوگند یاد نمودم به عزت و جلال خودم که به درستی اگر هر کس بسوی من آید و مقدار مثقال جبه‌ای از دانه خردلی از بغض و دشمنی آنان را داشته باشد او را داخل در آتشم گردانم و هیچ ارزشی برایم ندارد....

(غایة المرام ص ۵)

خون خود درخت اسلام را آبیاری نمود^۱ و تا قیامت دین رسول را بقا داد تا به این سبب تکمیل و بقای دین رسول به قربانی شدن حسین^۲ و اسیر شدن خواهرش موقوف بود^۳ این حسین بود که سالکان راه حق را درس جهاد با کفر و ضلالت آموخت، خواهر حسین (سلام الله علیها) بود که پرده نشینان اسلام را طرز عفت

۱ - مرحوم علامه مجاهد سلطان الواعظین شیرازی قدس الله روحه العزیز می نویسد: «دست باغبانان معنوی و حقیقی را بالکل از تصرف در باغ کوتاه نمودند و مانع از ظهور آب حیات شدند کم کم شجره طیبه رو به ضعف گذارد تا در دوره خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شریعت باقی نمانده نزدیک بود شجره طیبه لاله الا الله بکلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد. در آن موقع که باغبانی باغ توحید و رسالت به باغبان عالم دین حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام سپرده شده بود متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را به جائی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود بلکه قصد دارند شجره طیبه لاله الا الله را از ریشه بکنند و دور بیندازند قد مردانگی علم کرد و فقط و فقط صرفاً برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجره طیبه لاله الا الله بسمت کربلا حرکت کرد ولی بخوبی می دانست بی آبی بریشه درخت اثر کرده و دیگر آبهای معمولی اثری ندارد احتیاج به تقویت قوی دارد ... قطعاً آبیاری شجره طیبه و درخت شریعت بایستی با خونا بهای قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خود را گرفت برای قربانی و آبیاری شجره طیبه لاله الا الله بسمت کربلا حرکت کرد (شبهای پیشاور ص ۵۳۷ به بعد)

۲ - چنانکه حضرت ابا عبدالله الحسین سید الشهداء علیه السلام از زمان حرکت بسوی کربلا در تمام سخنرانیها و خطابات خود به این مهم اشاره فرموده اند و حتی در منزل بیضه که فرصتی پیش آمد تا با سپاهیان (حر) سخن بگویند به علت قیام و حرکت و انگیزه مبارزه خویش اشاره فرموده اند (تاریخ طبری ج ۷ ص ۳۰۰ تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۸۰ مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۳۴ و انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۷۱)

۳ - چنانکه وقتی محمد بن حنفیه از حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام استدعا می کند به جای عراق به یمن حرکت کند و حضرت فردای آنروز اشاره به امر رسول خدا (ص) مینمایند. از انگیزه حرکت دادن اطفال و زنان در چنین شرائط حساس و خطرناک جو یا میشود و حضرت میفرمایند: «وقد شاء الله ان يراهن سباياً» خدا خواسته است آنها را نیز اسیر به بیند (لهوف ص ۶۵) که البته نقش اسارت اهلبیت در پشتوانه انقلاب الهی حسینی از روز بعد عاشورا بخوبی آشکار می گردد.

و بندگی آموخت، اگر حسین علیه السلام قربانی نمی شد نه اسلام را بقائی بود و نه راه طریقت و نه مرشد و نه سالکی میماند.

لهذا ای عزیز در مقام سلوک ذکر حسین علیه السلام از اعظم اجزاء ایمان و ارکان طریقت است چنانکه خواجه صلوات الله علیه فرموده است: «ان الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة»^۱

اما ای صاحب نظر و قابل درک سرّ و راز، آنچه گفتم از قد سر و خفی و مقام اخفی، اینهمه بعد از تکمیل شریعت است. اگر کسی در لباس صوف باشد و یک فعل مکروه را مرتکب شود از جهت این که من کامل شدم از ابلیس بدتر است.^۲ که در خسران عظیم غرق شده و مصداق «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً»^۳ خواهد بود.

لهذا در احکام شریعت باید تمسک به عالم ربانی فنا فی الله شود^۴ و اگر این چنین فرد پیدا نشد باید در هر زمان اعلم علماء دین رسول الله صلوات الله علیه را باید قبول کرده و گرنه مصداق ثانی^۵ «من لم يعرف امام زمانه فقد مات میتة

۱ - ناسخ التواریخ ج ۴ امام حسین (ع) ص ۵۷

۲ - برای دانستن مطالب بیشتری در این زمینه به طلب اولین وادی سلوک ص ۱۳۲ مراجعه نمائید.

۳ - سوره بقره آیه ۱۰ باید به این لطیفه توجه داشت که مؤلف معظم ماگوینده کلماتی که من کامل شده ام را نشانه مرض دل می داند و چون مرکز وجود چنین آدمی را مرض وهم و خیال و کفرگوئی پر کرده است از ابلیس بدتر می باشد.

۴ - نظر مؤلف معظم ما اینست همانطوری که طالب علوم و معارف اسلامی بدرجه رفیعة مقدسة اجتهاد میرسد و دارای قوه استنباط احکام می گردد. علاوه بر قوه استنباط احکام الهی باید به مقام فنا فی الله هم رسیده باشد.

۵ - حضرات فقهای امامیه نسبت به تقلید از اعلم یا غیر اعلم اختلاف نظر دارند حضرت مؤلف معظم ما بر این عقیده است در صورت بودن مجتهد جامع الشرائط عارف کامل باید از او تقلید نمود و در صورتی که مجتهد عارف کامل نبود، حتماً باید از مجتهد اعلم تقلید کرد.

۶ - تقلید نکردن را چنان نهی دانسته که میفرماید مصداق اولیه روایت «من لم يعرف امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة» کسانی هستند که معرفت به ولی عصر هر زمان ندارند و مصداق ثانوی آن کسانی

الجاهلیة^۱ خواهیم شد.

پس مردم عامه باید احکام شریعت را از عالم شریعت یاد گیرند و اتباع^۲ از عالم بر مردم عامه واجب است^۳ وگرنه در روز جزا از خاسرین^۴ خواهند بود. چرا

می‌باشند که در زمان غیبت کبری حجة ابن الحسن روحی فداه تقلید نمی‌کنند.

۱ - یعنی کسی که به‌میرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته است مردن او مانند مردن مردمان جاهلیت است.

این روایت از طریق شیعه به چند عبارت روایت شده است. در روضه کافی ص ۱۴۶ و در بحار الانوار ج ۷ ص ۱۶ تا ۲۰ از اکمال الدین صدوق و محاسن برقی و رجال کشی نقل شده: «من مات و لیس له امام مات مיתה جاهلیة» و نیز در بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۹۵ از کافی و غیبت نعمانی و از عیون اخبار الرضا سه حدیث به این مضمون نقل می‌نماید: که «من مات و هو لایعرف امامه مات مיתה جاهلیة»

و از طریق اهل سنت و جماعت به عبارتهای مختلف این روایت نقل شده است (مسند احمد حنبل ج ۴ ص ۹۶ و مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۱۸ مسند ابوداود ص ۲۵۹ و صحیح مسلم ج ۶ ص ۲۲، سنن بیهقی ج ۸ ص ۱۵۶ و تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۵۱۷ ازالة الخفاء شاه نعمت‌الله ولی ج ۱ ص ۳) و بصورتی که مؤلف معظم ما بیان کرده در شرح مقاصد تفتازانی ج ۲ ص ۲۷۵

۲ - اتباع یعنی پیروی کردن در اصطلاح فقهی اینجا تقلید نمودن از مجتهدی جامع الشرائط.

۳ - وجوب تقلید علاوه بر آیه مبارکه ۱۲۲ سوره براءة را میتوان از روایاتی که رسیده استنباط نمود. حضرت امام باقر علیه‌السلام به یکی از شاگردان میرز خود که «ابان» نام دارد میفرماید در مسجد بنشین و برای مردم فتوی بده (رجال نجاشی) و حضرت صادق علیه‌السلام به معاذ میفرمایند شنیده‌ام برای مردم فتوی می‌دهی عرض می‌کند آری حضرت فرمودند چنین کن (وسائل الشیعه کتاب قضا باب ۲۱۱ عبدالعزیز به حضرت رضا علیه‌السلام عرض می‌کند بواسطه دوری راه نمی‌توانم شرفیاب بشوم و مسائل مورد نیازم را مطرح کنم اجازه می‌دهید از یونس بن عبدالرحمن بپرسم؟ اجازه میفرمایند. و یا فرمان «فاما کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظ لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه» (وسائل الشیعه کتاب قضا باب ۱۱ از تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام).

۴ - زیرا امام معصوم علیه‌السلام حجت است از طرف خداوند و مجتهد حجت است از طرف امام علیه‌السلام چنانکه در مکاتبه حمیری حضرت حجة ابن الحسن العسکری میفرماید: «و اما

که برای هر کس راه طریقت راست نیست اما در عین حال نباید ترک عبادت کند. ای عزیز در شریعت علماء زیاد هستند اما هر کدام راه جداگانه‌ای اختیار کرده‌اند لهذا عالمانی که احکام دین خدا را از آل محمد می‌گیرند قابل اتباع هستند^۱ و طریق احکام نیز بهمان عالمان راه حق است و علت این امر همانا این می‌باشد که آل رسول وارث علم رسول و معلم بعد از رسول می‌باشند مولای من سرچشمه و معدن اسرار پیغمبر امی فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»^۲ این اشاره به

→ الحوادث الواقعة فارجموا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله یعنی در وقایع و پیش آمده‌ها به اشخاصی که احادیث و علوم ما را فرا گرفته بدیگران میرسانند مراجعه نمائید زیرا آنها از ناحیه من حجت‌اند و من حجت پروردگارم پس به این جهت کسی که تقلید نمی‌کند از خاسرین است.

۱ - فقط به علماء اسلامی شیعی و حضرات فقهای امامیه اطلاق میشود زیرا تنها این ذوات مقدسه از قرآن مجید که کتاب آسمانی نازل شده بر رسول اکرم است و احادیث و اخباری که از ختمی مرتبت و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده احکام الهی را به حکم استقلالی عقل و قضاوت قاطع خرد که او نیز پیغمبری است در باطن استنباط مینمایند.

۲ - یعنی: سؤال کنید از من (از آنچه که می‌خواهید) قبل از آن که مرا نیابید. این روایت را بصورت‌های مختلف و از طریق‌های گوناگون نقل کرده‌اند. بصورت «سلونی عما شئتم ولا تسئلونی عن شیء الا انباتکم» سؤال کنید مرا از هر چه می‌خواهید و سؤال نمی‌کنید مرا از چیزی مگر آنکه شما را خبر می‌دهم (سنن ابی داود ص ۳۵۶، مسند احمد حنبلی ج ۱ ص ۲۷۸، صحیح بخاری ج ۱ ص ۴۶ ج ۱۰ ص ۲۴۱)

بصورت سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح... سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید جز این نیست که در سینه من علم فراوان است (بتایب الموده ص ۷۴ باب ۱۴)

بصورت: «سلونی عن کتاب الله و ما من آیه الا و انا اعلم...» سؤال کنید از من از کتاب خدا قبل از آنکه مرا نیابید، نیست آیه‌ای مگر آن که من دانایم که چگونه نازل گردیده. (بتایب الموده ص ۷۴ از باب ۱۴) بصورت: «سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیه الا وقد عرفت بدلیل...» سؤال کنید از من از کتاب خدا پس بدرستی که نیست آیه‌ای مگر آنکه می‌شناسم به شب نازل شده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت. (کفایت الطالب ابی عبدالله شافعی باب ۵۲ و ج ۱ ص ۶۸ حلیه الاولیاء) بصورت: «کان علی رضی الله عنه کثیراً یقول سلونی قبل ان تفقدونی فوالله ما من ارض مخصبة

این است که ما سزاوار هستیم برای پیروی و ما وارثان و اوصیاء محمد هستیم و مائیم امامان و معلمان مکتب عشق و اهل تبلیغ سمایش.

ای سالک راه طریقت احکام دین و شریعت به چندین قسمت می باشد یکی امر به معروف است که این در ذمه کسانی است که لایق و شایسته و رسیده به منزل سرّ می باشند یعنی هم مردم در منزل سرّ باشند و هم مبلغ به منزل سرّ نائل شده باشد.

امر بالمعروف خاص: این برای کسانی می باشد، ای طالب عرفان که منزل را طی کرده و راهی سخت کوش جانب منزل اخفی باشند به این مبلغین سزاوار باشد که مرشد و قطب گفته شود که اینان کیفیت دل مردم را می دانند که «قلب المؤمن

ولا مجدبة...» علی بسیار میفرمود سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیاید بخدا قسم نیست زمینی هر گیاه یا خشک بی گیاه و نیست گروهی که گمراه کنند صد نفر را یا هدایت نمایند. مگر آنکه من بهتر می دانم رئیس و قائد آنها را و خواننده آنها و راننده آنها را تا روز قیامت (مناقب خوارزمی) بصورت: سلونی واللّه لا تسألونی عن شیء و یکون الی یوم القیمه الا اخبرتکم سؤال کنید از من بخدا قسم سؤال نمی کنید مرا از چیزی تا روز قیامت مگر آنکه خبر می دهم شما را (فتح الباری ابن حجر عسقلانی ج ۸ ص ۴۸۵ و تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۲۴ و ریاض النضره طبری ج ۲ ص ۱۹۸ و درالمنثور ج ۲ ص ۳۱۹ و تهذیب التهذیب ص ۳۳۸)

بزرگان اهل تسنن چون احمد حنبل در مسند و خواجه کلان حنفی در ینابیع الموده و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و محب الدین طبری در ریاض النضره ص ۱۹۸ ج ۲ و ابن حجر در صواعق ص ۷۶ معتقدند: «احدی از صحابه نگفت سؤال کنید از من (بطور کلی) مگر علی بن ابیطالب».

نقل کرده اند از مقاتل بن سلیمان که از اکابر علماء اهل سنت است بالای منبر در حضور مردم گفت: «سلونی عمادون العرش» یعنی سؤال کنید از من از آنچه زیر عرش است. شخصی سؤال کرد حضرت آدم عمل حج به جای آورد در موقع تقصیر و حلق راس سرش را که تراشید و مقاتل بن سلیمان متفکر و متحیر و امانده و ساکت شد. دیگری هم از زندگانی مورچه سؤال کرد. مقاتل متحیر ماند چه جواب گوید ناچار گفت خداوند این سؤال را بدل شما انداخت تا من رسوا گردم.

عرش الله^۱ است.

امر بالمعروف اخص: مربوط به کسانی است که اطوار قلبیه^۲ را درک کرده و

۱ - بصورتی که مؤلف معظم بیان فرموده‌اند در جامع الاسرار و منبع الانوار ص ۵۵۷ و در اوراد الاحباب و فصوص الآداب ص ۲۴۹ و مناهج انوارالمعرفه فی شرح مصباح الشریعه ص ۱۱۱ و تعلیقات حدیقه الحقیقه ص ۲۶۷.

و بصورت «قلب المؤمن عرش الله الاکبر» در مجمع البحرین شمس‌الدین ابرقومی ص ۳۴ و بصورت: «قلب العارف عرش الله الاعظم» در صالحیه مرحوم نور علی‌شاه گنابادی ص ۳۳۰ و بصورت: «قلب المؤمن عرش الرحمن» در عرشیه ص ۲۴۲ و تمهیدات ص ۲۴ و ۱۷۴ و مناهج انوارالمعرفه ص ۴۷۹ و بصورت «قلب المؤمن مرات الله» در صالحیه نور علی‌شاه گنابادی ص ۱۴۶ و بصورت «القلب بیت الله» در تمهیدات ص ۲۳ و بصورت: «قلب المؤمن حرم الله و حرام علی حرم الله ان یلج فیهِ غیرالله» در رساله عینیّه درج در آثار فارسی غزالی ص ۲۲۲ و بصورت: «قلب المومن بیت الله» در تمهیدات ص ۹۳ و عرشیه ص ۱۴۳ و مناهج انوارالمعرفه ص ۱۱۵ و بصورت: «القلب بیت الرب» در اللؤلؤ المرصوع ص ۷۵ که آنرا از موضوعات دانسته است. و بصورت: «القلب میزان الحق» در شرح احوال و آثار و دوبیتی‌های باباطاهر عریان ص ۳۸۹ و بصورت: «القلب کالعرش والصدر کالکرسی» از کلمات سهل تستری در عوارف المعارف ص ۲۴۱ و حاجی ملاهادی سبزواری هم به دل مؤمن عرش مجید است تعبیر کرده (اسرار الحکم ص ۵۷۹ ج ۲)

۲ - جلوه‌ها و مظاهر دل را اطوار گویند و هر طور از آن اطوار معدن گوهری است که فرموده‌اند: «الناس معادن کمعادن الذهب والفضه» (روضه کافی ص ۷۷ اترک الاطناب فی شرح الشهاب ص ۹۵ صحیح مسلم جزء ۸ ص ۴۱)

برای دل هفت طور قائل شده‌اند که: «وقد خلقکم اطواراً» (سوره نوح آیه ۱۳) که در هر طور عجایب بسیار و معانی بی‌شمار تعبیه است.

طور اول را صدر خوانده‌اند که معدن گوهر است «افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه» (سوره زمر آیه ۲۲) که اگر این طور از نور اسلام محروم ماند معدن ظلم و کفر میشود. و انسان را کفر و تاریکی فرا می‌گیرد.

طور دوم را قلب خوانده‌اند که معدن ایمان است «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان» (مجادله آیه ۲۲) که محل نور عقل می‌باشد.

طور سوم شغاف است که معدن محبت و شفقت بر خلق می‌باشد «قد شغفها حبا» (سوره یوسف

از علم جوئی کائنات بهره‌بردار شده باشند، از عالم اکبر که خود انسان است^۱ و حالات و کیفیات این عالم پر اسرار و حکمت را از حیث اثر کواکب و اثر به روح و مواد مختلف پیدا کرده و بدانند.

اتحسب انک جرم صغیر و فیک النطوی العالم الاکبر
این سیارات سبعة^۲ و این عالم ناسوت بر طبع انسان اثرات زیادی از آثار عجیبه خود را می‌گذارند، بدین جهت این علم را لازم و واجب است که بداند تا

آیه ۳۰

طور چهارم را فواد گویند که معدن مشاهده و محل رویت بشمار میرود «ماکذب الفواد مارای» (سوره نجم آیه ۱۱)

طور پنجم را حبة القلب نامیده‌اند که معدن محبت حضرت الوهیت جل و علاست این دل از آن خاصان می‌باشد که محبت هیچ مخلوق را در وی راه نیست، چون گنجایش آنرا ندارد.

هوای دیگری در ما نگنجد در این سریش از این سودا نگنجد

طور ششم سویدا نام دارد که معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی است، منبع حکمت و گنجینه اسرار الهی و محل علم اسماء می‌باشد. «و علم آدم الاسماء کلها» (سوره بقره آیه ۳۱) در این طور انواع علوم کشف میشود که ملائکه از آن محرومند.

طور هفتم را مهجة القلب خوانده‌اند که معدن ظهور انوار است و صفات الوهیت به تمام هیئت در وی تجلی می‌کند و او را از آفات مرض «فی قلوبهم مرض» (سوره مائده آیه ۵۴) نگاه دارد.

شان صحت دل آنست که هر یک از این اطوار حق عبودیت را به جا آورند و به خاصیت معانی که در ایشان مودع است مخصوص گردند.

۱ - مؤلف معظم از کلام مبارک حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علیه‌السلام مستفیض شده که میفرماید: «اتحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر دوائک فیک و ما تشعر و دوائک منک و ما تبصر و انت الکتاب المبین الذی با حرفه يظهر المضر و انت الوجود و نفس الوجود و ما فیک موجود لایحصى» (صالحیه ص ۱۳۱)

۲ - سیارات سبعة ستارگانی هستند که فاصله آنها نسبت به یکدیگر ثابت نیست و مکان خود را در آسمان تغییر می‌دهند که عبارتند از «عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون» و از خود روشنائی ندارند بلکه منیر از خورشید هستند.

حکمت متعالیه^۱ در حین مناسب بکار ببرد، «فمن اوتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً» و چون بنده این چنین در گردن خود طوق اسلام را ببندد یعنی راه فطرت را در خود عیان کند در آن حال سه مقام پیدا خواهد کرد. خواجه عالم صلوات الله علیه به این مطلب اشاره فرموده اند: «الایمان عشرة درجات فالمقداد فی الثامنہ والابوذری التاسعہ و سلمان فی العاشرة»^۲

رتبه مقداد را «علم یقین»^۳ رتبه ابوذر را عین یقین^۴ گویند و اهل حق و طریقت مرتبه سلمان را حق یقین^۵ گویند.

ای عزیز کسی که به مرتبه حق یقین رسیده است مصداق فرمان رسول الله (ص) را پیدا کرده است که «لی اولاد صلی و هم بنو فاطمه احق للهدایة و اولاد روحی هم اتقیا الله»^۶ و از طرفی هم نص رسول (ص) است که «سلمان منا

۱ - در اصطلاح حضرات علماء اسلامی حکمت عبارت است از علم به حقایق اشیاء که آنرا بر دو قسم دانسته اند. علمی و عملی، حکمت علمی که آنرا حکمت نظری هم گفته اند شامل علوم ما بعد الطبیعه «علم الهی و فلسفه اولی» و علوم ریاضی «علم عدد، هندسه، موسیقی» و علوم طبیعی «علم معادن و نباتات و حیوانات و طب و نجوم و امثال آنها» حکمت عملی: عبارتست از علم سیاست مدن و تدبیر منزل و تهذیب اخلاق.

۲ - شرح حدیث المعرفة بالنورانیة ص ۵ حضرت صادق علیه السلام فرمایشی دارند که گویای ایمان این سه بزرگوار می باشد. میفرمایند: «ارتد الناس بعد النبی الاثلاثه نفر المقداد بن الاسود و ابوذر غفاری و سلمان الفارسی». (اختصاص شیخ مفید ص ۶)

۳ - علم یقین: علمی است که آدمی به استدلال عقلی معلوم را دریابد مثالش آنست که کسی به استدلال از مشاهده شعاع و ادراک حرارت در وجود آفتاب یقین کند.

۴ - عین یقین: یعنی در این مرتبه معلوم را مشاهده نماید مثالش آنکه به مشاهده جرم آفتاب در وجود او یقین کند.

۵ - حق یقین: یعنی به حقیقت برسد مثالش آنکه با اضمحلال نور بصر در نور آفتاب بوجود آن یقین کند.

۶ - تا حدودی که مسانید روایی در دست دیده نشد.

اهل البیت،^۱ عارفی چه خوش گفته است که اول سلمان شو، یعنی در راه دین مثل سلمان هزاران مصیبت را تحمل کن و از آن پس تو مسلمان خواهی بود یعنی به مرتبه «حق‌الیقین» خواهی رسید.

اما این سه وجه و قوف است بر عشق خدا^۲ چون عشق است که فطرت انسان

۱ - در اختصاص شیخ مفید ص ۳۴۱ و بحارالانوار ج ۶ باب احوال سلمان، جای دیگر هم حضرت رسول‌الله (ص) فرموده‌اند: «ان سلمان منی، من جفاه فقد جفانی و من آذاه فقد آذانی و من باعده فقد باعدنی و من قربه فقد قربتی» (اختصاص شیخ مفید ص ۲۲۲ و بحارالانوار ج ۶ باب احوال سلمان فارسی)

حضرت صادق علیه‌السلام نیز به کسی که سلمان را فارسی خطاب می‌کرد فرمود: «نگو سلمان فارسی بگو سلمان محمدی» (امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۱۳۳)

۲ - عشق در لغت به معنای شیفتگی و دلدادگی و محبت مفرط است و برحسب اصطلاح عبارت از امور خفیه و اسرار لطیفه است که در حواس تجلی و ظهور در مشاعر می‌نماید و سبب دلبستگی و تحیر عاشق می‌شود. که در طریقت از ارکان بشمار می‌رود، این مقام را انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درک می‌کند زیرا در مسیر کمالی خود به او حالتی دست داده که از خود بیگانه و ناآگاه شده، از زمان و مکان فارغ گشته است.

عشق را وقتی به حقیقی و مجازی تقسیم کنیم، درک مینمائیم که عشق حقیقی، عشق به مبدء و مبدء عشق است، یعنی عشق به لقاء محبوب حقیقی که ذات احدیت باشد در چنین مرتبه‌ای ایمان درست می‌شود که رسول خدا فرمود: «ایمان کس درست نیست تا آنگاه که خدای را و رسول وی را از هرچه هست دوست‌تر دارند» (کیمیای سعادت ج ۲ ص ۸۲۹) بهمین جهت معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین در راز و نیازهای خود طلب محبت او را کرده‌اند حضرت خواجه کائنات عرضه می‌دارد: «اللهم ارزقنی احبک و حبک من احبک و حب من یقربنی الی حبک و اجعل حبک احب الی من الماء البارد» یعنی بار خدایا مرا روزی کن دوستی خویش و دوستی دوستان خویش و دوستی آنکه مرا بدوستی تو نزدیک گردانند و دوستی خود را بر من دوست‌تر گردان از آب سرد بر تشنه» (کیمیای سعادت ج ۲ ص ۸۳۰) و در دعای سحر ماه رمضان معصوم علیه‌السلام عرض می‌کند: «اللهم املا قلبی حباً لک» خدایا دلم را پر از مهرت کن (مفاتیح چاپ اسلامی ص ۳۴۲) یا در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند: «یا ذا‌الجلال والاكرام حب الی لقائک و احب لقائی ای صاحب جلال و اکرام مرا دوستدار لقای خود کن و دوستدار لقای مرا و حضرت سید الساجدین در

را شکوفا میکنند. اما نتیجه عشق یا فنا فی الله^۱ است یا بقاء بالله و مپندار نعوذ بالله که معنای فنا شدن در خدا حلول باشد. الا مان چون کسی که عقیده او این چنین باشد به تحقیق او به وادی کفر و ضلالت فرود آمده است.

پس بدان و غافل مشو که فنا در ذات خدا یعنی در مقام عبادت و پرستش جز او دیگری را در نظر نگیری، هرچه داری از خدا بدان و در این عالم هستی اگر

→ مناجات مطیعین عرض می‌کند: «و اوردنا حیاض حبک و اذقنا حلاوة ودک» و بر حوض دوستی خود وارد کن و به‌چشان به ما شیرینی دوستی را» و در مناجات محبین عرض می‌کند: «اسئلک حبک و حب من یحبک و حب کل عمل یوصلنی الی قریک» یعنی از تو خواهم دوستی تو، و دوستی هر که دوست دارد و دوستی هر کاری که مرا به قریت رساند. و در مناجات العارفین عرض می‌کند: «و ما اطیب طعم حبک» چه خوش است مزه دوستیت و خلاصه کسانی که در عشق ورزی به محبوب حقیقی مزه دوستی‌اش را چشیدند بدلی برای آن اختیار نمی‌کنند که حضرت علی‌ابن الحسین زین العابدین علیه السلام میفرماید: «الهی من ذالذی ذاق حلاوة محبتک فرام منک بدلاء معبودا کیست که مزه دوستیت را چشیده از آن بدلی خواهد (مناجات محبین)

حضرت محبوب به حبیب خود رسول اکرم (ص) میفرماید: «هنگامی که مرا دوست داشت منهم خودم او را دوست میدارم و هم محبوب دیگرانش می‌کنم و چشم دل او را برای تماشای عظمت و جلالم باز میکنم، علم هیچ یک از خواص خلق خودم را بر او پوشیده نگذارم در تاریکی شب و روشنی روز با او مناجات کنم تا آنکه از لذت مناجات من سخنش با مردم و همنشینی‌اش با آنها بریده شود و کلام خودم و فرشتگانم را بگوش او برسانم و سرّی را که از خلقم پنهان داشته‌ام به او بشناسانم» (رساله لقالله ص ۴۲)

۱ - آنگاه که صفات محب در طلب محبوب حقیقی نفی شد، اضمحلال مادون حق علماً ثم مجدداً ثم حقاً، تحقق یافت، بشریت طالب دیدار در ربوبیت حضرت دادار حاصل شد، جز اشتیاق لقای محبوب حقیقی در سالک محب شیفته چیزی نماند، سالک به نهایت سیر الی الله رسیده یعنی صفات انسانی او به صفات الهی تبدیل گردیده است.

محب و حب و محبوب ار بدانی محب را غیر محبوبش نخوانی

اگر دریا و گر موج و حبابست به نزد ما همه جام شراب است

این فنا را میتوان به ظاهری و باطنی تقسیم نمود که فنای ظاهری فنای افعال است و فنای باطنی فنای اوصاف در ذات.

مدبر باشی جز هستی واجب مطلق دیگری را به خیال نیاوری^۱
در این عالم رحمت خالق متصرم الوجود است^۲ و تسلسل دارد به نحوی که
اگر یک لحظه هم ربط رحمت او قطع شود، بساط عالم برچیده خواهد گشت،
پس اگر هرچه هست در این عالم آنرا از آثار خداوند بدانی و هرچه خود میکنی
آن را از آن خدا و خالق کون و مکان به حساب و شمار آوری و هرچه در عالم
در لباس وجود است از او بدانی این را مقام فنا گویند.

در آن حین که من حق مطلق شوم نمائد دوئی جملگی حق شوم^۳
مولای من هرچه فرموده است اشاره به این مطلب است: «والله لم اعبدك
خوفاً من نارک ولا طمعاً بجهنک بل وجدتك اهلها للعباده فعبدتک»^۴ یعنی
هرچه من دارم از لطف اوست و من اگر عبادت کنم، برای تو کنم و در عشق لقاء
تو عبادت کنم، جنت اگرچه نعمت عظیم است ولی در برابر نعمت لقاءالله هیچ
است عبادت من برای خود اوست نه برای آشیانی که او خلق نموده است، در

۱ - بقاء بالله از مدارج عالیہ سیر الی الله است در این مقام اتصاف به اوصاف الهی و تخلق به
اخلاق ربانی نصیب سالک به مقصد اقصی رسیده یعنی رتبه فناء فی الله را دارا شده میشود. و توای
سالک طریق الی الله به پند صائب گوش جان سپار.

دل به بر از هر دو عالم گر بقا میباید بگذر از کونین گر زلف دوتا میباید

۲ - چون متصرم را به منقطع (فرهنگ سعدی ص ۴۸۷) و بریده (فرهنگ صبا ص ۹۴۵ و
واژه نامه نوین ص ۱۰۳۴) معنی کرده اند. بنظر میرسد کاتب رساله مؤلف معظم «متصرم الوجود
نیست» را اشتباهاً «متصرم الوجود است» نوشته اند.

۳ - مطلع شعری است که حضرت مؤلف معظم در جواب مکتوبی مرقوم فرموده اند (کتابخانه
ملک شماره خطی ۴۰۵۷)

۴ - کنوز الحقایق ص ۱۵۷ و آشنائی با علوم اسلامی کلام و عرفان از آیة الله شهید مطهری ص
۱۲۹ و ترجمه آن در مقاله لقاءالله حضرت امام خمینی قدس الله روحه العزیز که در رساله لقاءالله
مرحوم حاج میرزا جواد ملکی درج می باشد (ص ۲۵۶).

۵ - درباره لقاءالله و دیدار با خدا، آیات و روایات بسیاری صراحتاً و کنایتاً و اشارتاً وارد شده
است لکن عده ای آنها را تأویل نموده انکار مشاهدات عینی و تجلیات ذاتیه و اسمائیه نموده اند و

این مقام سرسلسله من فرموده است، «مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک صبرت علی حرنازک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک»^۱

پس ای سالک این چنین آقای مولای توست، در این صورت تا در بدن تو نفس است شکر کن و اگر بر عارفان حق در تمام عمرشان یک مرتبه هم نظر رحمتش بیفتد کفایت می‌کند، آنان را که قیمت یک نظر محبوب از ماکان و مایکون محبوبتر است.

ای عزیز این یک جواب عظیم است برای خلاف عظیم، پس در این مقام

تمامی آیات و روایات منسوب به لقاء الله را به لقاء یوم‌المحشر، لقاء آخرت، لقاء ثواب و عقاب اعمال تعبیر کرده‌اند. متقابلاً عده‌ای هم با اقامه دلیل آنچه را که آنان گفته‌اند رد کرده‌اند.

براستی آیا مشاهده فرمایش حضرت امیر که میفرماید: «صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک» یعنی گیرم که به عذاب صبر کردم، چگونه به فراق شکیباً باشم (دعای کمیل) را میتوان حمل به حور و قصور کرد؟ یا فرمایش «لم اعبد ربالم اره» من خدائی را که ندیده باشم پرستش نکرده‌ام یا فرمایش «و ارزقنی النظر الی وجهک الکریم» مرا روزی فرما تا روی نازنینات را بنگرم، و شواهد زیاد دیگر از سر درد فراق حورالعین و طیور بهشتی بوده است؟ در صورتی که این کلمات از کسانی شنیده شده که چون امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه‌السلام عبادت نمی‌کنند برای خوف از جهنم و یا عبادت نمی‌کنند برای شوق به بهشت بلکه در عشق لقاء الهی عبادت می‌کنند یعنی عبادت خالص.

مناجات شعبانیه که مقبول علماء عظیم‌الشان ماست نوع دیدار را مشخص میفرماید: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انزایصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک الاهی و اجعلنی ممن نادیته فاجابک ولا حفظه فصمق لجلالک فناجیه سراً و عمل لک جهراً» بار الها عنایتی فرما تا با همه وجودم از غیر تو گسته و به تو پیوندم و چشم دل ما را با روشنائی دیدارت منور فرما آن چنانکه چشم دلهای ما حجاب‌های نور را پاره کند و به معدن عظمت متصل شود و جان ما به عزت قدست وابسته گردد. بارالها مرا از کسانی قرار ده که چون ندایش دادی پس او ندای ترا اجابت کرد و گوشه چشمی به او افکندی پس او به خاطر تجلی جلالت از خود بی خود گشت پس با او به پنهانی سخن گفتی و او آشکارا برای تو عمل کرد.

بندگان و ادراک حال عارفان یکسان نباشد که تمام انسانها یکسان نیستند.

الف: حال مدهوشان (عقل کامل یا مقام مجذوبیت)

ب: حال بیهوشان (عقل اسیر هوا)

ج: حال باهوشان (عقل عام)

ای عزیز فرق میان این سرّ، این می باشد که حال باهوشان نسبت به عامه مردم است، در این حال نسیم فیض مطلق سایه افکن بر حال ایشان نیست و این حال اگر نصیب کسی شد او رستگار است و بودن در این حالت عبارت از امتثال احکام شریعت می باشد و این عالم را عالم مذدب^۱ گفته اند و در این حال هنوز تو پاک نشده ای و طلا از عشق آب و خاک جدا نشده طوق دنیا می خواهد ترا بطرف خود بکشد و در زمره بیهوشان شامل کناد، اما طوق فطرت ترا به حال مدهوشان برساند و کاسه جاویدان را از دست ساقی کوثر بدست تو عنایت کند، تا تو به مقام لقاء الله برسی و عین بصیرت و هدایت بر طور درون تو تجلی کند.

حال بیهوشان: نسبت به آن کس است که خود را خریدار سوء فحشاء قرار داده باشد و مثنی^۲ این شخص هوا و هوس و تمام کارهای بد باشد و ثمن او حیات و ضمیر و فطرت و وجدان و ایمان اوست، پس او می فروشد آخرت را و می خرد دنیا را. خالق در کتاب خود که معجزه خالده است چنین فرموده: «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين»^۳

به این وجه قرآن هدی للمتقین است چرا که متقین سرمایه را نگاه داشته اند، اما بیهوشان سرمایه فطرت را که خزینه معرفت در آن نهفته است فروخته اند. لذا پیش کسی اگر سرمایه هدایت اصلاً نباشد قرآن هادی برای آن کس نیست که

۱ - به کسی اطلاق می شود که بین دو امر متردد و دو دل باشد البته در این فراز به معنی عالم دورو آمده است.

۲ - در اینجا به معنی ارزیابی آمده است لکن مثنی معنای هشت گوشه یا هشت تایی هم می دهد.

۳ - سوره بقره آیه ۱۶

قرآن هدی للناس است اگر الناس باشد. در روز ظهور حق معلوم می گردد کسانی که سرمایه فطرت را داده و هوس دنیا را گرفته اند و بعین الیقین آتش را خواهند دید، چون مصداق «فما ربحت تجارتهم و بش ما اشتروا به انفسهم» می باشند. این گروه را خداوند بیهوش فرماید و آنها کسانی می باشند که از تجارت ضرر ببینند، پس کسی که این سرمایه را از دست دهد ضلالت پیدا کند یعنی این چنین خود را گم کرده است، پس او از گروه ضالین خواهد شد، قرآن هم این چنین مثال می آورد: «مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون»^۱ چون خدا به این گروه آنچه از نعمت های خود را ارزانی فرمود همه را به چیزهای پست فروختند. و حالا چیزی در دست آنها نیست حتی امید خالی هم از دست ایشان خارج شده و از «لاتتقنوا من رحمة الله»^۲ خارج شدند.

اما حال مدهوشان: این افراد کسانی هستند که آنها جاده شریعت را پیموده و به مقام عین الیقین رسیده باشند، این گروه یک لحظه هم از احکام شریعت غافل نباشند.

ای عزیز: بدون اجرای احکام شریعت در ذات خود و دیگران مسلمان کامل نخواهی شد و تو هنوز مجرم هستی نزد خداوند جبار، اگر کل احکام شریعت را اول خود انجام دهی و بعداً برای عقل عامه بگوئی از آن پس سخن درباره طریقت و احوال مدهوشان صواب است. بعد از اکمال شریعت تو می توانی مقام جذبه را درک کنی وگرنه این گروه صوفیان هرچه گویند خلاف قرآن و عترت بشمار می رود. این گروه در لباس پاک رجس را می خواهند در سایه عزت ذلت را، لهذا اگر می خواهی حال مجذوبیت پیدا کنی باید مقام مدهوشان نصیب تو شود. باید اول به آدم تا رسول شفیع ما اعتقاد تمام داشته باشی، بعد به شمس عالم

۱ - سوره بقره آیه ۱۷

۲ - سوره زمر آیه ۵۴

ضمیر و نفس پیغمبر علی بن ابیطالب^۱ و وصی بلا فصل تا رحمت عالم حضرت مهدی علیه السلام یقین داشته باشی که دوازده ستاره آسمان ولایت می باشند.^۲

۱ - پس از آنکه حضرت رسول اکرم (ص) مسیحیان نجران که طایفه ای مهم بودند را به اسلام دعوت نمود آنها در جواب دعوت پیغمبر خدا حاضر شدند با او وارد مذاکره شوند و از هدف و مقصود او آگاه گردند بهمین جهت از دانشمندان و پیشوایان نجران که تعدادشان ۷۰ نفر بود و سیصد نفر هم ناظر بودند برای مذاکره آمدند. در همین موقع آیه نازل شد: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین» سوره آل عمران آیه ۶۱ یعنی پس آن کسانی که با تو در آن بحث و جدال می کنند بعد از آن که تو علم به آن داری پس بگو ما و پسرانمان و زنانمان و خودمان می آئیم، شما هم پسرانتان و زنان و خودتان بیائید آنگاه مباحله می کنیم بعد از آن لعنت خدا را بر دروغگویان می فرستیم.

صبح روز بعد اسقف مسیحیان با جمعی از پیروانش باشکوه و جلال حاضر آمدند غوغای عجیبی بود اسقف هم مشغول دعا تا پیروز شوند که ناگهان در میان دلهره عجیبی که مسیحیان داشتند از دور جمال دل آرای محمد (ص) پیدا شد اما او تنها نبود. با هیبتی خاص و منظره ای جالب می آید او با قیافه ای جذاب و گیرنده، چهره ای ملکوتی و مطمئن با آرامش خاطر بطرف جمعیت می آید پشت سر او چهار نفر دیده میشوند دو دست او در دست دو پسر بچه خردسال و زیبا و زنی پشت سر او و جوانی هم پشت سر آن زن دیده می شد. آن دو کودک نوادگان رسول خدا (ص) امام حسن و حسین بودند و آن زن دختر بلندمرتبه اش فاطمه زهرا و آن جوان دامادش علی بن ابیطالب بود علاوه بر اعتقاد راسخ شیعه بزرگان و دانشمندان اهل سنت هم معتقدند رسول خدا (ص) علی علیه السلام را به عنوان نفس خود آورده بود (تفسیر ابن جریر ج ۳ ص ۱۹۲ تفسیر درالمثور ج ۲ ص ۳۸ ذخائرالمقبی طبری ص ۲۵ صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۰۰، مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۰۷ و اسباب النزول واحدی ص ۷۴ تفسیر طبری ج ۳ ص ۲۰۶ یتابیع الموده ص ۴۳ نورالابصار شبلنجی ص ۱۰۱ مناقب المنحصر ص ۴ و خلاصه مؤلف غایة المرام درباره این واقعه تاریخی اسلامی که به روز مباحله معروف است در ص ۳۰۰، نوزده روایت از اهل سنت و ۱۵ روایت از شیعه در ص ۳۰۳ نقل می کند که رسول خدا بعنوان نفس خود علی علیه السلام را آورده بود.

۲ - علاوه بر یتابیع الموده ص ۴۴۴ باب ۷۷ در صحیح بخاری از سه طریق در صحیح مسلم از نه طریق در سنن ابی داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طریق خبر دوازده خلیفه رسول خدا (ص) را نقل کرده اند و از شیعه بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۷۸ چنانکه سلیمان بلخی حنفی در باب

پس بدان ای عزیز، شریعت را از رسول خدا، خواجه حجازی باید گرفت و بعد از او جانشین برحق و وارث علم او بلاانفصام تا برج دوازدهم که مهدی علیه السلام می باشد، اسم او اسم پیغمبر و کنیت او کنیت خواجه است^۱ باید گرفت و بدان که او زنده است تا یوم القیامه ولی پوشیده است از نظر ما و بگیر شریعت را در زمان غیبت او از خاصان و وارثان او^۲ و این شریعت لاینقطع است الی یوم الدین، و بشناس آنها را به علم و تقوی ای فرخنده حال اگر این شرایط را قبول کردی مقام عقل عام و حال مدهوشان را خواهی یافت ولی بعداً استمرار لازم است تا تو بتوانی جام عشق را از سرور عاشقان حبیب مایابی، اگر نصیب تو این چنین شد، حال تو حال مدهوشان است، یعنی در عین فنای حق مدهوش حق هستی و مثل شمس که تمام ضوء را در ایام تشریق بر قمر فدا کند، قمر را قمر گویند، نه هلال زیرا ضوء شمس، در قمر فناء شده است.

اما مدهوش بودن یعنی از عشق جمال محبوب از خود بیرون شدن است و کمال رابط داشتن با رسم بندگان تمام نقاط و حدود را از لحاظ نمودن است، اگر چنین شد جذبة الله افضل من عبادة ثقلین» است...^۳ موسی کلیم الله در کوه طور حال مدهوشان بوده نه حال بیهوشان که به تحقیق موسی بیهوش نبوده که «فلما

۷۷ یتابع الموده از عبایة بن ربیع از جابر بن عبدالله نقل می نماید که رسول خدا (ص) فرمود: انا سیدالنیین و علی سیدالوصیین و ان اوصیائی بعد اثنا عشر اولهم علی آخرهم القائم المهدی من آقای انبیا و علی آقای اوصیاء می باشد و بدرستی که اوصیاء من بعد از من دوازده نفرند اول آنها علی و آخر آن قائم مهدی می باشد.

۱ - ترجمه مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم ج ۱ ص ۲۰۵ در این زمینه در کتب شیعه و سنی روایاتی به عبارات مختلف بیان شده است.

۲ - اشاره به وجوب تقلید در زمان غیبت کبری فرموده اند و این که حضرات فقهای امامیه را از خاصان و وارثان آن حضرت دانسته اند.

۳ - متأسفانه خوانده نشد.

تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا^۱ یعنی موسی کمال جمال محبوب را دید پس خود را ندید و هرچه از خودی بود نابود شده بود، این حال عشق بوده، الامان که موسی بیهوش شده باشد و از قرآن شواهد زیادی را میتوانی پیدا کنی بر این مطلب و «و اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و...»^۲ وقتی که آیات رحمانی بیان شود بر کسی که ضمیر و فطرت او بیدار باشد او در حال سجده کردن مدهوش میشود، یعنی از کثرت آتش ذوق درونی و شوق معنوی حالش دگرگون شود، در مقام مدهوشی بوده که تورات نصیب موسی کلیم شده و در این مقام برای موسی کلیم فیض مطلق از جانب مطلق، زیاد حاصل شد، لذا این یک لطف خداست «انما یؤمن بایاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا»^۳ در این مقام موسی کلیم خدا شد.

ای عزیز وقتی که ابراهیم خلیل الله را نمرودیان در آتش انداختند آیا او در مقام بیهوشی بود، هرگز، هرگز بلکه در مقام مدهوشی بوده که در سر منجنیق وقتی جبرئیل می آید میفرماید «لا الیک» وقتی که میکائیل می آید میفرماید «نعم حاجة ولكن لا الیک»، عزرائیل می آید که یا ابراهیم محتاج کمک هستی؟ میفرماید: «لا الیک» یعنی از شما نمی خواهم پرسید که از که کمک می خواهی؟! فرمود از کسی می خواهم که او خود خوب میدانند^۴ این حال فقط حال مدهوشی

۱ - سوره اعراف آیه ۱۴۳

۲ - سوره مریم آیه ۵۸

۳ - سوره سجده آیه ۱۵

۴ - می نویسند وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام را بوسیله منجنیق بر آتش پرتاب می کردند جبرئیل ندایش کرد: هلك حاجة فقال اما الیک فلا، قال فصل ربک، قال: حسی من سئالی به حالی، یعنی جبرئیل ندایش کرد که آیا حاجتی داری؟ گفت: اما به تو نه، جبرئیل گفت: پس از خدایت بخواه، ابراهیم گفت: کافی است، آنکه خدایم حال مرا می داند (تفسیر ابوالفتح رازی ج ۸ ص ۳۲ و تفسیر روح البیان از تاویلات نجم الدین کبری ج ۵ ص ۴۹۸ تفسیر کشاف ج ۲ ص ۵۷۸ تفسیر کشاف الاسرار و عدة الابراج ج ۱ ص ۳۷۷)

بوده است، نظر خلیل الله پیوسته بر جمال محبوب مرتکز^۱ بوده، وقتی که پس رسید ابراهیم مدهوش شد، یعنی از کثرت جلال رب جلیل و از کثرت نور از خود فانی شد، وقتی که کلمه «یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»^۲ رسید او مدهوش شد، چون در این مقام برای ابراهیم از خدا فیض زیادی رسید.

ای عزیز، این رموز را یاد بگیر که خواجه ما هم هر وقت در حال وحی الهی قرار می‌گرفت حال مدهوشی او ظاهر می‌شده است. و گروهی نادان این حال را بیهوشی بشمار درآورده‌اند و گفته‌اند دربار اول وقتی که نزول وحی شد محمد امین بیهوش شد و جبرئیل سبق قلب^۳ کرد و این چنین و آن چنان، اینها چه حرفی است که رسول ما هزار سال درس عشق خوانده و آنجا آمده^۴ «علمه شدید القوی»^۵ دیگر برای او چه ترس و خوف بود، اینها جد بزرگوار ما را این چنین می‌پندارند و بیهوش می‌گویند، چنین کاری فقط کار دشمنان است و دشمنان ما بوده‌اند که به جد ما نسبت هذیان داده^۶ و انه «و ما یطق عن الهوی، ان هوالاوحی یوحی»^۷ را منکر شدند و هم چنین حال مدهوشی بوده حال مولای من سرسلسله

۱ - چیزی که در جای خود ثابت باشد یعنی نظرش را از توجه به حق منحرف نکرد

۲ - سوره انبیاء آیه ۶۹

۳ - یعنی برگردانیدن، وارو کردن، واژگون ساختن چیزی.

۴ - البته می‌دانید در صفحات قبل همین رساله مؤلف معظم بر امی بودن رسول اکرم (ص) معتقد و مؤمن بوده است. اینجا اگر درس عشق را مطرح کرده‌اند همان دریافتهای معنوی الهی کامل خواجه کائنات صلوات الله قبل از بعثت می‌باشد.

۵ - سوره نجم آیه ۵

۶ - اشاره به این فراز از زندگی رسول خدا (ص) حضرت در آخرین لحظات حیات خود فرمودند: دوات و سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم کتابی که بعد از من گمراه نشوید (صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۱۸ مسند احمد حنبل در مسند ج ۱ ص ۲۲۲ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۶۳) عمر گفت: واگذارید این مرد را (یعنی رسول خدا را) زیرا که او هذیان می‌گوید (تذکره سبط ابن جوزی ص ۳۶ و مدارک بی‌شمار دیگر)

۷ - سوره نجم آیه ۳

من وقتی در حال نماز تیر را از قدم مبارکش بیرون کشیدند^۱ چون که در حال مدهوشی و حضور جبار بوده، تأمل کن ای نور چشم من که در همان حال نماز، سائلی، سؤال کرده و شکایت کرده که خدایا از خانه تو دست خالی برگردم و مولا که در حضور خدا بود دانست و انگشتر را به او عطا کرد^۲ و در این حال بود که «واقموا الصلاة واتوا الزکاة و ارکعوا مع الراکعین»^۳ نصیبتش میشود و هم چنان

۱ - منتهی الآمال چاپ حسینی ج ۱ ص ۱۸۱

۲ - اجماع شیعه از مفسرین تا روایات و محدثین آنها و مورخین و ناشرین فضائل و مناقب علی امیرالمؤمنین علیه السلام و بسیاری از عامه در تفاسیر و کتب روایی خود معتقدند که بهنگام نماز، سائلی وارد مسجد شد و تقاضای کمک نمود. کسی به او اعتنائی نکرد تا به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید حضرتش در رکوع بود، اشاره به انگشتری خود کردند و سائل انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آوردند ابوذر می گوید: سائل گفت: بار پروردگارا تو گواه باش که من در مسجد رسول خدا سؤال کردم و هیچ کس به من چیزی نداد و علی در حال رکوع بود، انگشت خنصر دست راست خود را به او اشاره کردند، سائل جلو آمد و انگشتری را از انگشت خنصر او بیرون آورد در همان ساعت آیه «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون» (آیه ۵۵ و ۵۶ از سوره مائده) نازل گردید. انساب الاشراف بلاذری ج ۲ ص ۱۵۰ تاریخ دمشق ابن عساکر ص ۴۰۹ و ۴۱۰ ج ۲ حاکم حاکمی در شواهد التنزیل از ص ۱۶۱ تا ۱۶۹ کنز العمال متقی هندی ج ۱۵ ص ۹۵ مناقب ابن مغازلی ص ۳۱۱ تا ۳۱۴، غایة المرام ص ۱۰۵ بحار الانوار کمپانی ج ۹ ص ۳۴، تفسیر عیاشی ص ۳۵ تفسیر تبیان شیخ طوسی ج ۱ ص ۵۶۴ سنگی مجمع البیان ج ۲ ص ۲۱۰ و ۲۱۱ طبع صیدا تفسیر المیزان ج ۲ ص ۲۳ در الدرالمشور (ج ۲ ص ۲۹۳ و ص ۲۹۴) می نویسد وقتی رسول الله (ص) چنین مطلبی را از سائل شنید الله اکبر گفتند و اهل مسجد الله اکبر گفتند و رسول خدا فرمود بعد از من علی بن ابیطالب ولی شماست! آنان گفتند ما راضی هستیم که خداوند پروردگار ما باشد و اسلام دین ما باشد و محمد پیامبر ما باشد و علی ولی ما باشد» بحار الانوار ج ۹ ص ۳۳ و ص ۳۴ غایة المرام ص ۱۰۷ تفسیر تبیان ج ۱ ص ۵۴۸ تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۹۳ المیزان ج ۶ ص ۱۴ و می نویسد عمر بن خطاب گفت سوگند بخدا که من در حال رکوع در نماز چهل انگشتر دادم تا آنچه درباره علی بن ابیطالب نازل شد درباره من نازل شود ولیکن نازل نشد.

۳ - سوره بقره آیه ۴۳

مصدق «و اركعوا مع الراكعين» می باشد.

ای کاش وقتی در دست داشتم و دست و زبان من یار بود تا من حجاب ها را از این عوالم برمی داشتم و حق مذهب جعفری را ادا می کردم، غل و زنجیر مانع بیان حق بوده و هست^۱ به این سبب بیان را کوتاه کنم تا این که فرصتی نصیب شود تا بتوانم حق بیشتری را ادا کنم.

پس طالب نجات، باید بهر حال که باشد جان کند و در روزگار تیره میان امید و بیم دست و پا بزند، «لعل الله يحدث بعد ذلك امرا فليكن بين الرجاء والخوف»

من این کتاب مبارک را به ذکر مسئله ای مهم تمام می نمایم و وقت را مغتنم می شمارم در ساحت قدس خامس آل عبا عمل صالح را عرضه می کنم، و آن مسئله مبتنی به سه اصل صبر در شدائد و تبلیغ دین حق و وفاداری در وعده ها می باشد و این اصول از ارکان تصوف حقه است^۲ بدون این سه رکن دعوای حقیقت مترادف کلمه لغوست و این سه رکن را ابن رسول الله، سالار شهیدان مبقی دین اسلام، ابروی کل جهان، مظهر صبر و وفا، عین تبلیغ و کتاب، مبین ناطق مظلوم کربلا حسین در نینوا فرموده است، او بر من خاک پا، احسان فرمودند و در رؤیا فرمود: ای پسر روحی و صلبی من قیام من برای اسلام راستین بوده اما سه چیز بود که قربانی مرا بدوام عطاء کرد، آن سه چیز اولاً صبر همراهان من بود، اگر برای شما مشکلی پیش آمد باید صبر کاروان مرا و اسیران کربلا را بخاطر بیاورید تا تمام مشکلات شما حل شود. ثانیاً وفاداری وعده بود، اگر بر شما مشکلی پیش آمد وفاداری را از برادر وفادارم عباس یاد گیرید تا که دین تو پر مغز و حقیقت شود، ثالثاً چیزی است که از این دو چیز بزرگتر و بالاتر است و آن تبلیغ و پیغام خون شهیدان و همراهان من بود.

۱ - به مقدمه قسمت زندانهای مؤلف رجوع شود.

۲ - تصوف حقه همانی را میداند که خود در طول این رساله به آن ها اشاره کرده است.

این عهده را بعد از این که اصحاب و آل من در خون غلطیدند خواهر من بنت الزهرا بدوش گرفته بود و بر تو باد ای پسر روحی من تارمقی در زندگی تو باقی هست ذکر عزاداری کشتگان و اسیران کربلا را ورد زبان کن و بستگی نفست را از جام عشق کربلا سیراب، و بر تو است که بکوشی و این ذکر عظیم را به سرتاسر گیتی برسانی و بر حذر باش از دشمنان ما که در هر دور و زمان برای مخالفت حق مشغول خواهند بود کما این که بر تو است کناره گیری از دشمنان پدر من و غاصبین حقوق ما و مخالفین اولاد من از ائمه و توصیه کن به مردم برای اجتناب از دشمنان ما و اعلاء علم ما.

بعد از این نصیحت جدم، من و نواسه^۱ من یک روز هم شهر نشین نشدم و بقیه زندگانی را بهمان منوال سپری کردم، لهذا بارزترین صفات سلسله من وفاداری است از صاحب وفا و لباس صبر است از هم رکابان حسین علیه السلام و مغز تبلیغ است از بنت الزهرا زینب کبری سلام الله علیها «ان الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة»

گفتن این چند سطر را برای وجود خود فخر میدانم، چون توفیقات پروردگار در این لحظات حیات نصیب من، این عبد حقیر فقیر شده و برای اختلافی که در میان مسلمین بود جوابی عظیم در صفحه نقش کردم والله ولی التوفیق والحمد لله وحده والسلام علی من اتبع الهدی.

هو العلی العظیم

عنایت بی علت حضرت رحیم کارساز و کریم بنده نواز، دستگیر این عاصی آلوده به معاصی گردیده، با تمام بی بضاعتی و بی لیاقتی که در خویش سراغ دارم، به رحمت و نعمت توجه حضرت امیر سید محمد نوربخش قدس الله روحه العزیز

نسبت به این میراث درخشان، براستی عارفانه، جاودانه عرض ادب بنمایم.
وامید دارم هم چنان که اجداد طاهرینشان حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام حضرت ایشان را مورد عنایت قرار داده‌اند، به لطف و کرمشان این
عرض ادب، انشالله توام با اخلاص را بپذیرند.
اتمام مقدمه و تصحیح رساله در ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر روز چهارشنبه
شانزدهم اردیبهشت ماه سنه ۱۳۷۱

خاک پای شیعیان

حسین حیدرخانی مشتاق علی

عفی الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه

فهرست راهنما

فهرست آیات قرآن

فهرست روایات

فهرست اعلام

فهرست مصادر و منابع

فهرست آیاتی که این اثر را متبرک نموده اند

آیه	صفحه	آیه	صفحه
اصحاب الشمال فى سموم و حميم	۱۰۵	سنقرئك فلا تنسى	۹۹
افمن شرح الله صدره للاسلام ...	۱۲۳	عند سدرۃ المنتهى	۱۰۶
الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ...	۲۴	فاله خير حافظاً و هو ارحم الراحمين	۴۴
الا الذين امنوا و عملوا الصالحات	۹۳	فامنوا بالله و رسوله النبى الامى	۹۸
اليوم اكملت لكم ...	۱۰۲	فانظر الى آثار رحمة الله ...	۷۴
ان الانسان لفى خسر	۹۲	فتمنوا الموت ان كنتم ...	۱۱۱
ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله	۴۸	فلما تجلى ربه للجبل جعله ...	۱۳۴
انما يومن باياتنا الذين ...	۱۳۴	فى قلوبهم مرض فزادهم الله ...	۱۱۹
اولئك كتب فى قلوبهم الايمان	۱۲۳	قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى ...	۹۵
اولئك الذين اشتروا الضلالة ...	۱۳۰	قل انما انا بشر مثلكم	۹۸
بل هم فى لبس من خلق جديد	۱۰۹	قل لا اسئلكم عليه اجرأ الا المودة فى ...	۴۲
ثم دنى فتدلى فكان قاب قوسين	۱۰۶	قل يتوفاكم ملك الموت الذى ...	۱۱۰
خسر الدنيا والاخره ذالك ...	۱۰۵	كتب فى قلوبهم الايمان	۸۹
ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر ...	۳۹	كل شى هالك	۱۰۹
رسول من الله يتلوا ...	۹۹	كل من عليها فان و يبقى وجه ربك ...	۱۱۱

آیه	صفحه	آیه	صفحه
كل نفس بما كسبت رهينة...	١٠١	و علم آدم الاسماء كلها	١٢٤
كونوا مع الصادقين	٩٠	و علمنا من لدنا علماً	٩٩
لاتقنطوا من رحمة الله	١٣١	وقد خلقكم اطواراً	١٢٣
لله ملك السموات والارض	٨٨	ولا غوينهم اجمعين الاعدادك	٨٧
ما كذب الفواد ما راى	١٢٤	و ما من اولى كتابه...	١٠٥
ما كنت تتلوا من قبله من...	٩٨-٩٩	و ما يضل به الالفاسقين	٨٩
مثلهم كمثل الذى استوقد ناراً...	١٣١	و ما ينطق عن الهوى ان...	١٠٠
من كان فى هذه اعمى فهو...	٩٠	يانا كونى برداً و سلاماً...	١٣٥
و اذا تتلى عليهم آيات الرحمن خروا...	١٣٤	يتفياوا ضلاله عن اليمين...	١٠١
و اقيموا الصلوة واتوا الزكاة...	١٣٦	يريدون ليطفوا نور الله به افوابهم...	٤١
و شاوهم فى الامر	٣٣		

فهرست احادیثی که این اثر را مزین نموده‌اند

صفحه	حدیث	صفحه	حدیث
۸۱	اول ما خلق الله درة بیضا	۴۲	اشراف امتی حملة القرآن
۸۱	اول ما خلق الله العرش	۴۲	الشیخ فی قومه كالنبی فی امته
۸۰	اول ما خلق الله عقل	۴۲	العلماء ورثة الانبیاء
۸۱	اول ما خلق الله عقلی	۱۲۵	الايمان عشرة درجات...
۸۱	اول ما خلق الله تعالى القلم	۱۲۳	الناس معادن كمعادن الذهب والفضة
۸۱	اول ما خلق الله العلم الاعلى	۹۸	انا مدينة العلم و علی بابها
۸۱	اول ما خلق الله نوری	۱۱۱	ان آية المؤمن...
۸۹	تخلقوا باخلاق الشیخ	۱۱۹	ان الحسين مصباح الهدی...
۸۸	تخلقوا باخلاق الله	۱۱۱	ان ملك الموت...
۸۹	تخلقوا باخلاق الله و اتصفوا...	۱۲۶	ان سلمان منی، من جفاه...
۸۸	تخلقوا به صفات الله...	۱۱۴	انی انا الله لا اله الا انا محمد...
۸۸	تخلقوا باخلاق القرآن	۲۸	انی تارك فيكم الثقلين...
۸۸	تخلقوا باخلاقی	۸۰	اول العلم معرفة الجبار
۸۸	تخلقوا باخلاقی و ان من...	۸۱	اول ما خلق الله جوهری
۸۴	حربك حربي و دمك دمي و انا...	۸۱	اول ما خلق الله روعي

صفحه	حدیث	صفحه	حدیث
١١٣	من احب علیاً فقد احبنی و من...	١٢١	سلونی قبل ان تفقدونی
٨٣	من رآنی فقد رای الحق	٨٤	علی خیر البشر من ابی فقد کفر
٢٨	من مات علی بغض آل محمد...	٩١	علی مع الحق والحق مع علی یدور...
٢٨	من مات علی حب آل محمد	٩٥	علی مع القرآن والقرآن...
١٢٠	من مات ولیس له امام مات...	١٢٠	فاما کان من الفقهاء صائناً لنفسه
١٢٠	من مات و هو لا یعرف امامه...	١٠٧	فاوحی الی ربی ما اوحی ثم...
١١٩	من لم یعرف امام زمانه فقد...	١٢٣	قلب المؤمن عرش الرحمن
١١٦	النظر علی وجه العلی عباده...	٨٥	کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل..
١٢١	واما الحوادث الواقعة...	٨٤	لا یحب علیا المؤمن ولا...
١٠٨	وقد سئل بای لغة خاطبک...	١٠٧	لما عرج بی الی السماء دنوت من ربی...
١١٣	ومن احب علیاً فقد...	١٠٦	لولاک ما خلقت الجنة و لولاک...
١١٦	یا علی انت کنت سرّاً مع	١٠٦	لولاک محمد ما خلقت الدنیا
٨٤	یا علی لا یحبک منافق...	١٠٦	لولاک لما خلقت الافلاک
٨٤	یا علی لا یغضبک مؤمن...	١٠٦	لولاک لما خلقت الکون
		١٠٦	لولاک لما خلقت الکونین

فهرست اعلام

«آ»

- آدم: ۱۰۰، ۱۱۷
 آیه الله العظمی امام خمینی: ۱۲۸
 آیه الله شهید مطهری: ۱۲۸

«الف»

- ابوطالب: ۱۱۵
 ابوالعباس بن ادريس: ۵۸
 ابوالقاسم بن رمضان: ۵۸
 ابو قحافه: ۱۰۳، ۱۰۴
 ابو يعقوب سوسی: ۵۸
 ابویعقوب طبری: ۵۸
 ابو يعقوب نهرجوری: ۵۸
 احسان الله استخری: ۵۰
 اسماعیل قصری: ۵۸
 ام سلمه: ۱۰۲
 امیر کیا: ۶۶
 اوحدی کرمانی: ۱۱۰
- ابا عبدالله الحسین بن علی علیه السلام: ۷۴، ۷۷، ۸۶، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸
 ابراهیم جوینی: ۱۱۷
 ابراهیم خلیل: ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵
 ابراهیم سلطان: ۳۷
 ابن ابی جمهور احسائی: ۲۱
 ابن حجر عسقلانی: ۱۰۱
 ابوبکر: ۱۰۳
 ابوذر غفاری: ۸۳، ۸۵، ۱۲۵

«ب»

بهاء الدین ولد: ۱۰۳

«پ»

پیر محمد همدانی: ۷۲۰

دکتر سید مصطفی شیبی: ۲۹

«ر»

رضی الدین حسین: ۲۰

رضی الدین علی لالا: ۴۹، ۵۸

روزبهان بقلی شیرازی: ۵۶، ۸۹، ۹۲

روزبهان وزان مصری: ۵۶

«ج»

جندب: به ابوذر غفاری رجوع شود

جلال الدین خراسانی: ۴۳، ۶۹، ۸۹، ۹۱

۹۲، ۱۰۷، ۱۱۰

جمال الدین ابوالعباس حلی: ۲۱

«ز»

زینب کبری سلام الله علیها: ۷۴، ۷۷

۱۳۸

زین الدین علی بن محمد: ۲۱

«ح»

حاج شکرالله: ۷۱

حضرت حجة ابن الحسن العسكري رومی

فداه: ۱۱، ۴۴، ۴۵، ۷۶، ۸۲، ۸۵، ۸۶

۸۷، ۸۸، ۱۲۰، ۱۳۲

حسن بن علی علیه السلام: ۸۶، ۱۰۰

۱۱۷، ۱۳۲

حسین منصور حلاج: ۷۷، ۹۲

حکیم: ۶۶

حیدر تهرانی: ۶۲

«س»

سلطان حسین تابنده: ۴۹

سلطان حسین میرزا بایقراء: ۷۰

سلطان علی شیخ الاسلامی: ۴۶

سلطان القرائی: ۵۲

سلطان الواعظین شیرازی: ۱۱۸

سلمان فارسی: ۳۴، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۹

۱۲۵، ۱۲۶

سنائی غزنوی: ۱۰۹

سهل بن عبدالله: ۸۰

سید احمد نوربخش: ۶۹

سید جعفر نوربخش: ۷۰

سید حیدر آملی: ۱۰۳

سید حیدر تونی: ۱۷

سید عبدالله برزش آبادی: ۴۹، ۵۲، ۵۴

۵۵

سید عبدالله بن محمد قطیفی: ۱۶، ۱۷

«خ»

خواجه اسحاق ختلانی: ۲۲، ۲۳، ۲۷

۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

۵۱، ۵۴، ۵۵

خواجه عبدالله انصاری: ۸۰

خواجه نصیرالدین طوسی: ۸۹

«د»

داوود بن محمد خادم الفقرا: ۵۸

دکتر اسداله خاوری: ۴۶، ۵۳

۲۰، ۱۸

«ص»

حضرت صادق علیه السلام: ۸۰، ۸۶،
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۶

سید علی شریف شیرازی: ۲۱
سید علی همدانی: ۱۷، ۲۶، ۴۷، ۵۸، ۸۴

سید محمد بن فلاح موسوی: ۲۱

سید محمد نوربخش: ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۶،

۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷،

۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷،

۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶،

۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸،

۵۹، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵،

۹۱، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۸

سید مظفر صدر: ۴۷، ۵۳

«ع»

عباس بن علی علیه السلام: ۷۷
عایشه: ۱۱۶

عبدالسمیع بن فیاض: ۲۱

عبدالواحد بن زید: ۵۸

عبدالله بن عثمان: ۵۸

عبدالله بن عمر: ۱۰۷، ۱۰۸

عبدالمطلب: ۱۰۰

عزیزالدین نسفی: ۸۱، ۹۲

علاءالدوله سمنانی: ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۵۳،

۵۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۷

علاءالدین کیا: ۶۶

علی علیه السلام: ۱۱، ۲۷، ۵۱، ۵۷، ۸۳،

۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷،

۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷،

۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶،

۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶

علی بن الحسین: ۸۶، ۱۲۶، ۱۵۰

علی بن فضل: ۲۱

علی بن محمد (امام هادی علیه السلام): ۸۶

علی بن محمد طائی: ۲۱

علی بن موسی الرضا علیه السلام: ۱۷، ۱۸،

۲۰، ۲۶، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۲۰

عمر بن خطاب: ۱۳۶

عمار یاسر بدلیسی: ۵۶، ۵۷

عین القضاة همدانی: ۸۹، ۱۰۶

«ش»

شاهرخ میرزا تیموری: ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲،

۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۴،

۵۸، ۶۶، ۷۳

شاه قاسم فیض بخش: ۷۰، ۷۱

شیخ ابراهیم ختلانی: ۲۲، ۲۳

شیخ احمد جام: ۳۱

شیخ احمد جوزقانی: ۵۸

شیخ حسن کرکری: ۲۵

شیخ شهاب الدین: ۴۳

شیخ صدوق: ۸۶

شیخ الاسلام حسن کرد: ۶۶

شیخ محمد شمس الدین لاهیجی: ۵۵،

۵۷، ۷۱

شیخ محمود مزدقانی: ۵۸

شیخ نجیب الدین رضا: ۶۷

شیطان: ۱۰۳

عین الدین حسین دزفولی: ۶۱

محقق کرکی: ۲۱

«غ»

غزالی: ۸۸

محیی الدین عربی: ۷۷، ۸۲، ۹۲

مسیح بن مریم: ۱۲، ۱۱۶

معروف کرخی: ۵۶

مقداد: ۱۲۵

«ف»

فاطمه «سلام الله علیها»: ۱۰۰، ۱۳۲

فاطمه بنت اسد: ۱۱۵

موسی علیه السلام: ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۳۴

موسی بن جعفر علیه السلام: ۱۶، ۲۶، ۶۹، ۸۶

مؤیدالدین جندی: ۸۸

میرزا احمد اردبیلی: به وحیدالاولیاء

رجوع شود

میرزا جلال الدین مجدالاشراف: ۵۳

میرزا جواد آقا ملکی: ۱۲۸

میرزا زین العابدین شیروانی: ۴۹

میرزا عبداللطیف: ۳۰

میرزا علی آقا ثقة الاسلام: ۵۲

«ق»

قاضی نورالله شوشتری: ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱

قطب الدین ابوالمظفر: ۸۸، ۱۰۷

«ک»

کمال خجندی: ۴۳

کمال الدین خوارزمی: ۱۰۳

کمیل «سلام الله علیه»: ۵۵، ۵۶، ۵۷

«ن»

نجم الدین رازی: ۸۹

نجم الدین کبری: ۲۵، ۲۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸

۵۸

نوح علیه السلام: ۱۱۶

نورالدین عبدالرحمن اسفرائینی: ۵۸

۱۰۶، ۱۰۷

نورعلیشاه گنابادی: ۱۲۳

«م»

مجدالدین بغدادی: ۵۳

محمد صلوات الله علیه: ۱۱، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۷۴، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴

محمد باقر مجلسی: ۹۹، ۱۰۶

محمد بن علی (باقر علیه السلام): ۸۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰

«و»

وحیدالاولیاء: ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶

«ی»

یوسف علیه السلام: ۴۳

محمد بن علی (جواد علیه السلام): ۸۶

محمد بن مانکیل: ۵۸

فهرست مصادر و منابع بعد از قرآن و نهج البلاغه

- «آ»
- ۱- آشنائی با علوم اسلامی کلام و عرفان
- ۱۴- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران
- ۱۵- اسنى المطالب فى نجاة ابوطالب
- ۱۶- اصول تصوف
- ۱۷- اصول كافى
- ۱۸- اعيان الشيعه
- ۱۹- اكمال الدين
- ۲۰- البداية والنهايه ابن اثير
- ۲۱- الاتحاف السنيه فى الاحاديث القدسيه
- ۲۲- التصفيه فى احوال المتصوفه
- ۲۳- العروه لاهل الخلوة والجلوة
- ۲۴- اللؤلؤ المرصوع
- ۲۵- المقصد الاسنى
- ۲۶- المواعظ العدديه
- ۲۷- امالى شيخ صدوق
- ۲۸- امالى شيخ طوسى
- ۲۹- انساب الاشراف
- «الف»
- ۲- اتحاف الساده المتقين
- ۳- احتجاج طبرسى
- ۴- احوال و آثار خواجه نصيرالدين طوسى
- ۵- احياء علوم دين
- ۶- اختصاص شيخ مفيد
- ۷- اخلاق محتشمى
- ۸- ازالة الخفاء
- ۹- اسباب النزول واحدى
- ۱۰- استيعاب
- ۱۱- اسدالغابه
- ۱۲- اسرار التوحيد
- ۱۳- اسرارالحكم سبزوارى

- ۳۰- انساب خاندانهای نوربخش
۳۱- انسان کامل
۳۲- انوارالملکوت فی شرح یاقوت
۳۳- اوصاف المقربین
- ۵۲- تذکره اقطاب اویسی
۵۳- تذکره خواص الامه
۵۴- تذکره طرائق الحقایق
۵۵- تذکره طلعت
۵۶- تذکره المشایخ نوربخشیه
۵۷- ترک الاطناب
۵۸- تشیع و تصوف
۵۹- تعلیقات حدیقه الحقیقه
۶۰- تفسیر ابن جریر
۶۱- تفسیر ابن کثیر
۶۲- تفسیر ابوالفتح رازی
۶۳- تفسیر امام حسن عسکری (ع)
۶۴- تفسیر برهان
۶۵- تفسیر تبیان
۶۶- تفسیر درالمنثور
۶۷- تفسیر روان جاوید
۶۸- تفسیر روح البیان
۶۹- تفسیر طبری
۷۰- تفسیر عیاشی
۷۱- تفسیر فخر رازی
۷۲- تفسیر کشاف
۷۳- تفسیر کشف الاسرار و عدة الابوار
۷۴- تفسیر المیزان
۷۵- تفسیر مجمع البیان
۷۶- تمهیدات عین القضاة
۷۷- تهذیب التهذیب
- «ب»
۳۴- بحارالحقیقه
۳۵- بحارالانوار
۳۶- بحرالفرائب
۳۷- بحرالمعارف
- «پ»
۳۸- پیامبر امی
- «ت»
۳۹- تاریخ ابن اثیر
۴۰- تاریخ ابن عساکر
۴۱- تاریخ ابن کثیر
۴۲- تاریخ بغدادی
۴۳- تاریخ ادبیات در ایران «صفا»
۴۴- تاریخ ایران از مغول تا افشاریه
۴۵- تاریخ حبیب السیر
۴۶- تاریخ الخلفاء
۴۷- تاریخ دمشق
۴۸- تاریخ طبری
۴۹- تحفة البرره فی مسائل العشره: ترجمه
۵۰- تحفة الوجود
۵۱- تحقیق در احوال و آثار سید محمدنوربخش
- «ث»
۷۸- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال

«ج»

- ۷۹- جامع ترمذی
۸۰- جامع الاسرار و منبع الابرار
۸۱- جامع الصغير
۸۲- جذبه حق
۸۳- جشن نامه هانری کرین
۸۴- جواهر الکلام

«چ»

- ۸۵- چهل مجلس علاءالدوله سمنانی

«ح»

- ۸۶- حلیۃ الاولیاء
۸۷- حماسه حیات
۸۸- حیات الحیوان
۸۹- حیوة القلوب

«خ»

- ۹۰- ختوم و اذکار شفا و درمان
۹۱- خصال شیخ صدوق
۹۲- خصائص نسائی
۹۳- خفیف شیرازی
۹۴- خلاصۃ المقامات
۹۵- خوان الاخوان

«د»

- ۹۶- دائرة المعارف انگلیسی
۹۷- دنباله جستجو در تصوف ایران
۹۸- دو رساله عرفانی از نجم الدین کبری
۹۹- دیوان اشعار و رسائل اسیری لاهیجی

«ذ»

- ۱۰۰- ذخائر العقبی
۱۰۱- ذهبیه تصوف علمی - آثار ادبی

«ر»

- ۱۰۲- رساله کمالیه
۱۰۳- رساله لقاء الله
۱۰۴- رساله معراجیه
۱۰۵- رساله نفس شناسی
۱۰۶- رساله واردات
۱۰۷- رشحات نبویه
۱۰۸- روضات الجنات فی احوال العلماء
و السادات: ترجمه
۱۰۹- روضات الجنان و جنات الجنان
۱۱۰- روضة الانوار
۱۱۱- روضه کافی
۱۱۲- ریاض العارفین
۱۱۳- ریاض النضره
۱۱۴- ریحانة الادب

«ز»

- ۱۱۵- زوایای مخفی حیات
۱۱۶- زبدة الحقایق

«س»

- ۱۱۷- سحر
۱۱۸- سرالبحر
۱۱۹- سراخ السائرين
۱۲۰- سفینه البحار
۱۲۱- سنن ابن ماجه

- ۱۲۲- سنن بیهقی
 ۱۲۳- سنن ترمذی
 ۱۲۴- سنن نسائی
 ۱۴۱- عیون العاشقین
 ۱۴۲- عدة الداعی - ترجمه
 ۱۴۳- عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن
 ۱۴۴- عرشیه
 ۱۴۵- عنقای قاف
 ۱۴۶- عرشیه
 ۱۴۷- عوارف المعارف
 ۱۴۸- عیون الاخبار الرضا
 «غ»
 ۱۴۹- غایة المرام
 ۱۵۰- غنچه باز شرح گلشن راز
 «ف»
 ۱۵۱- فتح الباری
 ۱۵۲- فرائد السبطين
 ۱۵۳- فرهنگ سعدی
 ۱۵۴- فرهنگ صبا
 ۱۵۵- فرهنگ علوم عقلی
 ۱۵۶- فصوص الآداب
 ۱۵۷- فصوص الحکم
 ۱۵۸- فصول المهمه
 ۱۵۹- فوائح الجمال و فواتح الجلال
 ۱۶۰- فوائد غیائی
 ۱۶۱- فیض القدير
 ۱۶۲- فیه مافیه
 «ق»
 ۱۶۳- قابوس نامه
 «ش»
 ۱۲۵- شبهای پیشاور
 ۱۲۶- شرح احوال و آثار و دوبیتی های
 باباطاهر عریان
 ۱۲۷- شرح احوال و افکار و آثار شیخ
 علاءالدوله سمنانی
 ۱۲۸- شرح اصول کافی ملاصدرا
 ۱۲۹- شرح تعرف
 ۱۳۰- شرح حدیث المعرفة بالتورانیه
 ۱۳۱- شرح شطحیات
 ۱۳۲- شرح گلشن راز
 ۱۳۳- شناخت سرزمین چهارمحال
 «ص»
 ۱۳۴- صالحیه
 ۱۳۵- صحیح بخاری
 ۱۳۶- صحیح مسلم
 ۱۳۷- صواعق محرقه
 «ط»
 ۱۳۸- طبقات کبری
 ۱۳۹- طرائف الحکم
 ۱۴۰- طلب اولین وادی سلوک
 «ع»
 ۱۶۴- قابوس نامه

«ک»

- ۱۶۴- کاشف الاسرار
۱۶۵- کشف الحق
۱۶۶- کشف الخفی
۱۶۷- کشف المحجوب
۱۶۸- کنز العمال فی سنن الاقوال
۱۶۹- کنوز الحقایق فی حدیث
خیر الخلائق
۱۷۰- کیمیای سعادت
- ۱۸۶- مصباح الہدایہ و مفتاح الکفایہ
۱۸۷- مصنفات فارسی علاء الدولہ سمنانی
۱۸۸- معارف سلطان ولد
۱۸۹- معانی الاخبار
۱۹۰- معجم البلدان یا قوت
۱۹۱- معجم المفہرس (احادیث نبوی)
۱۹۲- مقتل خوارزمی
۱۹۳- مقدمہ ابن خلدون
۱۹۴- مکیال المکارم فی فوائد الدعاء
للقائم - ترجمہ
۱۹۵- مناظر المحاضر للناظر الحاضر
علاء الدولہ سمنانی
۱۹۶- مناقب ابن مغازلی
۱۹۷- مناهج انوار المعرفہ فی شرح
مصباح الشریعہ
۱۹۸- مونس السالکین
۱۹۹- میزان صواب

«گ»

- ۱۷۱- گردش افغانستان و پاکستان
۱۷۲- گوہر مراد

«ل»

- ۱۷۳- لہوف - ترجمہ

«م»

- ۱۷۴- مجالس المؤمنین
۱۷۵- مجمع البحرین ابرقومی
۱۷۶- مجمع الزوائد
۱۷۷- محمد پیغمبری کہ از نو باید شناخت
۱۷۸- محفل الاولیاء
۱۷۹- مرمرات اسدی
۱۸۰- مزامیر حق
۱۸۱- مستدرک الصحیحین
۱۸۲- مستدرک الوسائل
۱۸۳- مسند حنبل
۱۸۴- مشارق الانوار الیقین
۱۸۵- مرصاد العباد
- ۲۰۰- نابغہ علم و عرفان
۲۰۱- ناسخ التواریخ جلد امام حسین
علیہ السلام
۲۰۲- نفحۃ الروح و تحفۃ الفتوح
۲۰۳- نوربخشی مشربان ہند
۲۰۴- نور الابصار
۲۰۵- نہج البلاغہ - شرح ابن ابی الحدید
۲۰۶- نہج الفصاحہ

«و»

- ۲۰۷- وافی

۲۰۸- واژه نامه نوین

«ه»

۲۰۹- هفت اقلیم

«ی»

۲۱۰- ینابیع الموده

۱- فوائح الجمال و فواتح الجلال

اثری ارزنده از: شیخ شهید نجم الدین کبری

ترجمه: آقای محمد باقر ساعدی

باهتمام آقای مشتاقعلی

۲- تحفة البررة فی مسائل العشرة

اثری سودمند حاوی ده پرسش عرفانی و پاسخ آن

از: شیخ شهید مجدالدین بغدادی

مترجم: آقای محمد باقر ساعدی

باهتمام آقای مشتاقعلی

۳- تجلی نوری بیداری بر قلب سالک

تألیف:

آقای حسین حیدر خانی مشتاقعلی

۴- معاش السالکین - در اذکار اهل سلوک

تألیف:

آقای مشتاقعلی

۵- آداب طعام سالکان

تألیف: آقای مشتاقعلی

۶- طلب - اولین وادی سلوک

تألیف:

آقای مشتاقعلی

کتاب با ارزشی است

برای کسانی که

درد طلب جانشان را فرا گرفته است

۷- مناظر المحاضر للمناظر الحاضر

اثر:

رکن الدین علاءالدوله سمنانی

عارف نامی قرن ششم هجری

باهتمام:
آقای مشتاقعلی

موضوع این کتاب مسأله بسیار
مهم غدیر خم است که حضرت
مؤلف بزرگوار آنرا با دیدی
عارفانه و قلمی عالمانه مورد
تحقیق و بررسی قرار داده و
نصب و جانشینی حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام را
اثبات نموده است.